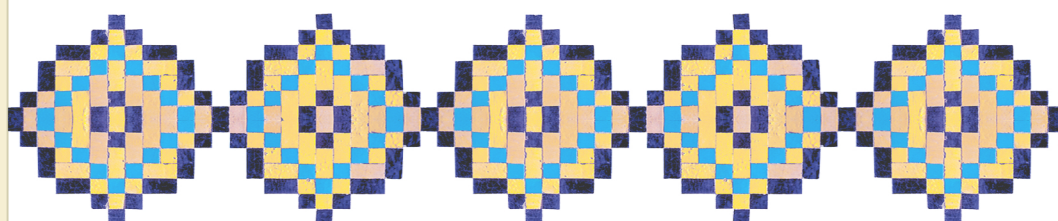


نحو (۱)

مرکز مدیریت حوزه های علمیه
دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درسنامه نحو





زفتد تلویین متون درسی حوزه های علمیہ

درسنامه نحو

ساختار و مفاهیم اساسی علم نحو

امیر خداوردی

۱۳۹۴

زفتد تلویین متون درسی حوزه های علمیہ

قال ابو عبد الله الصادق عليه السلام: تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي تَكَلَّمَ بِهِ خَلْقَهُ.

وسائل الشيعة، ج ۵ : ص ۸۴. باب ۵۰ من ابواب احكام الملابس. الحديث ۱.

مقدمه دفتر

حوزه‌های علمی شیعی که به حق میراث‌داران رسالت انبیای عظام هستند، در طول حیات خود همواره نگاهبان تراث جاوید معارف اهل بیت علیهم السلام و پاسداران حریم و کیان شریعت حقه اسلامی بوده‌اند. بدیهی است که استمرار این رسالت عظیم الهی به صورت کارآمد و متناسب با مقتضیات دنیای امروز مستلزم برنامه‌ریزی صحیح و تحول در نظام آموزشی و برنامه درسی حوزه‌ها و متوازن ساختن اهداف عالی این نهاد مقدس، با نیازها و چالش‌های جدید و نیز توجه به گسترش علوم دینی و تنوع رشته‌های آنهاست.

از طرفی اصلی‌ترین ابزار انتقال علوم و معارف و تجارب پیشینیان، فضای تدریس و رابطه استاد و شاگرد است و در این میان کتاب درسی به عنوان محور ارتباط بین استاد و شاگرد، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ چندان که در حوزه‌های علمیه یکی از مهم‌ترین محورهای تحول نظام آموزشی و بارزترین نمود آن، تغییر متون آموزشی و تولید کتاب‌های درسی جدید در حوزه علوم اسلامی بر اساس نیازهای نوظهور است.

منزلت و جایگاه متون درسی در حوزه‌ها و بهره‌مندی از تراث گران‌سنگ و ذخایر ارزشمند متون قویم علمای گذشته ایجاب می‌کند که در بازسازی، اصلاح و تدوین متون درسی، اهتمام، دقت و تأمل شایسته مبذول گردد. همچنین دگرگونی و تحول در گرایش‌ها، نیازها، انتظارات،

۴ □ درسنامه نحو

شیوه‌ها و الگوهای تعلیم و تربیت، مسولیت متولیان امر آموزش و پژوهش و برنامه‌ریزی درسی را در حوزه افزون می‌سازد تا به صورت مستمر به ارزیابی و ارتقای متون آموزشی در قالب‌ها و الگوهای نو، همت گمارند.

دفتر تدوین متون درسی با عنایت به نکات فوق، تولید محتوای درسی، کمک درسی و راهنمای تدریس در حوزه علوم اسلامی، و همچنین بازبینی و اصلاح متون درسی تدوین شده بر اساس ارزیابی‌های انجام شده را به عنوان مهم‌ترین رسالت، نصب‌العین خویش قرار داده است و از بدو تأسیس تاکنون گام‌هایی را برای اصلاح و بروز رسانی و متوازن ساختن متون آموزشی به لحاظ استانداردها و متناسب با مقتضیات آموزشی طلاب برداشته است. بدیهی است که رسیدن به آرمان فوق با بهره‌گیری از همه ظرفیت‌ها و نیروهای انسانی موجود در قالب‌های مختلف (مشاوران، گروه‌های علمی، همکاران و منتقدان)، نظارت و ارزیابی مستمر و دریافت بازخورد از برنامه‌های انجام شده، و فرهنگ‌سازی در جهت ایجاد تلقی صحیح از فرایند تدوین متون آموزشی امکان‌پذیر خواهد بود.

کتاب حاضر با عنوان "درسنامه علم نحو" متناسب با اولین مرحله آموزش علم نحو در حوزه‌های علمیه (مرحله آشنایی) تدوین شده است. این دفتر بر خود لازم می‌داند تا از مولف اثر استاد گرامی جناب حجت الاسلام امیر خداوردی که سالیان متمادی است مشغول تدریس و تحقیق در علوم ادبی به ویژه علم نحو است، و همچنین گروه ادبیات عربی، مشاوران، ارزیابان و نیز تمام عزیزانی که در امر آماده سازی و چاپ کتاب با این دفتر همکاری نموده‌اند صمیمانه قدردانی نماید.

امید است این قبیل تلاش‌ها مسیر رشد و بالندگی طلاب و حوزه‌های علمیه را روشن‌تر نموده و مورد رضایت حضرت صاحب‌الامر علیه السلام قرار گیرد.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

فهرست مطالب

۱۱	پیشگفتار.....
۱۵	سخنی با اساتید.....
۱۷	درآمد.....

بخش اول: کلیات علم نحو / ۲۱

۲۳	درس اول: علم نحو.....
۲۳	تعریف علم نحو.....
۲۴	فایده‌ی علم نحو.....
۲۵	موضوع علم نحو.....
۲۷	درس دوم: کلمه.....
۲۷	تعریف کلمه.....
۲۸	اقسام کلمه.....
۳۱	درس سوم: جمله.....
۳۱	تعریف جمله.....
۳۱	اسناد.....
۳۲	اقسام جمله در زبان عربی.....
۳۳	ترکیب ناقص.....
۳۵	درس چهارم: اعراب.....
۳۵	تعریف اعراب.....
۳۶	عامل نحوی.....
۳۷	معرب و مبنی.....

۶ □ درسنامهٔ نحو

۴۱	مطالعه‌ی آزاد.....
۴۱	انواع اعراب.....
۴۱	اعراب‌های اصلی و فرعی.....
۴۳	ساختار کلی علم نحو.....
۴۵	درس پنجم: اعراب فعل و عوامل آن.....
۴۵	اعراب فعل مضارع.....
۴۶	عوامل نصب فعل مضارع.....
۴۷	عوامل جزم فعل مضارع.....
۴۷	عامل رفع فعل مضارع.....
۴۷	اعراب تقدیری فعل.....
۵۱	درس ششم: اعراب فرعی و تقدیری اسم.....
۵۱	اعراب فرعی اسم‌های معرب.....
۵۱	اعراب اسم مثنی (عالمان و عالمتان).....
۵۲	اعراب جمع مذکر سالم (عالمون).....
۵۲	اعراب جمع مؤنث سالم (عالمات).....
۵۴	نمودار اعراب‌های فرعی اسم‌های معرب.....
۵۴	اعراب تقدیری در اسم‌های معرب.....
۵۷	درس هفتم: پرکاربردترین اسم‌های مبنی.....
۵۷	اسم‌های مبنی.....
۵۷	۱. ضمیر (مُضَمَّر).....
۵۸	۲. اسم اشاره.....
۵۹	۳. اسم موصول.....
۵۹	۴. اسم استفهام.....
۶۲	مطالعه‌ی آزاد.....
۶۲	انواع عوامل.....
۶۲	انواع معمول‌ها.....

فهرست مطالب □ ۷

۶۳ رابطه‌ی میان اعراب و معنی

بخش دوم: حالات اعرابی اسم و عوامل آن / ۶۵

۶۷ فصل اول: اسم‌های مرفوع و عوامل رفع آنها

۶۹ درس هشتم: فاعل و عوامل آن

۶۹ تعریف فاعل

۷۰ عوامل رفع فاعل

۷۳ درس نهم: نایب فاعل و عوامل آن

۷۳ تعریف نایب فاعل

۷۴ عناوینی که می‌توانند نایب فاعل شوند

۷۷ درس دهم: مبتدا و خبر

۷۷ تعریف مبتدا و خبر

۷۸ اقسام خبر

۸۰ نمودار اقسام خبر

۸۳ درس یازدهم: نواسخ مبتدا و خبر (۱)

۸۳ نواسخ

۸۴ حروف مُشَبَّهه بالفعل

۸۷ درس دوازدهم: نواسخ مبتدا و خبر (۲)

۸۷ افعال ناقصه

۸۸ تکمله

۹۱ فصل دوم: اسم‌های منصوب و عوامل نصب آنها

۹۳ درس سیزدهم: مفعول به

۹۳ تعریف مفعول به

۹۴ عوامل نصب مفعول به

۹۹ درس چهاردهم: مفعول فیه

۹۹ تعریف مفعول فیه

۸ □ درسنامهٔ نحو

- ۱۰۰..... اسم‌هایی که می‌توانند به عنوان مفعول فیه استعمال شوند.
- ۱۰۱..... عوامل نصب مفعول فیه
- ۱۰۵..... درس پانزدهم: مفعول مطلق و مفعول له
- ۱۰۵..... تعریف مفعول مطلق
- ۱۰۶..... عوامل نصب مفعول مطلق
- ۱۰۷..... تعریف مفعول له
- ۱۰۷..... عوامل نصب مفعول له
- ۱۱۱..... درس شانزدهم: منادی
- ۱۱۱..... تعریف منادی
- ۱۱۳..... نمودار اقسام منادی
- ۱۱۵..... درس هفدهم: حال
- ۱۱۵..... تعریف حال
- ۱۱۷..... تقسیمات حال
- ۱۱۷..... عوامل نصب حال
- ۱۲۱..... درس هجدهم: تمییز
- ۱۲۱..... تعریف تمییز
- ۱۲۲..... اقسام تمییز ذات
- ۱۲۳..... اقسام تمییز نسبت
- ۱۲۳..... عوامل نصب تمییز
- ۱۲۷..... درس نوزدهم: مستثنی بـ "إلا"
- ۱۲۷..... تعریف مستثنی بـ "إلا"
- ۱۲۸..... عامل و اعراب مستثنی بـ "إلا"
- ۱۳۳..... فصل سوم: اسم‌های مجرور و عوامل جرّ
- ۱۳۵..... درس بیستم: مجرور به حرف جرّ
- ۱۳۵..... جارّ و مجرور

فهرست مطالب □ ۹

۱۳۶	معانی حروف جرّ
۱۴۱	درس بیست و یکم: مضاف الیه
۱۴۱	تعریف اضافه
۱۴۲	اعراب مضاف و مضاف الیه
۱۴۳	اقسام اضافه
۱۴۷	فصل چهارم: توابع
۱۴۹	درس بیست و دوم: نعت و عطف بیان
۱۴۹	تعریف نعت
۱۵۰	تعریف عطف بیان
۱۵۳	درس بیست و سوم: بدل و تأکید
۱۵۳	تعریف بدل
۱۵۴	اقسام بدل
۱۵۵	تعریف تأکید (مؤکّد)
۱۵۹	درس بیست و چهارم: معطوف به حرف
۱۵۹	تعریف معطوف به حرف
۱۶۵	إعراب سورة النبأ
۱۷۷	منابع و مأخذ

زفتد تلویین متون درسی حوزه های علمیہ

پیشگفتار

مهم‌ترین اهداف خواندن علوم عربیه، به خصوص علم نحو، در حوزه‌های علمیه را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

۱- صحیح و روان خوانی نصوص دینی و متون رایج حوزوی.

۲- درک معانی نصوص و متون حوزوی و تحلیل آنها.

۳- توان نقض یا ابرام کردن احتمالات معناشناختی متون و فهم ظرایف آنها.

۴- اتخاذ و یا ارائه‌ی مبنا و نظریه‌های نحوی و ارزیابی آنها.

روشن است که با مطالعه یا درس گرفتن یک یا دو کتاب نحوی نمی‌توان به تمامی این اهداف نایل شد. در سنت کهن حوزه برای رسیدن به این اهداف، کتب متعددی در مراحل مختلف تدریس می‌شده است. کتاب حاضر به عنوان اولین دوره‌ی نحوی در نظر گرفته شده و قرار است زمینه‌ی تحقق نخستین سطح از این اهداف را فراهم کند.

در این سطح، فراگیران اولاً به علم نحو و مسایل و مفاهیم عمده‌ی آن آگاهی می‌یابند و ثانیاً به درک مناسبی از آن مسایل و مفاهیم می‌رسند و ثالثاً می‌توانند آن مسایل و مفاهیم را در نصوص عربی شناسایی کرده و مقتضیات آن را به کار بندند. از این رو، در کتاب حاضر، از بیان احکام و مسایل جزئی نحوی اجتناب شده و مسایلی که به تشخیص گروه‌های متخصص، در اولویت بوده و از جمله مسایل عمده‌ی نحوی محسوب می‌شوند، بیان می‌گردد.

متن حاضر علاوه بر آنکه متناسب با اهداف در نظر گرفته شده، طراحی شده و از آن

عدول نمی‌کند، حائر ویژگی‌هایی است که عبارتند از:

۱- از متنی آموزشی و دقیق در بیان کلیات و مفاهیم علم نحو برخوردار است و به ارائه‌ی مطالب به صورتی خشک و فاقد بیان آموزشی اکتفا ننموده است. در این راستا علاوه بر استفاده از روش‌های نوین آموزشی، به تراث ادبی و اصولی شیعی از جمله کتاب "اساس النحو"، تالیف آیت الله سید علی موسوی بهبهانی رحمته الله علیه توجه ویژه‌ای شده است.

۲- مفاهیم و عناوین تعریف شده، در جملاتی کوتاه به زبان عربی ارائه شده و تلاش شده است این تعاریف حتی المقدور، جامع و مانع باشند. مرجع این تعاریف علاوه بر کتاب "اساس النحو"، کتاب "التحفة السنیة"، "شرح قطرانندی"، "الصمدیة" و "جامع الدروس العربیة" است. در مواردی نیز با توجه به کتاب "شرح الرضی علی الکافیة" و "التصریح علی التوضیح" و یا "أوضح المسالک"، توضیحاتی اضافه شده است.

۳- درس بر اساس ساختاری یکپارچه و بر آمده از موضوع علم نحو تنظیم شده است و در چینش و ارائه‌ی مطالب دقت شده است که هیچ مسأله‌ای به بعد از آن متکی نباشد. از این روی در بیان اقسام خبر سخنی از شبه جمله (ظرف و جار و مجرور) نیست، بلکه این موضوع در قسمت مفعول فیه و جار و مجرور مطرح می‌شود. این نکته در مثال‌ها و تمرین‌ها نیز رعایت شده است.

۴- متن حاضر بر اساس نظام عامل و معمولی تنظیم شده است و تفسیری لفظ محور (متناسب با تفسیر متقدمین) از این نظریه ارائه می‌دهد. نظام عامل و معمولی، راهی ساده برای فهم قواعد و ترکیب جملات پیش روی فراگیر قرار می‌دهد و در عین حال دقت ایشان را در تحلیل نحوی جملات بالا می‌برد. (رجوع شود به کتاب "مشکلة العامل النحوی و نظریة الاقتضاء" نوشته‌ی فخرالدین قباوة، و پایان‌نامه‌ی سطح سوم مؤلف در مرکز تخصصی تربیت مدرس حوزه علمیه با عنوان "تأثیر نظام عامل و معمولی در درک متون عربی")

۵- در متن حاضر (مخصوصاً در دروس آغازین)، مثال‌های آموزشی غالباً به دو گونه

پیشگفتار □ ۱۳

است: ابتدا در توضیح مسأله از مثال‌های ساده استفاده شده و سپس در تطبیق مسأله، مثالی قرآنی آمده و ترکیب شده است. با این وجود سطح فراگیر را در ارائه‌ی این مثال‌های قرآنی در نظر گرفته‌ایم.

۶- کلماتی که ممکن است معنای آن برای فراگیر روشن نباشد به سبک کتب لغت ترجمه شده است و در مواردی نیز برای معادل‌سازی برخی تعابیر، توصیه‌هایی شده است. ۷- تمرین‌ها به صورتی تنظیم شده است که فراگیر به راحتی بتواند از عهده آن برآمده و برای حل آن نیازی به رجوع به مطالب بعدی کتاب یا کتب دیگر نباشد. درس‌های ابتدایی از آنجا که کاملاً نظری است فاقد تمرین است.

۸- در راستای آموزش و تثبیت سنت مباحثه، علاوه بر تمرین‌ها سوالاتی تحت عنوان "هم‌اندیشی و مباحثه" طرح شده است که با تأمل در آنچه در متن درسی آمده است می‌توان به آن پاسخ داد.

لازم است از تمامی اساتیدی که در تدوین این کتاب، مؤلف را یاری رسانده و در مراحل مختلف، بر تدوین آن نظارت داشته و مطالب آن را مورد ارزیابی و بررسی‌های دقیق خویش قرار داده‌اند، سپاس‌گزاری نمایم. به ویژه از حجة الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید جزائری که نظارت و راهنمایی‌های ایشان در ارتقای کیفیت متن حاضر تأثیر بسزایی داشت.

امیر خداوردی

قم، تابستان ۱۳۹۴ ش.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیة

سخنی با اساتید

کتاب حاضر از سه قسمت عمده تشکیل شده است:

۱- **درآمد و مطالعه‌ی آزاد:** قسمت درآمد، شامل مطالبی است که انگیزه‌ی فراگیران را در یادگیری علم نحو تحریک می‌کند و در قسمت "مطالعه‌ی آزاد" که پس از درس‌های چهارم و هفتم می‌آید، مطالبی در مورد اعراب، عامل و معمول ذکر شده است تا این مسائل که از جمله مطالب دشوار کتاب هستند به بیانی دیگر ذکر شده باشد.

۲- **متن دروس:** که از ۲۴ درس تشکیل شده و تلاش شده است در عین رعایت استقلال محتوای هر درس، مطالب به اندازه‌ای باشد که بتوان در شرایط عادی هر کدام از دروس را در یک ساعت درسی (تقریباً ۵۰ دقیقه) برای طلاب ورودی دیپلم و دانشگاهی تدریس نمود. با این حال بدیهی است که در مواردی میزان مطالب یا سطح فراگیران اقتضا دارد یک درس در دو ساعت درسی تدریس شود.

ابتدا و انتهای هر درس مطالبی آمده است (پیش‌سازمان‌دهنده) که توصیه می‌شود هنگام تدریس، حتماً بیان گردد تا طلاب پیش از ورود به هر درس، هدف آن درس و ارتباط آن با دروس دیگر را بدانند.

همچنین در انتهای درس چهارم ساختار کلی علم نحو - که کتاب حاضر بر اساس آن طراحی شده است - ترسیم شده و به نظر می‌رسد آشنایی طلاب با آن ضروری است.

توصیه می‌شود از ترکیب عبارات عربی هر درس (مخصوصاً دروس ابتدایی کتاب) اجتناب شود و تنها به ترجمه‌ی آن اکتفا شود. البته حفظ این عبارات ساده و کوتاه برای

طلاب راهگشا خواهد بود و از این روی مناسب است اساتید محترم، حفظ و توضیح این عبارات را از طلاب مطالبه نمایند.

تمرین‌ها به شکلی تنظیم شده‌اند که نیازی به صرف وقت برای حل آنها در کلاس درس نیست، و مناسب است استاد پاسخ تمرین‌ها را مطالبه نماید، اما در مواردی ممکن است پاسخ به سؤالاتی که در قسمت "هم‌اندیشی و مباحثه" می‌آیند نیازمند کمک استاد باشد.

۳- إعراب سورة النبأ: برای تطبیق مطالب آموزش داده شده در کتاب حاضر، سوره‌ی مبارکه‌ی "نبأ" پیشنهاد شده است که تقریباً اکثر مباحث را می‌توان در آن یافت. بنابراین در انتهای هر بخش یا فصل کتاب، تطبیق مسائل در این سوره‌ی مبارکه مطالبه شده است. و متن سوره "نبأ" در انتهای کتاب آمده و برای تکمیل مباحث، آیات سوره نبأ همراه با پاره‌ای توضیحات، ترکیب شده است. منابع مورد استفاده در نگارش این قسمت عبارتند از: التحریر والتنویر، الدر المصون، المیزان فی تفسیر القرآن و مجمع البیان.

درآمد

نقل است روزی مردی بادیه نشین که به شهر بصره رفته بود، هنگامی که از بازار رد می‌شد، شنید: آیهی ﴿إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾ به صورتی قرائت می‌شود که معنای آن توهین به رسول خداست. بادیه‌نشین مردی بازاری را که این چنین قرائت قرآن کرده بود یافت، او را زد و سرش را شکاند. مرد بازاری از بادیه‌نشین شکایت برد به نزد امیرمؤمنان علیه السلام. بادیه‌نشین عرض کرد: این مرد بازاری کافر شده است که قرآن را آن گونه قرائت می‌کند. حضرت فرمود: این مرد بازاری تعمّدی در قرائتش نداشته و مقصودش این نبوده است.^۱

از این دست اتفاقات در بصره، که شهری بندری بود و اقوام متعددی در آن زندگی می‌کردند، بارها و بارها رخ داد. حتی یکی از اصحاب امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به نام ابوالأسود دؤلی متوجّه شد دخترش در بیان برخی عبارات عربی به اشتباه می‌افتد. هم او نقل می‌کند که روزی بر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدم. دیدم که ایشان ساکت و متفکراند. گفتم: ای امیرمؤمنان! در چه اندیشه‌اید؟ پاسخ دادند: من در شهر شما (بصره) شنیدم که برخی به غلط عربی صحبت می‌کنند. این است که می‌خواهم سند و نوشته‌ای در اصول زبان عربی تدوین کنم. گفتم: اگر چنین کنید، ما را احیاء کرده‌اید و این زبان را در میان مان باقی نگه‌داشته‌اید.

سپس، بعد از سه روز نزد ایشان رفتم. برگه‌ای به من دادند که در آن چنین نوشته شده بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». کلمات سه دسته‌اند: اسم، فعل و حرف. اسم آن است که از

۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی. مناقب آل ابی طالب، ج ۲: ص ۴۷. قم، انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق.

مسمّی خبر می‌دهد و فعل آن است که از حرکت مسمّی خبر می‌دهد و حرف آن است که معنایی را در کلمات دیگر پدید می‌آورد^۱. امیرمؤمنان به ابوالأسود مطالب دیگری نیز از اصول و قواعد عربی آموخت و فرمود: به همین نحو ادامه بده.

این چنین بود که علم نحو پدید آمد. شهر بصره به کانون مباحث نحوی بدل شد و کم‌کم برخی محصلین از بصره به کوفه رفتند و آن شهر نیز از جمله مراکز مباحث نحوی شد. علم نحو در آن دوران شامل هر قاعده‌ای می‌شد که برای حفظ زبان فصیح عربی ضروری می‌نمود، اما به مرور ایام علم صرف و نحو از هم جدا شدند. برای بررسی صیغه‌ها و چگونگی اشتقاق کلمات از مصادر، علم صرف در نظر گرفته شد، و بحث از کلمه در جمله و بررسی ساختار جملات، به علم نحو سپرده شد. از این رو می‌توان علم نحو را علمی دانست که در مورد ساختار جملات و نقشی که کلمات در ایجاد جمله ایفا می‌کنند، سخن می‌گوید.

اما نکته‌ای در زبان عربی فصیح وجود دارد که در دیگر زبان‌های زنده‌ی عصر ما دیده نمی‌شود، نکته‌ای که نحویین، اصول و قواعد این زبان را بر اساس آن پایه‌ریزی کرده‌اند. در زبان عربی، آخر کلمات، براساس چگونگی قرار گرفتن آنها در کنار یکدیگر، تغییر شکل می‌یابد. به عنوان نمونه در زبان فارسی فعل «می‌روم» در هر شرایطی همین‌گونه تلفظ می‌شود: «من می‌روم»، «دیگر نمی‌روم»، «می‌خواهم بروم» و «اینکه بروم...». اما در زبان عربی فعل «أذهب» با آمدن حرف «لم» یا «لن» تغییر شکل می‌دهد: «لم أذهب» و «لن أذهب».

کلماتی مثل «لن» و «لم» را که با آمدنشان، آخر کلمات دیگر تغییر می‌یابد «عامل» می‌نامند و به تغییری که در اثر عامل در آخر کلمات دیگر رخ می‌دهد، «اعراب» می‌گویند.

۱. «بسم الله الرحمن الرحيم. الكلام كله اسم و فعل و حرف. فالاسم ما انبأ عن المسمّى و الفعل ما انبأ عن حركة المسمّى و الحرف ما أوجد معنىً في غيره». همان مدرک.

درآمد □ ۱۹

بنابراین "لم" و "لن" عامل هستند و ضمّه، سکون یا فتحه‌ی آخر فعل "أذهب" اعراب نامیده می‌شود.

فعل "أذهب" تحت تأثیر "لم" یا "لن" قرار می‌گیرد و "معمول" آنها خواهد بود، امّا در عین حال عامل نیز هست و در کلمات دیگر تأثیر می‌گذارد، مانند: «لن أذهب اليوم راکباً». در این جمله، کلمات "اليوم" و "راکب" تحت تأثیر "أذهب" قرار گرفته و آخر آنها به فتحه خوانده می‌شود.

نحویین قواعد نحوی را بر پایه‌ی همین تأثیر و تأثر، بنا نهادند و عوامل نحوی و معمول‌های نحوی و تغییرات اواخر کلمات (اعراب) را در کتاب‌های خویش برشمرده و بدین ترتیب علم نحو را تدوین کرده‌اند.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

بخش اول: کلیات علم نحو

کتاب حاضر از دو بخش تشکیل شده است.
بخش اول در هفت درس تنظیم شده است: چهار درس ابتدایی بخش اول به منظور ارائه‌ی تعریف علم نحو و مقدمات ورود به مباحث اصلی، طراحی شده و سه درس بعدی آن به حالات اعرابی فعل و اعرابهای فرعی اسم و شناسایی اسم‌های مبنی اختصاص دارد.

بخش دوم کتاب که هفده درس بعدی را شامل می‌شود، به حالات اعرابی اسم نظر دارد.

در انتهای درس چهارم ضمن بیان ساختار علم نحو خواهیم گفت چرا کتاب حاضر از چنین تقسیم‌بندی برخوردار است.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

درس اوّل: علم نحو

پیش از ورود به مباحث نحوی، نخست لازم است تعریف علم نحو، کارکرد، فایده‌ی آن و از همه مهم‌تر موضوع علم نحو را بدانیم. به این ترتیب می‌توانیم تصویری روشن از آن چه که در این کتاب می‌خواهیم بیاموزیم، ترسیم کنیم و نقشه‌ی راهی برای ادامه‌ی مطالعه در این زمینه فراهم نماییم. درس حاضر به همین منظور تنظیم شده است.

تعریف علم نحو

زبان عربی مانند هر زبان دیگری، از مجموعه قواعدی برخوردار است که به آن، ساختار و نظم می‌دهد. بخشی از این قواعد به چگونگی چینش و ترکیب واحدهای کوچکتری مانند کلمه، برای دستیابی به واحدهای بزرگتری مانند جمله، مربوط می‌شود. علم نحو مجموعه‌ی این قواعد را در اختیار ما قرار می‌دهد، قواعدی که در مورد نظم حاکم بر ترکیب کلمات و نقش آنها و تشکیل جمله بحث می‌کند.

اصطلاح "نحو" در ابتدا شامل مباحث صرفی نیز بود و آن را علمی می‌دانستند که از احوال کلمه، به صورت مفرد یا ترکیب شده با دیگر کلمات، سخن می‌گوید. اما به مرور، این دو مبحث از یکدیگر جدا شدند، و به صورت دو علم جداگانه مطرح گردیدند. علم صرف به بحث از صیغه‌ی کلمه و احوال آن پیش از ترکیب با دیگر کلمات و پدید آمدن جمله، اختصاص یافت، و علم نحو به کلمه پس از ترکیب شدن با دیگر کلمات. به عبارت دیگر، علم صرف به منظور شناخت ساختار و تغییرات کلمات (کلمه‌شناسی)

و ساختن کلمات برای معانی مورد نظر (کلمه‌سازی) تدوین شد، و علم نحو به شناخت ساختار و اجزاء جملات و تغییراتی که در کلمات آن پدید می‌آید (جمله‌شناسی) و ساختن جملات برای معانی مورد نظر (جمله‌سازی) اختصاص یافت.



از آن‌جا که در زبان عربی، حالاتِ آخر کلمه (اعراب)، نقش به‌سزایی در ایجاد و تشخیص معانی مختلف دارد، علم نحو به حالاتِ آخر کلمات توجه ویژه‌ای پیدا کرده است. به این ترتیب می‌توان نحو را اینگونه تعریف کرد: مجموعه‌ای از قوانین که حاکم بر احوال ترکیبی و اعرابی کلمات است: «النحوُ أصولُ ضابطةٌ لأحوالِ الکَلِمِ ترکیباً و إعراباً».

فایده‌ی علم نحو

لازم است بدانیم که توانایی در تکلم به زبان عربی معاصر چیزی غیر از دانستن علم نحو است. حتی برخی عرب‌زبانان که شناختی از علم نحو ندارند، چه بسا در درک آیات قرآن و روایات به اشتباه بیفتند. مثلاً دیده شده است؛ عرب‌زبانی که به اعراب و کارکردهای معنایی آن توجهی نداشته و از علم نحو چیزی نمی‌دانسته، با خواندن آیه‌ی ﴿إِنَّمَا يُخَشَى

درس اول: علم نحو □ ۲۵

اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءِ^۱ به تصوّر آنکه ﴿يَخْشَى اللَّهَ﴾ بمعنای «خدا می ترسد» است، پرسیده است: چرا خدا از علما می ترسد؟!

آری، عرب زبانان در صدر اسلام به زبان فصیح عربی سخن می گفتند و ظرایف آن را درک می کردند، هر چند قواعد این زبان در آن دوران تدوین نشده بود. اما پس از فتوحات صدر اسلام و اختلاط با اقوام دیگر، زبان فصیح عربی به سرعت تغییر کرد و ضرورت حفظ و حراست از این زبان احساس شد و کم کم علم نحو و دیگر علوم عربی مانند: لغت، رسم الخط، صرف و ... پدید آمد.

از این رو می توان گفت فایده‌ای که به منظور آن علم نحو را تدوین نموده‌اند، صیانت و حفظ زبان عربی است: «فائدة النحو صون اللسان عن الخطأ في المقال»^۲.

در عین حال شکی نیست که برای درک دقیق کلام الله مجید و روایات وارده از معصومین علیهم السلام، همچنین برای فهم متون دینی (فقهی، تفسیری، کلامی و ...) نیازمند دانستن علم نحو هستیم^۳.

موضوع علم نحو

موضوع علم نحو، هر آن چیزی است که مسائل و قواعد علم نحو پیرامون آن شکل گرفته و حول محور آن دور می‌زند. از آنجا که علم نحو به کلمه، پس از ترکیب آن با دیگر کلمات، نظر دارد و پیرامون آن سخن می‌گوید، پس کلمه می‌تواند موضوع علم نحو باشد.

۱. فاطر (۳۵): آیه‌ی ۲۸.

۲. میان «گفتار» (المقال) و «زبان» تفاوت وجود دارد، گفتار که به شکل‌هایی چون نوشته یا سخن درمی‌آید، ممکن است غلط باشد و ملاک صحیح یا غلط بودن گفتار، قواعد زبان است.

۳. بنابراین حفظ زبان عربی فایده‌ی تدوین علم نحو است، اما غرض ما از آموختن این علم، فهم متون دینی است.

در عین حال می‌دانیم که از ترکیب کلمه با دیگر کلمات، جمله ساخته می‌شود و گاهی جمله‌ای در دل جمله‌ی دیگری قرار می‌گیرد. از این روی در علم نحو از جمله نیز سخن به میان می‌آید. بنابراین می‌گوییم: «موضوعُ النحوِ المركَّبُ مَعَ غَیْرِهِ کَلِمَةٌ أَوْ جُمْلَةٌ». شایان ذکر است که در بررسی کلمه و جمله، به حالات آخر کلمات (اعراب) توجه ویژه‌ای می‌شود، تا آنجا که برخی نحویین علم نحو را علم الإعراب دانسته‌اند.

خلاصه درس

□ النحوُ أصولٌ ضابطةٌ لأحوالِ الکَلِمِ ترکیباً و إعراباً. و فائدتهُ صونُ اللسانِ عن الخطأ في المقالِ. و موضوعهُ المركَّبُ مَعَ غَیْرِهِ کَلِمَةٌ أَوْ جُمْلَةٌ.

﴿﴾

در درسهای بعدی، به تعریف کلمه، جمله و اعراب و بیان اقسام آنها خواهیم پرداخت.

﴿﴾

هم‌اندیشی و مباحثه

- علم صرف و نحو از جهت تعریف، موضوع و فایده چه تشابه و تفاوت‌هایی دارند؟
- فایده‌ی علم نحو را دانستیم اما هنوز این ابهام باقی است که آیا یادگیری نحو ضرورت دارد؟ آیا برای رسیدن به مقصودمان بهتر است نحو بخوانیم یا با حضور در کلاس‌های مکالمه‌ی عربی می‌توانیم از یادگیری علم نحو بی‌نیاز شویم؟

درس دوم: کلمه

در درس پیشین دانستیم که موضوع علم نحو، کلمه و جمله است. همچنین بیان شد که در بررسی کلمه و جمله به تغییرات آخر کلمات، یعنی: اعراب، توجه ویژه‌ای می‌شود. در این درس کلمه را تعریف کرده و با اقسام آن آشنا می‌شویم.

تعریف کلمه

کلمه، واحد معنا داری است که از حروف الفبا به وجود آمده است. برای نمونه حرف الفبایی "ز" را در نظر بگیرید. آیا می‌توانید بگویید "ز" چه معنایی دارد؟ روشن است که به تنهایی در زبان فارسی معنای روشنی ندارد، اما هنگامی که آن را کنار حرف الفبایی "د" بگذاریم، کلمه‌ی "زد" ساخته می‌شود که معنای آن در زبان فارسی واضح است. همچنین اگر "ز" را به ترتیب در کنار "ن"، "د"، "گ" و "ی" قرار دهیم، می‌شود: "زندگی". الفاظی مانند "زد" و "یا" "زندگی" در اصطلاح، لفظ موضوع، یعنی: لفظ معنادار، نامیده می‌شود. اما اگر "ز" را در کنار "ت" و "ب" قرار دهیم، می‌شود: "زتب" که در زبان فارسی معنادار نیست و به آن لفظ مهمل می‌گویند. در زبان عربی نیز همین اتفاق رخ می‌دهد. با کنارهم قرار دادن "ض"، "ر"، "ب"، "ضَرْب" (زدن)، یا "ضَرْب" (زد) ساخته می‌شود، همان‌طور که از کنارهم قرار دادن "ز"، "ی"، "د" اسم علم "زید" پدید می‌آید. از آنجا که این الفاظ در زبان عربی معنای واضحی دارند، لفظ موضوع به شمار می‌روند. وقتی همین واحدهای معنا دار را کنارهم قرار دهیم و بگوییم: «ضَرْبَ زید» (زید زد)، یا «ضَرْبُ زید» (زدن زید) معنایی ترکیبی پدید می‌آید. از این روی در تعریف کلمه می‌گوییم: «الكلمة لفظٌ موضوعٌ مفردٌ»، یعنی: کلمه لفظی

معنادار است که هنوز با دیگر همتایان خود ترکیب نشده. یا به عبارت دیگر، کلمه اولین واحد معنادار زبان است.

اقسام کلمه

کلمه به سه دسته تقسیم می‌شود: اسم، فعل و حرف. اگر در کلمات تشکیل دهنده عبارت «علی از بصره تا کوفه رفت» دقت کنیم، خواهیم دید این کلمات هر کدام معنایی دارند و به اعتبار همان معنا توانسته‌اند در ساختار این جمله شرکت کنند. کلمه‌ی «بصره» نام شهری است، مانند کلمه‌ی «کوفه»، و کلمه‌ی «علی» نام شخصی معین است. اما کلمه‌ی «رفت» نام کسی یا چیزی نیست، حتی نمی‌شود گفت: نام یک نوع حرکت و تغییر حالت است. آری، کلمه‌ی «رفتن» نام یک نوع حرکت و تغییر حالت است، اما «رفت» نام نیست و در اصطلاح اسم محسوب نمی‌شود، بلکه فعل است و معنای نوعی حرکت و تغییر حالت را بیان می‌کند، نه اینکه نام آن حرکت و تغییر حالت باشد. به عبارت دیگر، معنایی که از کلمه در ذهن، تداعی می‌شود دو صورت دارد:

۱. معنا به صورت یک اسم و نام تداعی می‌شود، مانند «علی»، «کوفه» و «رفتن». ←

اسم

۲. معنا به صورت یک فعل و حرکت تداعی می‌شود، مانند: رفت، می‌رود، برو. ← فعل

از این روی در تعریف اسم و فعل می‌گوییم: «الإِسْمُ ما أُنْبَأُ عن الْمَسْمَى وَالْفِعْلُ ما أُنْبَأُ عن حَرَكَةِ الْمَسْمَى»^۱.

کلمات «از» و «تا» چطور؟ آیا می‌توانیم بگوییم چه معنایی دارند؟ شاید بتوان گفت: «از» به

۱. این تعبیر منقول از امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲: ص ۴۷. لازم به ذکر است که این تعریف، جامع تمام اقسام اسم و فعل است و از نظر نتیجه تفاوت چندانی با تعریفی که در علم صرف آموخته‌اید ندارد، اما در عین سادگی، دقت بیشتری در این تعریف وجود دارد.

درس دوم: کلمه □ ۲۹

معنای "شروع کردن" است، همانطور که "تا" می‌تواند به معنای "به نهایت و آخر چیزی رسیدن" باشد. اما آیا می‌شود به جای "از"، عبارت "شروع کردن" را در جمله‌ی «علی از بصره تا کوفه رفت» قرار داد؟ معلوم است که در آن صورت این جمله ساختار صحیحی نخواهد داشت؛ زیرا "از" و "تا" برای ایجاد ارتباط بین کلمات دیگر به کار می‌روند، ولی عبارات "شروع کردن" و "به نهایت چیزی رسیدن" نمی‌توانند این ارتباط را برقرار کنند. به عبارت دیگر، حروف معنای را در جمله ایجاد می‌کنند نه اینکه به تنهایی معنایی (مستقل) داشته باشند. از این رو در تعریف حرف می‌گوییم: «الحرف ما أوجدَ معنیً فی غیره»^۱، یعنی: حرف کلمه‌ای است که در خودش معنای مستقل ندارد، بلکه برای ایجاد معنا در رابطه با دیگر کلمات به کار می‌رود. با توجه به این توضیحات می‌توانیم حروف، اسم‌ها و فعل‌ها را در جمله‌ی «ذَهَبَ عَلِيٌّ مِنَ البصرةِ إلى الكوفةِ» شناسایی کنیم؛ کلمات "عليٌّ"، "البصرة" و "الكوفة" که نام شخص یا چیزی هستند، اسم محسوب می‌شوند. کلمه‌ی "ذَهَبَ" که معنای یک نوع حرکت و تغییر حالت را بازگو می‌کند، فعل نامیده می‌شود، و به کلمات "مِن" و "إلى" که برای ارتباط میان کلمات دیگر از آنها استفاده می‌شود، حرف می‌گویند.

خلاصه درس

□ الكلمة لفظٌ موضوعٌ مفردٌ، وهي إما اسمٌ أو فعلٌ أو حرفٌ. فالإسمُ ما أنبأ عن المسمّى، والفعلُ ما أنبأ عن حركة المسمّى، والحرفُ ما أوجدَ معنیً فی غیره.

﴿﴾

در درس بعدی با جمله و اقسام آن آشنا خواهیم شد.

﴿﴾

هم‌اندیشی و مباحثه

- با توجه به تعریف اسم و فعل، کلماتی مثل "اليوم" (امروز) و "الضارب" (کسی که می‌زند) اسم هستند یا فعل؟
- حرف که یکی از اقسام کلمه است، چه تفاوتی با حروف الفبا دارد؟

درس سوم: جمله

در درس پیشین با کلمه و اقسام آن آشنا شدیم، اما موضوع علم نحو کلمه و جمله است. بنابراین لازم است که با تعریف جمله و اقسام آن نیز آشنا شویم. درس حاضر به تعریف جمله و بیان اقسام آن اختصاص دارد.

تعریف جمله

مفهوم جمله، مانند مفهوم کلمه، از مفاهیمی است که اهل هر زبانی آن را درک می‌کنند، هر چند توجهی به آن نداشته باشند. با این حال، اگر بخواهیم برای آن تعریفی ارائه دهیم، می‌توانیم بگوییم: جمله، سخنی است که دست کم دو کلمه دارد و میان آن دو کلمه، اسناد رخ داده است، و همین اسناد است که این دو کلمه را به یکدیگر پیوند می‌دهد: «الجملة ما تَصَمَّنَ كَلِمَتَيْنِ بِالْإِسْنَادِ».

اسناد

به این عبارتها توجه کنید:

الف. الرجل^۱ الشجاع العالم الرؤوف... (مرد شجاع عالم مهربان ...)

ب. کتاب ولد الرجل... (کتاب فرزند آن مرد ...)

ج. الرجل عالم. (آن مرد عالم است)

۱. معادل "الرجل" که معرفه به الف و لام است در زبان فارسی می‌شود: "مرد"، و معادل "رجل" که نکره است می‌شود: "مردی"، اما گاهی برای وضوح معنا در مقابل "الرجل"، از تعبیر "آن مرد" استفاده می‌کنیم.

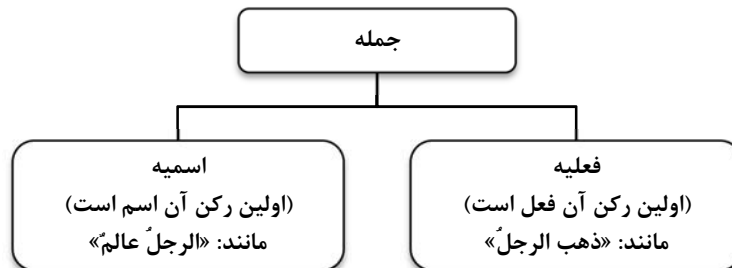
د. ذَهَبَ الرَّجُلُ. (آن مرد رفت)

در مثال‌های (الف) و (ب) هر چند کلمات بیشتری وجود دارد اما هیچ حکمی در مورد "مردِ شجاعِ عالمِ مهربان"، یا در مورد "کتابِ فرزندِ آن مرد" صادر نمی‌شود. بر خلاف مثال‌های (ج) و (د) که در آنها حکم به عالم بودن و آمدن "آن مرد" می‌شود. اسناد، همین حکم و نسبتی است که میان دو کلمه‌ی "الرجلُ" و "عالمٌ"، یا "ذَهَبَ" و "الرجلُ" درک می‌کنیم: «الإسنادُ هو الحكمُ بكلمةٍ على كلمةٍ».

به این ترتیب در هر اسناد دو کلمه وجود دارد که یکی مسند/لیه یا محکوم‌علیه است و دیگری مسند یا محکوم‌به. این دو کلمه‌ی اصلی را در اصطلاح، ارکان جمله می‌گویند. در کنار ارکان، الفاظ دیگری نیز ممکن است حضور داشته باشند که به آنها فضله می‌گویند. هنگامی که می‌گوییم: «ذَهَبَ الرَّجُلُ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ». تعبیر "مِنَ الْبَصْرَةِ" و "إِلَى الْكُوفَةِ" فضله محسوب می‌شوند، یعنی: اگر این تعبیّرات در جمله حضور نداشتند، باز هم اسناد وجود داشت. اما اگر "ذهب" یا "الرجل" نبودند دیگر اسناد شکل نمی‌گرفت.

اقسام جمله در زبان عربی

در یک تقسیم‌بندی کلی، جمله‌های زبان عربی را به دو دسته‌ی فعلیه و اسمیه تقسیم می‌کنند؛ زیرا چنانچه گفتیم جمله از کنارهم قرار گرفتن دو کلمه به وجود می‌آید که میان‌شان اسناد باشد، اگر اولین کلمه تشکیل دهنده‌ی جمله (یا به عبارت دیگر اولین رکن جمله) اسم باشد، آن را جمله‌ی اسمیه می‌نامیم، و اگر اولین رکن آن فعل باشد، به آن جمله‌ی فعلیه می‌گوییم.



ترکیب ناقص

دانستیم که در مثال (الف) و (ب) جمله‌ای شکل نگرفته است؛ زیرا خالی از اسناد است. به اینگونه عبارات که ترکیبی از کلمات هستند ولی جمله نشده‌اند، ترکیب ناقص می‌گویند؛ مانند ترکیب وصفی "الرجل الشجاع.." و ترکیب اضافی "کتابٌ ولَدٌ...".
با ترکیب‌های وصفی و اضافی در آینده بیشتر آشنا می‌شویم.

خلاصه درس

□ الجملة ما ترکب من کلماتین بالإسناد. والإسناد هو الحکمُ بکلمةٍ علی کلمةٍ. فإن کان أوّل الکلمتین اسماً فهي اسمیة، وإلا ففعلیة. وأما المركب بغير الإسناد فعدة أنواع، منها المركب الإضائی و المركب الوصفی.

﴿﴾

در درس بعدی با اعراب و کلمات معرب و مبنی آشنا می‌شویم.

﴿﴾

هم‌اندیشی و مباحثه

- آیا عبارت "صَرَبُ زَيْدٍ بَكْرًا يَوْمَ الْجُمُعَةِ" (زدن زید بکر را در روز جمعه) جمله است یا ترکیب ناقص؟ چرا؟
- فضله‌ها و ارکان جمله را چطور می‌شود از هم تشخیص داد؟

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

درس چهارم: اعراب

درس‌های گذشته، به شناسایی موضوع علم نحو، یعنی: کلمه و جمله، اختصاص داشت. در درس حاضر اما با حالات آخر کلمه (اعراب) و اقسام آن آشنا می‌شویم؛ چرا که در علم نحو به حالات آخر کلمه (اعراب) توجه ویژه‌ای می‌شود تا آنجا که برخی، علم نحو را علم الإعراب دانسته‌اند. علاوه بر تعریف اعراب و بیان اقسام آن، در این درس به تبیین دو اصطلاح معرب و مبنی نیز خواهیم پرداخت.

تعریف اعراب

در زبان عربی، برخی کلمات بر کلمات دیگر اثر می‌گذارند، مثلاً در جمله‌ی «یذهبُ الرجلُ» کلمات «الرجلُ» و «یذهبُ» با آوای ُ (ضمّه) تلفظ می‌شوند، و در جمله‌ی «إنَّ الرجلَ لن یذهبَ» این آواها تغییر می‌کنند. اینگونه تغییر شکل را که در آخر کلمه دیده می‌شود اعراب می‌نامند. بنابراین اعراب اثر و تغییری^۱ است که به اقتضای عوامل نحوی در آخر کلمات به وجود می‌آید: «الإعرابُ أثرٌ یقتضیه العاملُ النحوی فی آخرِ الکلمةِ».

۱. نحویون آخر کلمه را پیش از آنکه در جمله قرار بگیرد ساکن می‌دانند و مثلاً «زید» بدون قرار گرفتن در جمله ساکن است اما با قرار گرفتن در جمله، تحت تأثیر عامل قرار گرفته و مضموم، مفتوح یا مکسور می‌شود، از این رو در تعریف اعراب از واژه‌ی «تغییر» استفاده می‌کنیم.

عامل نحوی

وقتی در جمله‌ی «یذهب الرجل» با «یذهب» مواجه می‌شویم. از آنجا که «یذهب» فعل است و فاعل می‌خواهد باید به دنبال فاعل آن باشیم. کلمه‌ی «الرجل» برای آنکه فاعل باشد مناسب است، و چون فاعل در زبان عربی مرفوع است، بنابراین آخر آن را با ضمه (اعراب رفع) تلفظ می‌کنیم و می‌گوییم: «یذهب الرجل». به این ترتیب، تغییر حرکتی که در «الرجل» رخ می‌دهد را به فعل «یذهب» نسبت می‌دهیم و می‌گوییم «یذهب» عامل رفع «الرجل» است.

یذهب ← فاعل می‌خواهد و فاعل باید مرفوع باشد ← الرجل (با ضمه تلفظ می‌شود)

همچنین است رابطه‌ی میان «أَكَلَّ»، «زید» و «الخبز» در جمله‌ی «أَكَلَّ زیدُ الخبزَ»:

أَكَلَّ ← فاعل می‌خواهد و فاعل باید مرفوع باشد ← زیدُ (زید) برای فاعل بودن مناسب است

پس با ضمه [اعراب رفع] تلفظ می‌شود)

أَكَلَّ ← مفعول به می‌خواهد و مفعول به باید منصوب باشد ← الخبزُ (الخبز) برای مفعول به بودن

مناسب است پس با فتحه [اعراب نصب] تلفظ می‌شود)

در جمله‌ی «خَلَقَ اللهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ» نیز عامل اعراب «الله» و «فاطمة» را فعل «خَلَقَ» می‌دانیم؛ زیرا متعدی است و علاوه بر فاعل، خواهان مفعول به است، و فاعل را رفع می‌دهد و مفعول به را منصوب می‌کند. اما عامل اعراب «نور» حرف جرّ «مِنْ» است که خواهان مجرور شدن اسمی است که پس از آن آمده است.

به عبارت دیگر، با دیدن فعل «یذهب» باید به دنبال فاعل باشیم و اعراب مناسب آن را بیاوریم و با دیدن فعل «أَكَلَّ» یا «خَلَقَ» که متعدی محسوب می‌شوند، علاوه بر فاعل به دنبال مفعول به نیز هستیم و اعراب مناسب هر کدام از آنها را می‌آوریم. همانطور که با دیدن حرف جرّ باید اسم ما بعد آن را مجرور کنیم.

بنابراین عامل نشانه‌ای برای به وجود آمدن اعراب است: «إِنَّ العوَامِلَ فِي كَلَامِ العَرَبِ

علاماتٌ مقتضيةٌ للإعراب».

معرب و مبني

در مثال‌های بالا دیدیم که با آمدن عامل، اعراب کلمات "الرجل"، "زید"، "الخیز"، "الله"، "فاطمة" و "نور" تغییر کرد. به این گونه کلمات که متناسب با تغییر عوامل، اعراب آنها تغییر می‌کند، معرب می‌گویند: «المعرب ما يتغير آخره بتغير العوامل».

اعراب (تغییر آخر کلمات) چهار نوع^۱ دارد: رفع، نصب، جرّ و جزم.

○ رفع: حرکت ضمّه (ّ) شکل اصلی این نوع اعرابی است. رفع مشترک بین اسم و فعل است، مانند: «يذهب الرجل».

○ نصب: حرکت فتحه (ـ) شکل اصلی این نوع اعرابی است. نصب نیز همانند رفع، مشترک است بین اسم و فعل. مانند: «إنّ الرجل لن يذهب».

○ جرّ: حرکت کسره (ِ) شکل اصلی این نوع اعرابی است. جرّ تنها در اسم‌ها رخ می‌دهد. مانند کلمه‌ی "نور" در جمله‌ی «خَلَقَ اللهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ».

○ جزم: حرکت سکون (ـ) شکل اصلی این نوع اعرابی است. جزم تنها در فعل‌ها رخ می‌دهد، مانند فعل "يذهب" در جمله‌ی «لم يذهب الرجل».

بنابراین هر کلمه‌ی معربی در جمله، یکی از اعراب‌های چهارگانه‌ی فوق را خواهد داشت. کلماتی نیز وجود دارند که اعراب پذیر نیستند و حرکت آخر آنها تحت تأثیر عوامل تغییر نمی‌کند. به این مثال‌ها دقت کنید:

الف. جاء هُوَ لاءٍ.

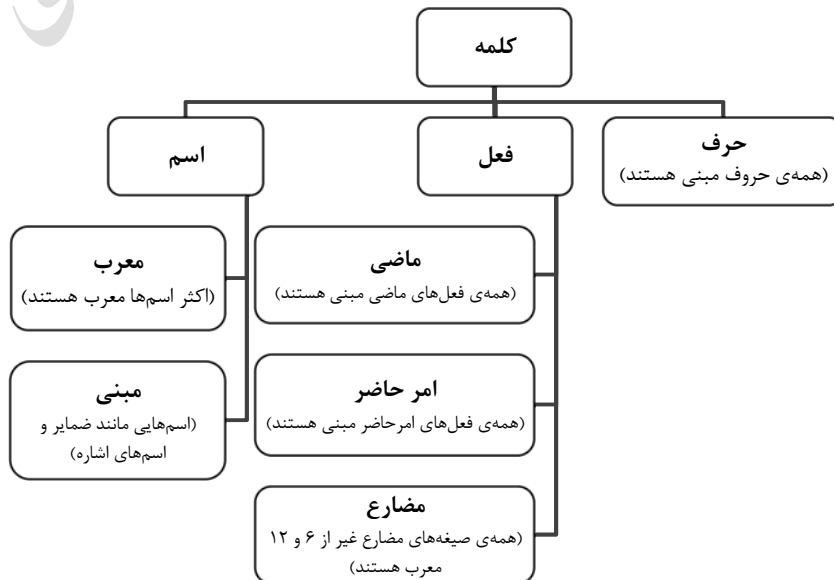
ب. رأيتُ هُوَ لاءٍ.

ج. مررتُ بهُوَ لاءٍ.

در جمله‌ی (الف) فعل "جاء" خواهان فاعل بوده، و کلمه‌ی "هُوَ لاءٍ" فاعل آن است، اما

۱. اعراب "جنس" است، و رفع و نصب و جرّ و جزم "نوع" آن. و ضمّه و فتحه و کسره و سکون "افراد" این انواع هستند که با وجودشان نوع، تشخّص و تعین پیدا می‌کند، از این رو به آنها "علامت" یا "عَلَم" اعراب" نیز می‌گویند.

تغییری در انتهای "هُؤْلَاءِ" رخ نمی‌دهد. همچنین در جمله‌ی (ب) فعل "رَأَيْتُ" خواهان مفعول به بوده و کلمه‌ی "هُؤْلَاءِ" مفعول به آن است، با این وجود، تغییری در آن رخ نمی‌دهد. در جمله‌ی (ج) نیز حرف جرّ باء خواهان مجرور شدن "هُؤْلَاءِ" است اما کسره‌ای که در آخر این کلمه دیده می‌شود ربطی به آمدن یا نیامدن حرف جرّ ندارد. به کلماتی از قبیل "هُؤْلَاءِ" که تحت تأثیر عوامل، آخر آنها تغییر نمی‌کند، مبنی می‌گویند، و کیفیتی که در آخر آنها وجود دارد را بِنَاء می‌نامند. بنابراین کلمه‌ی "هُؤْلَاءِ" مبنی است و کسره‌ی آخر آن بِنَاء نامیده می‌شود و در اصطلاح می‌گویند: "هُؤْلَاءِ" مبنی بر کسره است. از میان سه دسته‌ی کلمات، یعنی: اسم، فعل و حرف، همه‌ی حرف‌ها مبنی هستند. بنابراین حروفی مثل "إلی" و "مِن" که پیش‌تر با آنها آشنا شدیم، مبنی‌اند. فعل‌های ماضی و امر حاضر مانند "ذَهَبَ" و "اَذْهَبَ"، مبنی‌اند، و همچنین صیغه‌های ۶ و ۱۲ مضارع. اما باقی فعل‌های مضارع، مثل "يَذْهَبُ" معرب‌اند. برخی اسم‌ها مثل "هُؤْلَاءِ" مبنی‌اند که در آینده با آنها بیشتر آشنا می‌شویم، اما اکثر اسم‌ها مانند "الرجل"، "زید"، "الخبز"، "الله"، "فاطمة" و "نور" معرب‌اند.



نکته:

اگر عامل بر کلمه‌ای مبنی عمل کند، یعنی: اگر مثلاً فعل "جاء" خواهان اعراب رفع "هُؤْلَاءُ" در جمله‌ی «جاء هُؤْلَاءُ» باشد، در این صورت کلمه‌ی مبنی در محلّ اعرابی گرفته است. یعنی: "هُؤْلَاءُ" در محلّی دارد که شایسته‌ی تغییر شکل اعرابی است، و از این روی است که می‌گوییم: "هُؤْلَاءُ" در جمله‌ی «جاء هُؤْلَاءُ» محلاً مرفوع است، و در جمله‌ی «رأيت هُؤْلَاءُ» محلاً منصوب است، و در جمله‌ی «مررت بهُؤْلَاءُ» محلاً مجرور.

خلاصه درس

□ الإعرابُ أثرٌ يقتضيه العاملُ النحويُّ في آخرِ الكلمةِ، و العواملُ في كلامِ العربِ علاماتٌ مقتضيةٌ للإعراب. و المعربُ ما يتغيَّرُ آخرُه بتغيُّرِ العوامل. و يقابلهُ المبنيُّ و هو ما لا يتغيَّرُ آخرُه بتغيُّرِ العواملِ.

﴿﴾

در درس بعدی با اعراب فرعی فعل و عوامل آن آشنا خواهیم شد.

﴿﴾

هم‌اندیشی و مباحثه

- با توجه به تعریف اعراب آیا می‌توان اعراب محلی را واقعاً اعراب دانست؟
- آیا تغییری که در آخر ضمیر غایب "ه" در عبارت: «مَرَرْتُ بِهِ وَ قَلْتُ لَهُ» دیده می‌شود، اعراب نام دارد؟
- با توجه به جدول داخل متن درسی، جدول زیر را که برای بیان مبنی‌ها و معرب‌ها تنظیم شده است، کامل کنید:

معرب‌ها		مبنی‌ها				

تمرین

- ۱- اسم‌ها، فعل‌ها و حروف را در جملات زیر معین کنید.
 - الف. الثوبُ جميلٌ (پیراهن زیباست)
 - ب. تُثْمِرُ الأشجارُ (درختان میوه می‌دهند)
 - ج. طَارَ العصفورُ من القَفَسِ (گنجشک از قفس پرید)
 - د. سافرتُ إلى العراقِ (به عراق سفر کردم)
- ۲- در جملات بالا، کلمات معرب و مبنی را تعیین کنید.
- ۳- اعراب هر یک از کلمات معرب در جملات بالا را مشخص نمایید.

مطالعه‌ی آزاد

انواع اعراب

ضمّه‌ای را که در اثر عامل در آخر کلمه پدید می‌آید، در اصطلاح اعراب رفع می‌نامند، و فتحه را نصب، کسره را جرّ و سکون را جزم می‌شمارند. بنابراین کلمه‌ی "زید" در جملات «جاء زید»، «رأیت زیداً» و «مررت بزید» به ترتیب مرفوع، منصوب و مجرور است. کما اینکه فعل "أذهب" در جملات «أذهب»، «لن أذهب» و «لم أذهب» به ترتیب، مرفوع، منصوب و مجزوم است.

اعراب‌های اصلی و فرعی

سه قاعده‌ی ساده و پرکاربرد درباره اعراب کلمات عربی عبارتند از:

- ۱- کُلُّ فاعِلٍ مرفوعٌ (همه‌ی فاعل‌ها مرفوع هستند)
 - ۲- کُلُّ مفعولٍ منصوبٌ (همه‌ی مفعول‌ها منصوب هستند)
 - ۳- کُلُّ اسمٍ یدخلُ علیه حرفٌ مجرورٌ (هر اسمی که حرف جرّ بر آن وارد شود مجرور است)
- اکنون این سه قاعده را در جملات زیر تطبیق می‌کنیم:

الف. جاء زیدٌ.

ب. رأیت زیداً.

ج. مررت بزید.

می‌دانیم که ضمّه، اعراب رفع است و چون در جمله‌ی (الف) کلمه‌ی "زید" فاعل فعل "جاء" می‌باشد، بنابراین مرفوع است و آخر آن با ضمّه خوانده می‌شود. همانطور که در جمله‌ی (ب)، "زیداً" مفعول به است و به همین خاطر منصوب بوده و آخر آن با فتحه خوانده می‌شود. در جمله (ج)، "زید" مجرور به حرف جرّ است و به همین خاطر آخر آن با کسره خوانده می‌شود.

اکنون اگر در جملات بالا به جای "زید" اسم مناسب دیگری بگذاریم، به ترتیب فاعل،

مفعول به و مجرور به حرف جرّ خواهد بود:

الف. جاء جعفرٌ. جاء رجلٌ. جاء عالمٌ.

ب. رأيتُ جعفرًا. رأيتُ رجلاً. رأيتُ عالماً.

ج. مررتُ بـجعفرٍ. مررتُ برجلٍ. مررتُ بعالمٍ.

در جملات (الف) فاعل‌ها مرفوع هستند و آخر آن‌ها با ضمّه خوانده می‌شود. در جملات (ب) مفعول به‌ها منصوب‌اند و آخر آن‌ها با فتحه خوانده می‌شود، و در جملات (ج) آخر اسم‌هایی که مجرور به حرف جرّ هستند با کسره خوانده می‌شود.

اما ضمّه تنها شکل اعرابی برای حالت رفع نیست. یعنی: غیر از ضمّه تغییرات دیگری نیز در کلمات رخ می‌دهد که آنها را زیر مجموعه‌ی اعراب رفع می‌شماریم. مانند: الف و واو در «جاء الزیدان» و «جاء الزیدون».

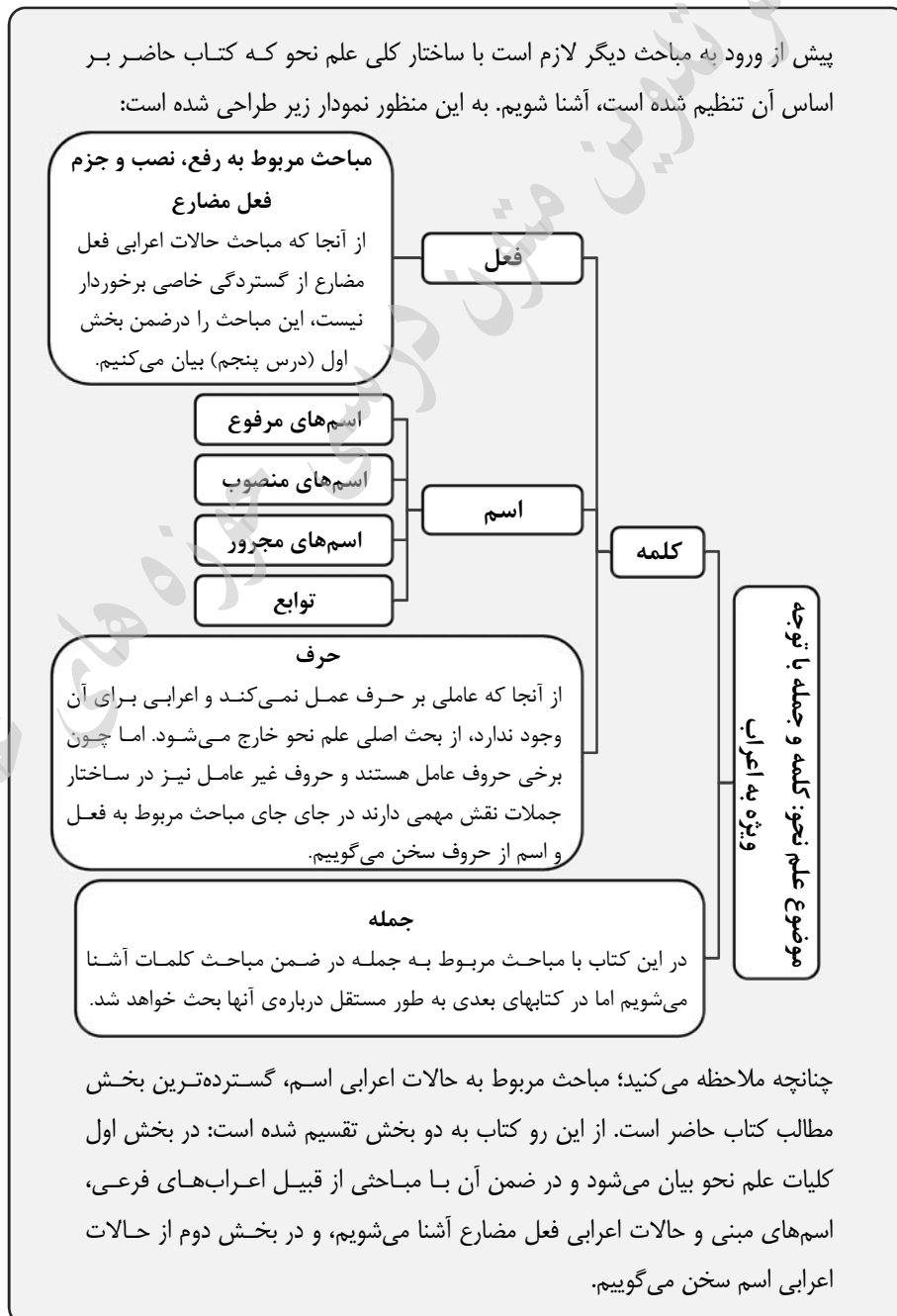
همچنین فتحه و کسره، تنها شکل اعرابی برای حالت نصب و جرّ نیستند. مانند یاء در «رأيتُ الزیدین»، «رأيتُ الزیدین»، «مررتُ بالزیدین» و «مررتُ بالزیدین».

نحویین ضمّه را به عنوان اعراب اصلی رفع می‌شمارند و فتحه را اعراب اصلی نصب می‌دانند و کسره را اعراب اصلی جرّ.

اما الف، واو، یاء و هر شکل اعرابی دیگری را اعراب‌های فرعی به حساب می‌آورند.

ساختار کلی علم نحو

پیش از ورود به مباحث دیگر لازم است با ساختار کلی علم نحو که کتاب حاضر بر اساس آن تنظیم شده است، آشنا شویم. به این منظور نمودار زیر طراحی شده است:



زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیة

درس پنجم: اعراب فعل و عوامل آن

تا به اینجا با تعریف و موضوع علم نحو، آشنا شدیم. کلمه و جمله و اعراب را تعریف کردیم، و دانستیم انواع اعرابی عبارتند از: رفع، نصب، جرّ و جزم، که از این میان، جرّ به اسم‌ها اختصاص دارد و جزم به فعل‌ها. همچنین دانستیم اعراب‌های اصلی عبارتند از: ضمّه، فتحه، کسره و سکون. در این درس با اعراب‌های فرعی فعل و عوامل اعراب فعل آشنا می‌شویم. اما لازم است بدانیم؛ از آنجا که فعل‌های ماضی و امر، مبنی هستند و عمدتاً معمول واقع نمی‌شوند، دیگر در مورد آنها بحث نکرده و تنها به بیان اعراب فعل مضارع می‌پردازیم.

اعراب فعل مضارع

فعل مضارعی را فرض کنید! مثلاً "یذهب" به معنای "می‌رود". در زبان فارسی فعل "می‌رود" با هر پیشوند و تقریباً در همه‌ی جمله‌ها همین‌گونه: "می‌رود"، تلفظ می‌شود و مثلاً آخر آن را با فتحه ادا نمی‌شود. اما در زبان عربی فصیح چنین نیست؛ گاهی می‌گویند: "یذهبُ"، گاهی "یذهبَ" و گاهی "یذهبْ". این موضوع را در درس گذشته دانستیم. اینجا اما می‌خواهیم مطالب بیشتری در این زمینه بدانیم. به این منظور فعل "یذهب" را همانطور که در علم صرف خوانده‌ایم صرف می‌کنیم؛ یذهبُ، یذهبان، یذهبون ... می‌دانیم که اگر "یذهبُ" منصوب شود، آن را "یذهبَ" تلفظ می‌کنند، مانند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَنْ يَذْهَبَ». اما اگر «یذهبان» و «یذهبون» منصوب شوند، چگونه تلفظ خواهند شد؟ همچنین، می‌دانیم که اگر «یذهبُ»، مجزوم شود، آن را «یذهبْ» می‌خوانند، اما اگر

«یذهبان» و «یذهبون» مجزوم شوند، چه تغییری در آنها رخ خواهد داد؟
 به عبارت دیگر، می‌دانیم برای رفع، نصب و جزم فعل مضارع در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴، به ترتیب از ضمه، فتحه و سکون استفاده می‌شود، اما در باقی صیغه‌ها چه اتفاقی می‌افتد؟
 در صیغه‌های ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱، مانند: «یذهبان»، «یذهبون»، «تذهبان»، «تذهبون»، «تذهبین» و «تذهبان»، از این روش استفاده می‌کنند:

- ۱- در حالت رفعی، نون آخر فعل خوانده می‌شود.
 - ۲- در حالت نصبی و جزمی، نون را حذف می‌کنند و این صیغه‌ها به صورت: «تذهبان»، «تذهبوا» ... تلفظ می‌شوند.
- از این رو نون آخر این صیغه‌ها را نون عوض/از ضمه می‌نامند، و حذف نون را اعراب فرعی نصب یا جزم به حساب می‌آورند.

تبصره:

صیغه‌های ۶ و ۱۲ مضارع، مبنی هستند. بنابراین در حالت رفعی، نصبی و جزمی تغییر نمی‌کنند.

اکنون مناسب است بدانیم که چه چیزهایی خواهان نصب، جزم یا رفع فعل مضارع می‌شوند؟ به عبارت دیگر، عوامل نصب، جزم و رفع فعل مضارع چه چیزهایی هستند؟

عوامل نصب فعل مضارع

حروف «أَنْ»، «لَنْ»، «كَيْ» و «إِذَنْ» بر سر فعل مضارع می‌آیند و خواهان نصب آن می‌شوند. بنابراین فعل مضارعی که این حروف بر سر آنها آمده باشد، باید منصوب تلفظ شود. مانند:
 أَنْ يَذْهَبَ (اینکه برود) و أَنْ يَذْهَبُوا (اینکه بروند).
 لَنْ يَذْهَبَ (نخواهد رفت/ هرگز نمی‌رود) و لَنْ يَذْهَبُوا (نخواهند رفت/ هرگز نمی‌روند).

کي يذهب (برای آنکه برود) و کي يذهبوا (برای آنکه بروند).
إذن يذهب (بنابراین می‌رود) و إذن يذهبوا (بنابراین می‌روند).

عوامل جزم فعل مضارع

حروف "لم"، "لما"، لام امر، "لا"ی نهی، و ادوات شرط مثل حرف "إن" بر سر فعل مضارع آمده و خواهان جزم آن می‌شوند. مانند:

لم يذهب (نرفت) و لم يذهبوا (نرفتند).

لما يذهب (هنوز نرفته است) و لما يذهبوا (هنوز نرفته‌اند).

ليذهب (باید برود) و ليذهبوا (باید بروند).

لا يذهب (نباید برود) و لا يذهبوا (نباید بروند).

إن يذهب أذهب (اگر برود می‌روم) و إن يذهبوا نذهب (اگر بروند می‌رویم).

عامل رفع فعل مضارع

اگر هیچ کدام از عوامل نصب یا جزم بر سر فعل مضارع نیامده باشد، در این صورت فعل مضارع را مرفوع می‌خوانیم. مانند: يذهب و يذهبان و يذهبون ...

از این رو نبود عامل نصب و جزم (تجرد از عوامل) را، عامل رفع فعل مضارع می‌دانند.

اعراب تقدیری فعل

در علم صرف آموختیم که قواعد اعلالی در فعل‌هایی مانند: "يخشى"، "يدعو" و "يرمي" (فعل‌های ناقص در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴)، باعث حذف حرکت ضمّه یا قلب حرف

عله می‌شوند. در این مواقع نحویین می‌گویند: /اعراب رفع فعل مضارع، مقدر شده است.

/اعراب تقدیری، اعرابی است که در کلمه وجود دارد اما به خاطر موانعی، مانند قواعد

اعلالی، ظاهر نمی‌شود.

۴۸ □ درسنامه نحو

لازم است بدانیم که در اینگونه فعل‌ها، حذف حرف عله، اعراب جزم محسوب می‌شود. مانند: لم یَحْشَ و لم یَدْعُ و لم یرم. اما در حالت نصبی، فتحه در "لن یَحْشَى" تقدیری می‌شود، و در "لن یَدْعُو" و "لن یرمی"؛ چون قواعد اعلالی جاری نمی‌شود، اعراب ظاهر می‌گردد.

خلاصه درس

□ یَنُوبُ فِي الْفَعْلِ عَنِ الضَّمَّةِ النُّونِ، وَعَنِ الْفَتْحَةِ حَذْفُ النُّونِ، وَعَنِ السَّكُونِ حَذْفُ النُّونِ أَوْ حَذْفُ حَرْفِ الْعِلَّةِ. وَتُقَدَّرُ الضَّمَّةُ فِي نَحْوِ "يَحْشَى" وَ "يَرْمِي" وَ "يَدْعُو"، وَالْفَتْحَةُ فِي "يَحْشَى".

﴿﴾

در درس بعدی با اعراب‌های فرعی اسم آشنا خواهیم شد.

﴿﴾

هم‌اندیشی و مباحثه

- در مورد فعل "يَذْهَبْنَ" می‌گوییم: محلاً منصوب یا مجزوم و یا مرفوع است. این، چه تفاوتی با فعل "يَخْشَى" دارد که در هر سه حالت اعرابش تقدیری است؟
- به جای فعل‌های "يَضْرِبُ"، "يَخْشَى"، "يَدْعُو" و "يُرِي" در جدول زیر، به ترتیب فعل‌های "يَنْصُرُ"، "يَرْضَى"، "يَرْجُو" و "يُعْطِي" را قرار دهید:

رفع	يَضْرِبُ	يَضْرِبَانِ	يَضْرِبْنَ	يُرِي	يَدْعُو	يَخْشَى
اعراب ظاهری اصلی	اعراب ظاهری فرعی	محللاً مرفوع	اعراب تقدیری	اعراب تقدیری	اعراب تقدیری	اعراب تقدیری
نصب	لن يَضْرِبَ	لن يَضْرِبَا	لن يَضْرِبْنَ	لن يَرِي	لن يَدْعُو	لن يَخْشَى
اعراب ظاهری اصلی	اعراب ظاهری فرعی	محللاً منصوب	اعراب ظاهری اصلی	اعراب ظاهری اصلی	اعراب ظاهری اصلی	اعراب تقدیری
جزم	لم يَضْرِبْ	لم يَضْرِبَا	لم يَضْرِبْنَ	لم يَرِم	لم يَدْعُ	لم يَخْشَ
اعراب ظاهری اصلی	اعراب ظاهری فرعی	محللاً مجزوم	اعراب ظاهری فرعی	اعراب ظاهری فرعی	اعراب ظاهری فرعی	اعراب ظاهری فرعی

تمرین

۱- اعراب و عامل فعل‌های مضارع در جملات زیر را معین نمایید:

الف. تَطَّلَعُ الشَّمْسُ. (خورشید طلوع می‌کند)

ب. لم تَطَّلَعِ الشَّمْسُ. (خورشید طلوع نکرد)

ج. لن تَطَّلُعَ الشَّمْسُ. (خورشید طلوع نمی‌کند)

د. أُرِيدُ أَنْ أَتَعَلَّمَ النُّحُو. (می‌خواهم علم نحو را بیاموزم)

هـ. لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ. (برای خدا شریک قایل نشو)

۲- فعل "يَبْكِي" (گریه می‌کند) را در حالت نصبی و جزمی صرف کنید.

الف. لم يَبْكِ، لم يَبْكِيا

ب. لن يَبْكِي، لن يَبْكِيا

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

درس ششم: اعراب فرعی و تقدیری اسم

پیش از این با اعراب‌های اصلی اسم، یعنی: ضمّه (اعراب رفع)، فتحه (اعراب نصب) و کسره (اعراب جرّ)، آشنا شدیم. در این درس اعراب‌های فرعی اسم معرب را می‌آموزیم. و پس از آن با اسم‌هایی که اعراب آنها مقدر می‌شود آشنا خواهیم شد.

اعراب فرعی اسم‌های معرب

اسم معربی مثل "عالم" را در نظر بگیرید! می‌دانیم این اسم در حالت رفعی به صورت "عالمٌ" تلفظ می‌شود، و در حالت نصبی "عالمًا"، و در حالت جرّی "عالمٍ". اکنون اگر بخواهیم همانطور که در علم صرف آموخته‌ایم، "عالم" را صرف کنیم و بگوییم: «عالم، عالمان، عالون، عالمة، عالمتان و عالمت»، در این صورت در صیغه‌های تثنیه و جمع سالم، از چه علائمی برای نشان دادن رفع، نصب و جرّ استفاده می‌شود؟

اعراب اسم مثنی (عالمان و عالمتان)

رفع اسم مثنی، به الفی است که قبل از نون تثنیه^۱ می‌آید، مانند: «الزیدانِ عالمان» و «الفاطمتانِ عالمتان». بنابراین می‌گویند: *الف در اسم مثنی جانشین ضمّه شده است: «يَنُوبُ عن الضمّة الألف».*

۱. نون آخر اسم‌های مثنی و جمع را "نون عوض از حرکت و تنوین" می‌نامند، اما اینجا با عنوان کوتاه "نون تثنیه و جمع" از آن یاد می‌کنیم.

اما نصب و جرّ اسم مثنی، به یاء ما قبل مفتوح است که قبل از نون تثنیه می‌آید، مانند: «رأیْتُ الزیدین العالمین» و «مررتُ بالزیدین العالمین». بنابراین یاء، جانشین فتحه و جانشین کسره می‌شود: «ینوبُ عن الفتحه و الکسره الیاء».

اعراب جمع مذکر سالم (عالمون)

رفع اسم جمع مذکر سالم به واوی است که قبل از نون جمع می‌آید، مانند: «الزیدون عالمون». از این رو می‌گویند: «ینوبُ عن الضمه الواو».

اما نصب و جرّ جمع مذکر سالم به یاء ما قبل مکسور است که قبل از نون جمع می‌آید، مانند: «رأیْتُ الزیدین العالمین» و «مررتُ بالزیدین العالمین». به این ترتیب، یاء در اسم مثنی و در جمع مذکر سالم به جای فتحه و کسره‌ی اعرابی می‌آید، و تعبیر «ینوب عن الفتحه و الکسره الیاء» در مورد اسم مثنی و اسم جمع مذکر سالم است.

اعراب جمع مؤنث سالم (عالمات)

رفع و جرّ جمع مؤنث سالم به همان ضمه و کسره است، مانند: «الفاطماتُ عالماتُ» و «مررت بالفاطمات العالمات». اما نصب آن نیز به کسره است. یعنی: جمع مؤنث سالم به جای فتحه‌ی اعرابی، کسره می‌گیرد، مانند: «رأیْتُ الفاطمات العالمات». به این ترتیب کسره در جمع مؤنث سالم هم علامت جرّ است و هم علامت نصب. و از این رو می‌گوییم: «ینوب عن الفتحه الکسره».

دو استثناء:

بجز موارد بالا، سایر اسم‌های معرب، یعنی: اسم‌های مفرد و جمع مکسر، همان علامت اصلی (ضمه، فتحه و کسره) را به عنوان علامت رفع، نصب و جرّ خواهند داشت و فقط دو استثناء در اینجا وجود دارد:

۱- شش اسم که به اسماء سته معروفاند (أب [پدر]، أخ [برادر]، ذو [صاحب]، فم

درس ششم: اعراب فرعی و تقدیری اسم □ ۵۳

[دهان]، [حم] [بستگان شوهر]، [هن] [چیز قبیح]، مانند: «جاء أبو زید» و «رأیتُ أبا زید» و «مررتُ بأبی زید».

در سطوح بالاتر با این گروه از اسم‌ها و شرایط اعراب آنها آشنا خواهید شد.
۲- اسم‌های غیرمنصرف.

اسم‌های غیر منصرف دو خصوصیت عمده دارند: اولاً تنوین نمی‌گیرند، و ثانیاً در حالت جرّی علامت جرّ آنها فتحه است. یعنی: فتحه در اسم‌های غیر منصرف، علامت نصب و علامت جرّ است. مانند: «جاء احمد»، «رأیت احمد» و «مررت بأحمد».

برخی از اسم‌های غیر منصرف عبارتند از:

الف. اسم‌هایی که بر وزن مفاعل یا مفاعیل یا شبیه این دو وزن باشند، مانند: «مساجد»، «مصایح» و «سراویل».

ب. اسم‌های عَلم غیر عربی که بیشتر از سه حرف دارند، مانند: «إبراهیم» و «جبرئیل».

ج. اسم‌های عَلم که وزن آنها شبیه به وزن فعل است، مثل: «أحمد» و «یزید».

د. اسم‌های عَلم مؤنث که بیشتر از سه حرف دارند، مثل: «فاطمة» و «زینب».

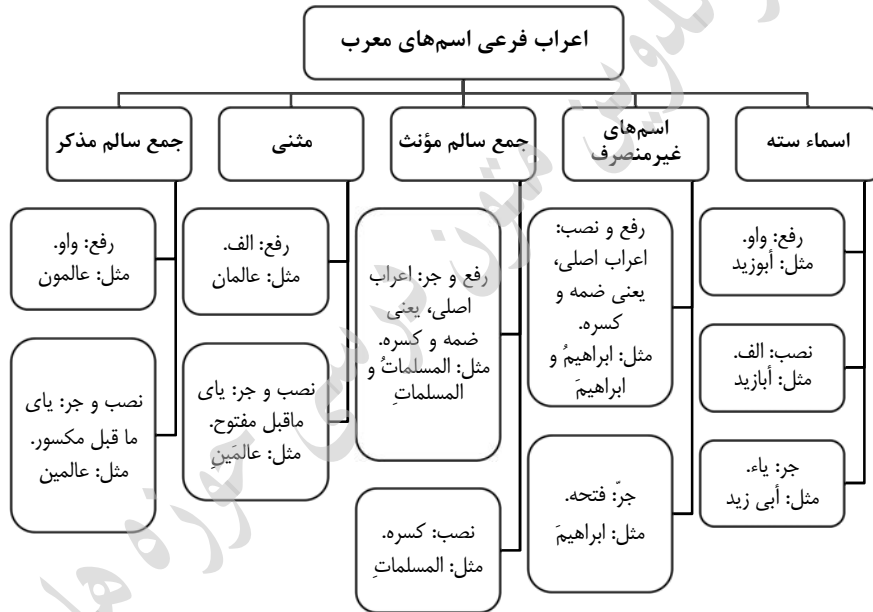
هـ. اسم‌های وزن «أفعل» تفضیل، مانند: «أفضل» و «أشد».

به این ترتیب در اسم‌های غیرمنصرف، فتحه جانشین کسره‌ی اعرابی می‌شود: «ینوب

عن الفتحة الكسرة».

۱. اسم‌های مفرد و جمع مکسر اگر منصرف باشند، در صورتی که الف و لام نداشته باشند و مضاف (اولین جزء ترکیب اضافی) نباشند همراه با تنوین استعمال می‌شوند: مانند: «کتاب» و «کتب»، برخلاف: «الکتاب»، «الکتب»، «کتاب زید» و «کتب زید». اما اسم‌های غیر منصرف در هیچ یک از این موارد تنوین نمی‌گیرند، مانند: «مکاتب»، «المکاتب»، «مکاتب النحویین».

نمودار اعراب‌های فرعی اسم‌های معرب



اعراب تقدیری در اسم‌های معرب

پیش از این آموختیم که در فعل‌های مضارع ناقص، اعراب، تحت تاثیر قواعد اعلالی مقدر می‌شود. این مسأله برای اسم‌ها هم رخ می‌دهد؛ اعراب برخی اسم‌ها به خاطر قواعد اعلالی یا مانعی دیگر مقدر می‌شود و در اصطلاح می‌گوییم: اعراب تقدیری رخ داده است. اعراب تقدیری عمدتاً در سه گروه از اسم‌ها دیده می‌شود:

- ۱- اسم‌های مقصور^۱، مثل: المصطفی - المصطفی - المصطفی، که همگی به "المصطفی" تبدیل می‌شوند.

۱. اسم مقصور، اسمی است که به الف (ا - ی) ختم می‌شود، مانند: "الهُدَى"، "الْكَبْرَى" و "العَصَا". تعریف دقیق آن در علم صرف خواهد آمد.

درس ششم: اعراب فرعی و تقدیری اسم □ ۵۵

- ۲- اسم‌های منقوص^۱ در حالت رفعی و جرّی، مثل: القاضِي - القاضِي، که به «القاضي» بدل می‌گردند. اما «القاضي» در حالت نصبی؛ چون هیچ قاعده‌ی اعلاّلی بر روی آن صورت نمی‌گیرد، به همین شکل تلفّظ خواهد شد.
- ۳- اسم‌هایی که با یاء متکلم، ترکیبی اضافی درست می‌کنند، مانند: «ذَهَبَ وَلَدِي»، «رَأَيْتُ وَلَدِي» و «مَرَرْتُ بِوَلَدِي» که در هر سه حالت رفع، نصب و جرّ، اعراب آنها تقدیری است.

خلاصه درس

□ يَنْوِبُ فِي الْأَسْمِ عَنِ الضَّمَّةِ الْوَاوُ وَالْأَلْفُ، نَحْوُ «جَاءَ أَبُوكَ وَالْمُسْلِمُونَ وَالْمُسْلِمَانِ»، وَعَنِ الْفَتْحَةِ الْيَاءُ وَالْكَسْرَةُ، نَحْوُ «رَأَيْتُ أَبَاكَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ» وَعَنِ الْكَسْرِ الْيَاءُ وَالْفَتْحَةُ، نَحْوُ «مَرَرْتُ بِأَبِيكَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَيَبْرَاهِيمَ».

□ وَتَقْدَرُ الضَّمَّةُ وَالْكَسْرَةُ فِي نَحْوِ «جَاءَ وَلَدِي وَالْمُصْطَفَى وَالْقَاضِي» وَ«مَرَرْتُ بِوَلَدِي وَالْمُصْطَفَى وَالْقَاضِي»، وَالْفَتْحَةُ فِي الْأَوَّلِينَ.

﴿﴾

در درس بعدی با برخی از اسم‌های مبنی آشنا می‌شویم.

﴿﴾

۱. اسم منقوص، اسمی است که به یاء ما قبل مکسور ختم می‌شود، مانند: «الهادي». تعریف دقیق آن در علم صرف خواهد آمد.

هم‌اندیشی و مباحثه

- با توجه به آموخته‌های خودتان از علم صرف، اسم جمع مذکر سالم، اسم جمع مؤنث سالم و اسم مثنی را تعریف کنید.
- با توجه به نمودار متن درسی، نمودار زیر را کامل کنید:

اقسام اعراب در اسم‌های معرب						
فرعی				اصلی		
.....	الف و یاء در	ضمّه

- آیا کلمه‌ی "المهدی" اعراب تقدیری دارد؟ "الهُدَى" و "الداعی" چگونه؟

تمرین

۱- اعراب رفع در کلمات زیر را به نصب و جرّ بدل کنید:

الف. العلماء: ب. المؤمنات:

ج. المجالسان: د. یعقوب:

هـ. الناصرون:

۲- اعراب نصب اسم‌های زیر را به رفع و جرّ بدل کنید:

الف. الرجلین: ب. الرجال:

ج. أحمد: د. المطهّرون:

هـ. المطهّرات:

درس هفتم: پرکاربردترین اسم‌های مبنی

در درس‌های پیشین اسم‌ها را به دو دسته‌ی معرب و مبنی تقسیم کردیم، و با توجه به مطالبی که تا به اینجا آموخته‌ایم می‌توانیم اعراب اصلی و فرعی اسم‌های معرب را شناسایی کنیم. در این درس با پرکاربردترین انواع اسم‌های مبنی آشنا می‌شویم تا بتوانیم اسم‌های مبنی را نیز تشخیص دهیم.

اسم‌های مبنی

دانستیم که اعراب در اسم‌هایی مثل "المصطفیٰ"؛ بخاطر موانع و قواعد اعلاّلی مقدر می‌شود، یعنی: اعراب در آخر آنها می‌آید اما قواعد اعلاّلی یا مانعی دیگر، از ظاهر شدن آن جلوگیری می‌کند. اما برخی اسم‌ها اساساً قابلیت پذیرش اعراب را ندارند، این‌گونه از اسم‌ها را مبنی می‌نامیم. پرکاربردترین اسم‌های مبنی عبارتند از:

۱. ضمیر (مُضَمَّر)

هنگامی که می‌گوییم: "أنا"، این کلمه دلالت بر شخصی می‌کند که متکلم است، بنابراین مدلول کلمه، شخص خاصی است و همچنین می‌فهمیم آن شخص خاص متکلم است. همچنین وقتی می‌گوییم: "أنت" و یا "هو"، مدلول کلمه، شخص خاصی است و در ضمن می‌فهمیم که آن شخص خاص مخاطب است یا غایب است.

به این ترتیب ضمیر اسمی است که متضمن معنای تکلم یا خطاب و یا غیبت باشد:

«المُضَمَّرُ هُوَ مَا تَضَمَّنَ مَعْنَى الْغَيْبَةِ أَوْ الْخَطَابِ أَوْ التَّكَلُّمِ».

ضمایر به دو شکل عمده استعمال می‌شوند: *منفصل* و *متصل*، مانند: «أَنْتُمْ عَالَمُونَ»، «هُنَّ عَالِمَاتٌ»، و «ذَهَبْنَا»، «يَذْهَبَانِ»، «اذْهَبُوا».

ضمایر هر چند مبنی هستند و آخر آنها تحت تأثیر عوامل تغییر نمی‌کند، اما به لحاظ جایگاه اعرابی، به دسته‌های زیر تقسیم می‌شوند:

الف. ضمایر مرفوعی، مانند: «أَنْتَ عَالِمٌ»، «ذَهَبْتَ»، «نَحْنُ عَالِمُونَ» و «نَذْهَبُ» که ضمیر متکلم مع الغیر (نحن) در آن مستتر است.

ب. ضمایر منصوبی، مانند: «رَأَيْتُكَ» و «إِيَّاكَ رَأَيْتُ».

ج. ضمایر مجروری، مانند: «مَرَرْتُ بِكَ» و «هَذَا كِتَابُكَ».

۲. اسم اشاره

اسمی است که متضمن اشاره به چیزی یا کسی باشد. یعنی: در حالی که دلالت بر چیزی یا کسی دارد، معنای اشاره را نیز از آن می‌فهمیم: «اسمُ الإِشَارَةِ هُوَ مَا تَضَمَّنَ الإِشَارَةَ إِلَى مُسْمَاهُ»، مانند: «هَذَا كِتَابٌ»، «ذَلِكَ قَلَمٌ»، «هَذِهِ مَجْلَةٌ»، «تِلْكَ رِسَالَةٌ»، «أُولَئِكَ رِجَالٌ» و «أُولَئِكَ نِسْوَةٌ».

هر گاه اسم اشاره بدون کاف و لام باشد برای اشاره‌ی به چیزی یا کسی در فاصله‌ی نزدیک به کار می‌رود، مثل "هذا" و "هذه". و در غیر این صورت برای اشاره به چیزی یا کسی در فاصله‌ی دور یا متوسط استعمال می‌شود، مانند: "ذاك"، "تاك" (برای اشاره به چیزی یا کسی در فاصله‌ی متوسط) و "ذلك"، "تلك" (برای اشاره به چیزی یا کسی در فاصله‌ی دور).

"أولاء"، برای اشاره به جمع مذکر و برای اشاره به جمع مؤنث (هر دو) به کار می‌رود، و اگر کاف به آن ملحق شود (أولائك) برای اشاره‌ی به دور و متوسط (هر دو) استعمال می‌شود.

در زبان عربی برخی اسم‌های اشاره نیز وجود دارد که تنها برای اشاره‌ی به مکان است، مانند: "هنا" (اشاره به مکان نزدیک)، "هناك" (اشاره به مکان متوسط) و "هناك" (اشاره به مکان دور).

۳. اسم موصول

هنگامی که از کلمه‌ای مثل "الذي" استفاده می‌کنیم، این کلمه به کسی یا چیزی دلالت دارد که با آوردن جمله‌ی بعدی مشخص می‌شود، مانند: «ذهب الذي رأيتَه»، «ذهبَتِ التي رأيتها»، «ذهب الذين رأيتهم» و «ذهبَتِ اللاتي رأيتهن».

به جمله‌ای که پس از اسم موصول می‌آید، جمله‌ی صله می‌گویند. بنابراین اسم موصول را اینگونه تعریف می‌کنیم: «الموصول الاسمي هو ما تَصَمَّنَ معني معهوداً يُوجِبُ الافتقارَ إلى الصلة».

اسم‌های موصول به دو دسته‌ی مشترک و مختص تقسیم می‌شوند. مثال‌های بالا همگی موصولات مختص هستند که از حیث افراد و جمع و تأنیث و تذکیر متفاوتند، برخلاف موصولات مشترک، مانند: «ذهب مَن رأيتَه»، «ذهبَتِ مَن رأيتها»، «ذهب مَن رأيتهم» و «ذهبَتِ مَن رأيتهن».

"مَن" و "ما" مهم‌ترین اسم‌های موصول مشترک هستند. "مَن" بیشتر برای عقلاء به کار می‌رود و به معنای "کسی که" یا "کسانی که" است، و "ما" بیشتر برای غیر عقلاء استعمال می‌شود و به معنای "چیزی که" یا "چیزهایی که" می‌باشد.

۴. اسم استفهام

اسمی است که متضمن پرسش باشد: «اسمُ الاستفهام هو ما تَصَمَّنَ معني الاستفهام»، مانند: «مَن أنت؟»، «ما هذا؟»، «أين ذهب الرجل؟»، «متي ذهب الرجل؟» و «كيف ذهب الرجل؟».

نکته:

ضمایر، اسماء اشاره و موصولات همگی به واسطه‌ی مرجع ضمیر، اشاره‌کردن و

جمله‌ی صله، دلالت بر شخص یا چیز معینی می‌کنند و در اصطلاح به آنها معرفه می‌گویند! اما اسم‌های استفهام نکره هستند، یعنی: فرض این است که مدلول آنها معین و مشخص نیست.

خلاصه درس

□ اما المینیات فمنها المضمراتُ وأسماءُ الإشارةِ والموصولاتُ وأسماءُ الاستفهام. فالمضمَر هو ما تضمَّن معنى الغيبة أو الخطاب أو التكلّم. واسم الإشارة هو ما تضمَّن الإشارة إلى مسماه. والموصول الاسمي هو ما تضمَّن معنى معهوداً يوجب الافتقار إلى الصلة. واسم الاستفهام هو ما تضمَّن معنى الاستفهام.

﴿﴾

بخش اوّل به پایان رسید در بخش بعدی با عناوین مرفوعی، منصوبی و مجروری اسم و عواملی که خواهان رفع، نصب و جر اسم هستند آشنا خواهیم شد.

﴿﴾

۱. اسم‌های معرفه را در بیت زیر خلاصه کرده‌اند:

معارف شش بُود	مضمّر اضافه
علم ذو اللام	موصول و اشاره

مقصود از ذو اللام، اسمی است که همراه با الف و لام باشد مانند: "الرجل" و مقصود از اضافه، مضاف (اولین جزء ترکیب اضافی) است.

درس هفتم: پرکاربردترین اسم‌های مبنی □ ۶۱

هم‌اندیشی و مباحثه

- "مَنْ" و "مَا" هم به عنوان موصول استعمال می‌شوند و هم به عنوان اسم استفهام. چگونه باید تشخیص دهیم "مَنْ" و "مَا" در جملاتی مثل «مَنْ رَأَيْتَ»، «أَكْرِمُ مَنْ رَأَيْتَهُ»، «مَا كَتَبْتَ» و «أَقْرَأُ مَا كَتَبْتَهُ»، موصول هستند یا اسم استفهام؟

تمرین

۱- در عبارات قرآنی زیر اسم‌های ظاهر و ضمائر (بارز یا مستتر) را مشخص کنید:

الف. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾^۱.

ب. ﴿لَا تُطْعَمُ الْكَاْفِرِينَ﴾^۲.

ج. ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾^۳.

د. ﴿هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ﴾^۴.

۲- اسم‌هایی که در جملات بالا پیدا کرده‌اید، مبنی هستند یا معرب؟

تطبيق

- در آیات اول تا پنجم سوره‌ی نبأ اسم‌ها، فعل‌ها و حروف را تعیین کنید.
- در این آیات، اعراب فعل‌های مضارع و عامل آن را معین نمایید.
- در این آیات، اسم‌های مبنی را مشخص کنید.

۱. الفاتحة (۱): آیه‌ی ۵.

۲. الفرقان (۲۵): آیه‌ی ۵۲.

۳. النبأ (۷۸): آیه‌ی ۳۹.

۴. الشوری (۴۲): آیه‌ی ۲۵.

مطالعه‌ی آزاد

انواع عوامل

مهمترین عامل، که معمول‌های متنوعی دارد، فعل است. مانند: «ضَرَبَ زَيْدٌ رَاكِبًا بَكْرًا الْيَوْمَ ضَرْبَةً تَأْدِيبًا». در این جمله فعل "ضَرَبَ" عامل رفع "زَيْدٌ" و نصب "راكباً"، "بكرًا"، "اليوم"، "ضربةً" و "تأديباً" است.

برخی اسم‌ها نیز می‌توانند مانند فعل عمل کنند: «زَيْدٌ ضَارِبٌ بَكْرًا الْيَوْمَ ضَرْبَةً تَأْدِيبًا». بلکه برخی از حروف نیز می‌توانند شبیه فعل در کلمات دیگر تأثیر بگذارند. مانند: «إِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ». نحویین در تحلیل این جمله می‌گویند: "إِنَّ" حرف مشبّه بالفعل است و عامل نصب "زیداً" و عامل رفع "قائم" می‌باشد.

از این‌ها گذشته گاهی ممکن است عامل، کلمه نباشد بلکه نبودن کلمه‌ی عامل، خود به عنوان عامل تلقی شود. در خلال دروس کتاب حاضر با این نوع از عوامل که به آنها عوامل معنوی می‌گویند آشنا خواهید شد.

انواع معمول‌ها

از میان سه قسم کلمه، یعنی: اسم و فعل و حرف، حروف هیچگاه معمول واقع نمی‌شوند و بنابراین اعراب نخواهند داشت.

از میان فعل‌ها فقط فعل مضارع است که معمول واقع می‌شود و همانطور که دیدیم، گاهی مرفوع، گاهی منصوب و گاهی مجزوم می‌شود. اما فعل ماضی (به جز در چند مورد خاص) و فعل امر مخاطب چنین قابلیت‌ی ندارند، یعنی: شبیه حروف هستند و معمول واقع نمی‌شوند. در مقابل، اسم‌ها همیشه باید معمول باشند. هیچ اسمی در جملات عربی پیدا نمی‌کنید

مگر آن که معمولی باشد^۱. ولی همه‌ی اسم‌ها، اعراب خود را نشان نمی‌دهند. برخی اسم‌ها که به اسم‌های مبنی مشهوراند هرچند معمول شده و باید اعراب رفع، نصب یا جر داشته باشند، اما قابلیت معرب بودن را ندارند. مانند کلمه‌ی "هذا" در جملات «جاء هذا»، «رأيتُ هذا» و «مررتُ بهذا». در این موارد می‌گوییم: "هذا" در جایگاه رفع، نصب و یا جر قرار گرفته است. یا به عبارت دیگر: محلاً مرفوع، منصوب و یا مجرور است.

رابطه‌ی میان اعراب و معنی

روشن است که هر عاملی هر معمولی را به هر شکلی که بخواهد نمی‌تواند تحت تأثیر قرار دهد. غالباً رابطه‌ی میان عامل و معمول با توجه به کارکردهای معنایی کلمات در جمله پدید می‌آید. در جمله‌ی «أَكَلَّ الثُّفَاحَةَ الرَّجُلُ» (مرد سیب را خورد)، فعل "أَكَلَّ" فاعل می‌خواهد، ولی ما نمی‌توانیم "الثُّفَاحَةَ" را فاعل آن بدانیم؛ زیرا از جهت معنایی صحیح نیست. بنابراین در تعیین اینکه چه کلمه‌ای چه نقشی دارد و تحت چه عنوانی از عناوین معمول‌ها قرار می‌گیرد، باید به معنایی آنها توجه کرد.

مناسب است چند نکته‌ی کلی را در مورد رابطه‌ی میان اعراب و کارکردهای معنایی

کلمات بدانیم:

۱- حالت اعرابی رفع غالباً به کلماتی اختصاص دارد که در پیدایش جمله نقش اصلی را ایفا می‌کنند. یعنی: فاعل، مبتدا و خبر که مسند یا مسند الیه هستند. مانند: «جاء زيدٌ» و «زيدٌ قائمٌ».

۲- نصب حالتی اعرابی است که غالباً برای اجزای غیر اصلی جمله (فضله‌ها) بکار می‌رود. از این رو مفعول‌ها منصوب خوانده می‌شوند. مانند: «ضرب زيدٌ بكرةً اليومَ تأديباً»

۱. مگر اسم فعل و ضمیر فعل.

که در این جمله، کلمه "بکر" مفعول به (چیزی که فعل بر آن واقع می‌شود)، و "اليوم" مفعول فیه (زمان یا مکانی که فعل در آن واقع می‌شود) و کلمه "تأديباً" مفعول له (چیزی که علت وقوع فعل را بیان می‌کند) محسوب می‌شوند.

علاوه بر مفعول‌ها، فضله‌های دیگری نیز، مانند *حال* و *تمییز* وجود دارند که همگی منصوب هستند.

۳- جرّ حالتی اعرابی است که نشانه‌ی الصاق و بهم چسبیدن دو کلمه^۱ است (دو اسم بهم چسبیده مثل "کتاب علیّ" یا یک حرف و یک اسم بهم چسبیده مثل "في المدرسة").

۴- حالات اعرابی فعل مضارع، یعنی: رفع، نصب و جزم، به آمدن یا نیامدن برخی حروف مثل حروف ناصبه (لن أذهب) و حروف جازمه (لم أذهب) بستگی دارد و در صورت عدم این حروف، فعل مضارع را مرفوع می‌خوانیم، مانند (أذهب). هر یک از حروف ناصبه و جازمه، معانی خاصی در جمله ایجاد می‌کنند و مثلاً "لن" آینده را نفی می‌کند و "لم" معنای فعل مضارع را به گذشته‌ی منفی تبدیل می‌کند. اما بدون آمدن این حروف، فعل مضارع به معنای اصلی خود، یعنی: حال یا آینده، بکار می‌رود.

بدین ترتیب می‌توانیم با توجه به عامل‌ها و کارکردهای معنایی کلمات، اعراب آنها را تعیین کنیم. مثلاً جمله‌ی «يَا كُلُّ زَيْدِ التَّفَاحَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي الْمَسْجِدِ» را اعراب گذاری کنیم.

از این رو با آموختن علم نحو، نه تنها می‌توانیم معانی جملات دارای اعراب (مثل قرآن کریم) را تحلیل و بررسی کنیم، بلکه می‌توانیم جملات بدون اعراب (مثل احادیث) را اعراب گذاری نماییم.

۱. به صورتی که مانند یک کلمه واحد باشند اما به یک کلمه تبدیل نشده‌اند. بر خلاف مرکب مزجی که به یک کلمه بدل شده است.

بخش دوم:

حالات اعرابی اسم و عوامل آن

پس از آشنایی با اعراب فعل و عوامل آن و آشنایی با اعراب‌های اصلی و فرعی اسم و آشنایی با برخی از اسم‌های مبنی، در این بخش، به حالات اعرابی اسم می‌پردازیم. به این منظور چهار فصل زیر در نظر گرفته شده است:

فصل اول که در آن به بیان عناوین اسم‌های مرفوع (فاعل، نایب فاعل، مبتدا و خبر) خواهیم پرداخت و با عوامل رفع اسم آشنا می‌شویم.

فصل دوم که در آن عناوین اسم‌های منصوب (مفعول به، مفعول فیه، مفعول له، مفعول مطلق، حال، تمییز و...) و عوامل نصب آنها را شناسایی می‌کنیم.

فصل سوم که با عناوین اسم‌های مجرور (مضاف‌الیه و مجرور به حرف جر) و عوامل جر آشنا می‌شویم.

فصل چهارم با عناوینی (مثل نعت، تأکید و معطوف) آشنا می‌شویم که به خاطر تبعیت از کلمه‌ای دیگر اعراب می‌گیرند.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیة

فصل اول

اسم‌های مرفوع و عوامل رفع آنها

هنگامی که اسم به عنوان فاعل در جمله حضور داشته باشد، مرفوع می‌شود. همچنین وقتی به عنوان مبتدا یا خبر باشد. این عناوین را مرفوعات می‌نامند. در این فصل با مرفوعات آشنا می‌شویم و خواهیم دید که چه عواملی خواهان مرفوع شدن اسم هستند.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

درس هشتم: فاعل و عوامل آن

در این درس با اولین مرفوعات، یعنی: فاعل، آشنا می‌شویم، و مطالبی در مورد فعل و اسم فاعل که خواهان فاعل‌اند، بیان می‌کنیم.

تعریف فاعل

فعل معلومی مثل "ضَرَبَ" یا "يَذْهَبُ" را در نظر بگیرید! این فعل‌ها برای آنکه جمله‌ای فعلیه باشند، باید به چیزی یا کسی نسبت داده شوند، و مثلاً اگر بگوییم: «ضَرَبَ زَيْدٌ» یا «يَذْهَبُ الْمُعَلِّمُونَ»، دو جمله‌ی فعلیه به وجود می‌آید. در این جملات، فعل‌های "ضَرَبَ" و "يَذْهَبُ" را مسند (محکوم‌به)، و اسم‌های "زَيْدٌ" و "المُعَلِّمُونَ" را مسندالیه (محکوم‌علیه) می‌نامیم؛ زیرا فعل‌های "ضَرَبَ" و "يَذْهَبُ"، حکم‌هایی هستند که به "زَيْدٌ" و "المُعَلِّمُونَ" اسناد داده‌ایم. "زَيْدٌ" و "المُعَلِّمُونَ" در جمله‌های بالا، فاعل نامیده می‌شوند. بنابراین می‌توانیم فاعلِ فعل را اینگونه تعریف کنیم: «الفاعلُ اسمٌ أُسندُ إليه فعلٌ معلومٌ». فاعل مرفوع است و فعل معلوم، خواهان آمدن آن. پس هرگاه فعل معلومی را ببینیم باید به دنبال اسم مرفوعی باشیم که فاعلِ فعل است.

نکته‌ی قابل توجه در جملات فعلیه‌ی عربی این است که فعل همیشه مقدّم بر فاعل می‌آید و هیچگاه بر آن پیشی نمی‌گیرد. به همین دلیل است که در جملاتی مثل «الزَّيْدَانِ ضَرَبَا» و «المُعَلِّمُونَ يَذْهَبُونَ» فاعل را ضمیر متصل می‌دانیم، و در «زَيْدٌ ضَرَبَ» ضمیری مستتر در فعل "ضَرَبَ" در نظر می‌گیریم.

از این رو تعریف فاعل را کامل‌تر می‌کنیم: «الفاعلُ اسمٌ أُسندُ إليه فعلٌ معلومٌ مقدّمًا عليه».

لازم به تذکر است که *فاعل* از نگاه علم نحو، هر اسمی است که با این تعریف مطابقت کند، و فرقی ندارد که کننده‌ی کار و پدید آورنده‌ی حالتی باشد یا نباشد، مانند "زید" در جمله‌ی «مات زید» که نه کننده‌ی کار است و نه پدیدآورنده‌ی حالت، اما تعریف فاعل بر آن صدق می‌کند و از این روی در اصطلاح نحویین *فاعل* قلمداد می‌شود. با این وجود، تعریف بالا هنوز کامل نیست؛ زیرا در این تعریف، تنها عاملی که برای رفع فاعل معرفی شده است، فعل معلوم است، آیا فقط فعل معلوم خواهان فاعل است؟

عوامل رفع فاعل

علاوه بر فعل معلوم، برخی اسم‌ها، مانند: اسم‌فاعل و صفت مشبیه، نیز خواهان فاعل هستند. اسم‌هایی که شبیه فعل، خواهان فاعل هستند به اسم‌های *ثبه فعل معلوم* موسوم‌اند.

به این مثال‌ها دقت کنید:

الف. جاء العالم ولده.

ب. جاء الحسن وجهه.

در جمله‌ی (الف) فعل "جاء" خواهان فاعل است و کلمه‌ی "العالم" را به عنوان فاعل رفع می‌دهد. در عین حال "العالم" از آنجا که اسم‌فاعل است خواهان فاعل بوده و از این رو "ولد" را رفع داده است.

در جمله‌ی (ب) فعل "جاء" کلمه‌ی "الحسن" را به عنوان فاعل رفع داده، و در عین حال از آنجا که "الحسن" در این جمله، صفت مشبه است کلمه‌ی "وجه" را به عنوان فاعل رفع داده است. به این ترتیب، تعریف فاعل را اینگونه تکمیل می‌کنیم: «الفاعل اسمٌ أسند إليه فعلٌ معلومٌ مقدماً عليه أو شبهه كذلك». مقصود از تعبیر "كذلك" آن است که *ثبه فعل* نیز باید مقدّم بر فاعل باشد و فاعل نمی‌تواند قبل از *ثبه فعل* بیاید. از این رو در جمله‌ی «الزیدون عالمون» نمی‌توانیم "الزیدون" را فاعل بدانیم بلکه ضمیر "هم" را در "عالمون" به عنوان فاعل در نظر می‌گیریم. همچنین در جملات «فاطمه عالمه» و «الرجلان عالمان».

درس هشتم: فاعل و عوامل آن □ ۷۱

نکته:

از اسنادی که میان فعل و فاعل، به وجود می‌آید جمله‌ی فعلیه پدیدار می‌شود، اما از نسبت میان شبه فعل و فاعل آن، جمله فهمیده نمی‌شود؛ زیرا مثلاً وقتی می‌گوییم: «العالم ولده» یا «الحسن وجهه» در زبان عربی از این تعابیر معنای جمله درک نمی‌شود، همانطور که در فارسی از تعبیر «نیکو صورت» معنای جمله درک نمی‌شود، بلکه نوعی اتحاد در اینجا فهمیده می‌شود. به این نوع از نسبت، نسبت اسنادی ناقص می‌گویند. و از این رو می‌توان اسناد را به دو قسمت زیر تقسیم نمود:

۱- اسناد تام: حکم و نسبتی که از آن معنای جمله درک می‌شود. مانند نسبت میان فعل و فاعل آن.^۱

۲- اسناد ناقص: نسبتی که از آن معنای جمله درک نمی‌شود، بلکه نوعی اتحاد در آن وجود دارد. مانند نسبت میان اسم فاعل و فاعل آن.

خلاصه درس

□ الفاعل اسمُ أُسندٌ إليه فعلٌ معلومٌ مقدّمًا عليه أو شبههُ كذلك، نحو: «يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ»^۲، إلا أنّ الإسنادَ بينَ شبهِ الفعلِ و فاعلِهِ إنّما يكونُ على وجهِ الإِتِّحَادِ فهو اسنادٌ ناقصٌ.

۱. در تعریف جمله گفتیم: «الجملة ما ترکب من کلمات بالاسناد». روشن است که مقصود از اسناد در آنجا، اسناد تام است نه اسناد ناقص. در کتب بعدی خواهیم دید که اگر جمله کامل و مفید (یصحّ السکوت علیها) بود، کلام نامیده می‌شود.

۲. النحل (۱۶): آیه‌ی ۶۹. ترکیب: یخرج: فعل معلوم. من بطون: جار و مجرور. بطونها: ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه)، ضمیر "ها" به کلمه‌ی "النحل" در آیات قبلی باز می‌گردد. شراب: فاعل برای فعل "یخرج". شرابٌ مختلفٌ: ترکیب وصفی (صفت و موصوف). ألوان: فاعل برای "مختلف" (مختلف اسم فاعل است). ألوانه: ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه)، ضمیر "ه" به کلمه‌ی "شراب" باز می‌گردد.

﴿﴾

در درس بعدی با دومین عنوان مرفوعی یعنی نایب فاعل آشنا می‌شویم.

﴿﴾

هم‌اندیشی و مباحثه

- چرا لفظ "زید" در عبارت «زیدُ جاء» فاعل نیست؟
- اگر به جای لفظ "زید"، لفظ "الزیدان" را بگذاریم چه تغییری در جمله‌ی «زیدُ جاء» پدید می‌آید؟

تمرین

۱- در عبارات زیر فاعل را مشخص کنید:

الف. قامَ الرجلُ و دَهَبَ.

ب. إِذْهَبْ و لَا تَغْضَبْ.

۲- در درس پنجم، با تعبیر "أَنْ يَذْهَبَ" آشنا شدید. اکنون آیا می‌توانید جمله‌ی زیر را

ترجمه کنید؟

- «جَازَ أَنْ يَذْهَبَ زَيْدٌ» (جَازٌ - جَوَازًا، مَجَازًا: امکان پذیر شد)

درس نهم: نایب فاعل و عوامل آن

درس پیشین به فاعل اختصاص داشت، در این درس با یکی دیگر از مرفوعات، یعنی: نایب فاعل آشنا شده و درباره‌ی احکام آن و عواملی که خواهان رفع نایب فاعل اند، سخن خواهیم گفت.

تعریف نایب فاعل

با توجه به آنچه در مورد فاعل گذشت، می‌توان نایب فاعل را چیزی دانست که مسندالیه فعل مجهول باشد: «نائبُ الفاعلِ هو ما أُسندَ إليه الفعلُ المجهولُ». در واقع ما نمی‌توانیم فاعل (مسندالیه) را حذف کنیم و چیزی به جای آن نگذاریم؛ زیرا برای به وجود آمدن جمله به مسندالیه نیازمندیم. به همین دلیل هر گاه نخواهیم نامی از فاعل به میان بیاوریم، باید کلمه‌ی دیگری را به جای آن قرار دهیم و فعل مجهول را به آن نسبت دهیم. مانند: «نَقَرَهُ الْكَتَابُ» که با حذف فاعل و مجهول شدن فعل، مفعول به (اسمی که فعل بر آن واقع شده است) را به جای فاعل قرار می‌دهیم و می‌گوییم: «يُقَرَّ الْكَتَابُ».

همچنین است: «قَصَى اللَّهُ الْأَمْرَ» ← «قُضِيَ الْأَمْرُ!».

لازم است بدانیم؛ وقتی فعل معلوم، مجهول می‌شود، دیگر هیچ نسبتی با فاعل محذوف خود ندارد و کاملاً متناسب با نایب فاعل می‌آید. مثلاً «نَقَرَهُ» تبدیل می‌شود به:

«يُقْرَأُ». بنابراین مجهول فعل‌های «أَكَلْتُ الْخُبْزَ»، «أَكَلَ النَّاسُ الْخُبْزَ»، «أَكَلْتُ هَذَا الْخُبْزَ»، می‌شود: «أَكَلَ الْخُبْزَ».

اما ماضی، مضارع و امر بودن فعل، هم‌چنان باقی خواهد ماند، بنابراین اگر «كُلُوا الْخُبْزَ» یا «كُلْ الْخُبْزَ» و یا «كُلِّي الْخُبْزَ» را مجهول کنیم، می‌شود: «لِيُؤْكَلِ الْخُبْزَ». به این ترتیب وقتی فعل مجهول و نایب فاعل آن را می‌بینیم، به هیچ وجه نمی‌توانیم دریابیم فاعل محذوف چه بوده است، مگر آنکه قرینه‌ای در بین باشد. از این روی در تعریف نایب فاعل، آن را مسندالیه می‌نامیم و جایگاهی برای فاعل محذوف در نظر نمی‌گیریم.

عناوینی که می‌توانند نایب فاعل شوند

دانستیم که در جملاتی مانند: «يُقْرَأُ الْكِتَابُ»، «أَكَلَ الْخُبْزَ» و «لِيُؤْكَلِ الْخُبْزَ» مفعول‌به، به جای فاعل نشسته و مسندالیه شده است اما در جمله‌ای مثل «ذَهَبَ إِلَى الْكُوفَةِ»^۱، چه کلمه‌ای به جای فاعل می‌نشیند؟ و فعل مجهول چه چیزی را رفع داده است؟ آری، «ذهب» فعل لازم است و اساساً مفعول‌به ندارد. اما در زبان عربی فعل لازم را نیز مجهول می‌کنند. در چنین شرایطی چه چیزی را می‌توان نایب فاعل دانست؟

اینجاست که بحث از عناوینی که قابلیت نایب فاعل شدن را دارند مطرح می‌شود.

در جمله‌ی «ذَهَبَ إِلَى الْكُوفَةِ» می‌گویند: جار و مجرور، نایب فاعل شده و در محل رفع قرار گرفته است. بنابراین مفعول‌به و جار و مجرور می‌توانند نایب فاعل شوند.

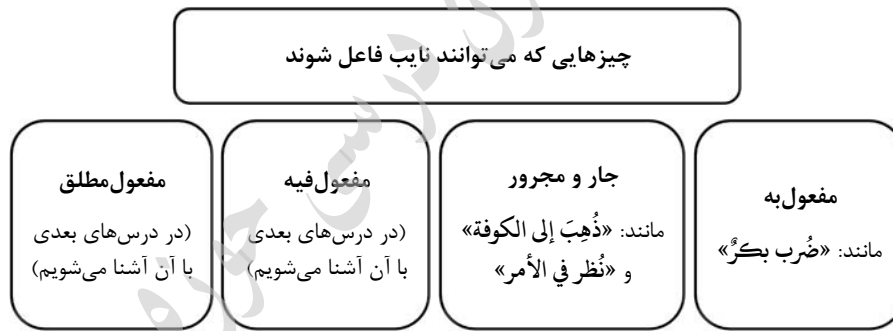
باید توجه داشت؛ ما دامی که در جمله، مفعول‌به وجود دارد، چیز دیگری نمی‌تواند نایب فاعل شود. بنابراین جمله‌ی «صَرَبَ زَيْدٌ بَكَرًا فِي الْمَسْجِدِ» به این صورت مجهول

۱. در زبان فارسی می‌توان به جای مجهول کردن فعل، از جمع مجهول استفاده کرد، مانند: «در کوی نیک نامی

ما را گذر ندادند»، بنابراین می‌توان جمله‌ی «ذَهَبَ إِلَى الْكُوفَةِ» را اینگونه ترجمه کرد: «به کوفه رفتند».

درس نهم: نایب فاعل و عوامل آن □ ۷۵

می‌شود: «ضُرِبَ بَكَرٌ فِي الْمَسْجِدِ». هر چند وقوع فعل "ضرب" در مسجد عجیب است و اهمیت زیادی برای گوینده دارد، اما مادامی که مفعول به داریم، نمی‌توانیم از چیز دیگری، مثل "فی المسجد"، برای نیابت از فاعل استفاده نماییم. علاوه بر مفعول به و جار و مجرور، ظرف (مفعول فیه) و مفعول مطلق نیز می‌توانند نایب فاعل شوند که در آینده با آنها آشنا خواهید شد.



دو نکته:

۱- چنان‌که فعل معلوم باید مقدم بر فاعل باشد، فعل مجهول نیز لازم است مقدم بر فاعل باشد. از این رو در تعریف نایب فاعل می‌گوییم: «نَائِبُ الْفَاعِلِ هُوَ مَا أُسْنِدَ إِلَيْهِ الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ مَقْدَمًا عَلَيْهِ».

۲- همان‌طور که فعل مجهول خواهان نایب فاعل است، اسم مفعول نیز خواهان نایب فاعل است، مانند: "المضروبُ ولده" (کسی که فرزندش کتک خورده است)، با این تفاوت که اسناد میان فعل مجهول و نایب فاعل، اسناد تام است و جمله‌ی فعلیه به وجود می‌آورد، اما نسبت میان اسم مفعول و نایب فاعل آن، اسناد ناقص است و جمله به وجود نمی‌آورد.

خلاصه درس

□ نائِبُ الفاعِلِ هو ما أُسْنِدَ إليه فعلٌ مجهولٌ مقدماً عليه أو شبهه كذلك (أي: مقدماً عليه)، و ينوبُ عن الفاعِلِ بعدَ حذفِ المفعولِ بهِ ثم المجرورُ بحرفِ الجرِّ أو الظرفِ أو المصدرِ (المفعول المطلق).

﴿﴾

در درس بعدی با مبتدا و خبر آشنا خواهیم شد.

﴿﴾

هم‌اندیشی و مباحثه

- با توجه به تعریف فاعل و نایب فاعل، کلمه‌ی «الشیء» در جمله‌ی «انتقل الشیء» فاعل است یا نایب فاعل؟
- چرا در تعریف فاعل آمده است: «الفاعل اسمٌ اسندَ إليه فعلٌ معلومٌ...» اما در تعریف نایب فاعل آمده است: «نائِبُ الفاعِلِ هو ما اسندَ إليه فعلٌ مجهولٌ...»؟

تمرین

۱- فاعل و نایب فاعل را در عبارات زیر معین کنید:

الف. لَمَّا قُتِلَ الحسینُ، اشتدَّ غضبُ اللّٰهِ. (لَمَّا: وقتی که، پس از آنکه. اشتدَّ: شدید شد، فزونی یافت)

ب. خِيفَ علی زیدِ الموتِ. (خافَ شیئاً علی فلانٍ: برای فلانی از چیزی ترسید و نگران شد)

۲- جملات بالا را ترجمه کنید.

درس دهم: مبتدا و خبر

در درس سوم با اقسام جمله آشنا شدیم و دانستیم که اگر اولین رکن جمله، فعل باشد، آن را جمله‌ی فعلیه می‌نامند، و اگر اولین رکن جمله، اسم باشد، به آن جمله‌ی اسمیه می‌گویند. تا به اینجا با دو رکن اصلی جمله‌ی فعلیه یعنی: فعل معلوم و فاعل، همچنین فعل مجهول و نایب فاعل، آشنا شدیم. در این درس به معرفی مبتدا و خبر که ارکان تشکیل دهنده‌ی جمله‌ی اسمیه هستند می‌پردازیم.

تعریف مبتدا و خبر

جمله‌ای را در نظر بگیرید که با اسم شروع شده است و هیچ فعل، شبه فعل و یا حرفی نیست که عامل آن اسم باشد. یعنی: اسمی در ابتدای جمله داریم که عاملی لفظی خواهان آن نیست، مانند "زید" در جمله‌ی «زید قائم». در چنین شرایطی "زید" را مرفوع خوانده و مبتدا می‌نامیم. مبتدا جدا از آنکه تحت تأثیر عاملی لفظی نیست، مسندالیه جمله نیز هست، و مثلاً در جمله‌ی «زید قائم»، حکم "قائم" را به او نسبت می‌دهیم. بنابراین، مبتدا اسمی است که مسندالیه واقع شده، و از این جهت، مانند فاعل و نایب فاعل است، با این تفاوت که فعل معلوم یا مجهول، مسند آن نیست، بلکه مسند مبتدا، خبر ("قائم" در مثال بالا) است.

به این ترتیب مبتدا دو ویژگی دارد:

۱- تحت تأثیر عاملی لفظی نیست (مجرد از عوامل لفظی است).

۲- مسند الیه است.

مانند: «التَّلمِيذُ مَحْبُوبٌ»، «الفِكرُ عِبَادَةٌ» و «النَّاسُ قِسمَانِ». چنان که مشاهده می‌کنید؛ خبر نیز مانند مبتدا مجرد و خالی از عوامل لفظیه است. بنابراین مبتدا و خبر را اینگونه تعریف می‌کنیم: «المبتدأ هو اسمٌ مسندٌ إليه مجرداً عن العوامل اللفظية، والخبر هو المسندُ به كذلك».

اقسام خبر

در جمله‌ی «زید قائم» و «التلمیذ محبوب»، «قائم» و «محبوب»، اسم فاعل و اسم مفعول هستند و همانطور که در درس‌های قبلی آموختیم اسم فاعل و اسم مفعول خواهان فاعل و نایب فاعل اند. بنابراین فاعل «قائم» و نایب فاعل «محبوب» کجاست؟ می‌دانیم که عامل فاعل و نایب فاعل باید مقدم باشد. پس نمی‌توانیم «زید» و «التلمیذ» را فاعل و نایب فاعل بدانیم. از این رو نحویون می‌گویند: فاعل و نایب فاعل در «قائم» و «محبوب» مستتر است. یعنی: ضمیری متناسب با مبتدا در آنها وجود دارد که به مبتدا باز می‌گردد. به همین دلیل اگر به جای «زید»، اسم «هند» یا «الزیدان» یا «الزیدون» را قرار بدهیم «قائم» به شکل زیر تغییر می‌کند:

الف. هند قائم. (ضمیر «هی» به عنوان فاعل در «قائمة» مستتر است)

ب. الزیدان قائمان. (ضمیر «هما» به عنوان فاعل در «قائمَان» مستتر است)

ج. الزیدون قائمون. (ضمیر «هم» به عنوان فاعل در «قائمون» مستتر است)

به اسم‌هایی که می‌توانند در خود ضمیری را مستتر کنند در اصطلاح نحویین مشتق می‌گویند، مانند: اسم فاعل، صفت مشبیه و اسم مفعول^۱، و هر اسمی که چنین قابلیت

۱. اصطلاح «مشتق» در صرف و نحو، با یکدیگر تفاوت دارد. در علم صرف به هر اسمی که از مصدر ساخته شده باشد «مشتق» می‌گویند، اما در نحو تنها به این نکته که آیا اسم می‌تواند ضمیری را در خود مستتر کند یا خیر، توجه دارند، و اسم‌هایی که قابلیت تحمل ضمیر را دارند مشتق می‌نامند.

نداشته باشد را جامد می‌نامند، مانند: "قسمان" و "عبادة".

همین تفاوت میان اسم‌های مشتق و جامد است که می‌بینیم در جملات «الناس قسمان» و «الفکر عبادة»، میان "الناس" و "قسمان" و میان "الفکر" و "عبادة" مطابقتی رخ نداده است. یعنی: مطابقت مبتدا و خبر در این موارد، از حیث قواعد نحوی، لزومی ندارد.

بنابراین خبر را به دو قسمت تقسیم می‌کنیم:

۱- اسم مشتق که در این صورت حتماً یک ضمیر از خبر به مبتدا باز می‌گردد.

۲- اسم جامد که در این صورت عود ضمیر از خبر به مبتدا ضرورتی ندارد.

اما هنوز یک قسم دیگر باقی مانده است؛ گاهی خبر نه اسم مشتق است و نه اسم جامد، بلکه به جای اسم، جمله به عنوان خبر می‌آید. به این مثال‌ها دقت کنید:

الف. الزیدان یقومان.

ب. زیدٌ ولده عالمٌ.

در جمله‌ی (الف) "الزیدان" مبتداست و جمله‌ی فعلیه‌ی «یقومان» (مرکب از فعل و ضمیر فاعلی "ا") خبر آن است، یعنی: این جمله‌ی فعلیه را به "الزیدان" اسناد داده‌ایم. همچنین است جملات «زیدٌ یقومٌ»، «هندٌ تقومٌ»، «الزیدون یقومون» و «الهندات یقمن». بنابراین در هر یک از این مثال‌ها دو جمله وجود دارد: یک جمله‌ی اسمیه که در دل آن یک جمله‌ی فعلیه به عنوان خبر قرار گرفته است.

اما در جمله‌ی (ب) "زید" مبتداست و جمله‌ی اسمیه‌ی «ولده عالمٌ» خبر آن است،

→

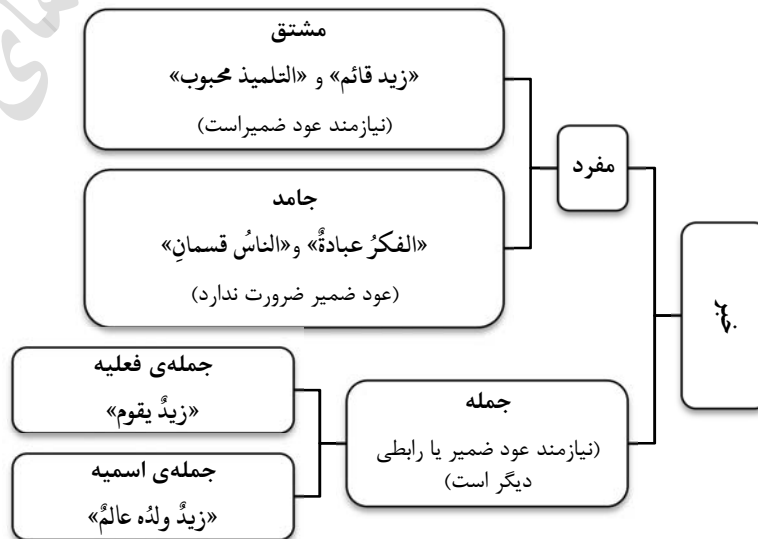
لازم است بدانیم که اصطلاح "مشتق" در علم نحو با اصطلاح "شبه فعل" نیز تفاوت دارد. "شبه فعل" هر اسمی را می‌گویند که شبیه فعل عمل کند. از این رو - چنانچه در سطوح بالاتر خواهید خواند - مصدر "شبه فعل" به حساب می‌آید؛ چون می‌تواند مانند فعل عمل کند، اما از آنجا که قابلیت تحمل ضمیر ندارد، "مشتق" محسوب نمی‌شود.

یعنی: یک جمله‌ی اسمیه را به "زید" اسناد داده‌ایم.
 به این ترتیب، خبر همیشه یک اسم نیست که به مبتدا اسناد داده شود، بلکه گاهی اسم است و گاهی جمله. از این رو بود که در تعریف آن گفتیم: «الخبرُ هو المسندُبه» و نگفتیم: «الخبرُ اسمٌ أُسندَبه».

نکته:

هر گاه جمله به عنوان خبر بیاید، لازم است ضمیری از جمله‌ی خبر به مبتدا باز گردد. این نکته را در تمام مثال‌های بالا می‌توانید تطبیق کنید. در کتابهای بعدی خواهید دید؛ گاهی به جای عود ضمیر چیزهای دیگری می‌توانند رابط میان جمله‌ی خبر و مبتدا بشوند.

نمودار اقسام خبر



خلاصه درس

□ المبتدأ هو اسمٌ مسندٌ إليه مجرداً عن العوامل اللفظية، والخبر هو المسندُ به كذلك (أي: مجرداً عن العوامل اللفظية). نحو: ﴿نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ﴾^۱. فهو إمَّا اسمٌ وإمَّا جملةٌ، والاسمُ قسمان: مشتقٌّ يتَّحَمَّلُ ضميراً عائداً إلى المبتدأ^۲ وجامداً لا يتَّحَمَّلُهُ، والجملة قسمان: اسميةٌ وفعليَّةٌ.

﴿﴾

در درس بعدی با عوامل لفظی که اعراب مبتدا و خبر را تغییر می‌دهند آشنا

می‌شویم.

﴿﴾

۱. الواقعة (۵۶): آیه‌ی ۵۷. ترکیب: نحن: مبتدا. خلقناکم: جمله‌ی فعلیه خبر. خلقنا: فعل و ضمیر "نا"

فاعل و رابط میان خبر و مبتدا. کم: ضمیر منصوبی، مفعول به برای "خلقنا".

۲. إلا إذا رفع اسماً ظاهراً، نحو: «زیدٌ عالمٌ ولده».

هم‌اندیشی و مباحثه

- با توجه به تعریف مبتدا، آیا مبتدا می‌تواند جمله باشد؟
- در کدام یک از اقسام خبر، لازم است مبتدا و خبر از حیث افراد، تثنیه و جمع و تأنیث و تذکیر مطابقت داشته باشند؟

تمرین

۱- با توجه به آموخته‌هایتان در مورد فاعل، نایب فاعل و مبتدا و خبر، جملات زیر را

ترکیب کنید:

الف. مَنْ قُتِلَ؟

ب. الْحَسُودُ مَغْمُومٌ (عَمَّ هُ عَمًّا: او را اندوهگین کرد)

ج. ذَهَبْتُ اللَّاتِي جِئْتُ.

د. الْعِلْمُ لَا يَنْتَهِي.

۲- رابط میان مبتدا و خبر در جملات (الف)، (ب) و (د) چیست؟

درس یازدهم: نواسخ مبتدا و خبر (۱)

در درس پیشین آموختیم که مبتدا و خبر مجرد از عوامل لفظیه‌اند و مرفوع خوانده می‌شوند. در این درس و درس بعدی، با برخی عوامل لفظی آشنا می‌شویم که بر سر مبتدا و خبر آمده و اعراب آنها را تغییر می‌دهند، عواملی همچون حروف "إِنَّ"، "أَنَّ"، "لَكِنَّ"، "لَعَلَّ" و "لِيت" و افعال "كَانَ"، "أَصْبَحَ"، "ظَلَّ"، "صَارَ" و "لِيس" که در اصطلاح نواسخ نامیده می‌شوند.

نواسخ

به این جملات دقت کنید: «زَيْدٌ عَالِمٌ»، «زَيْدٌ عَالِمٌ وَوَلَدُهُ عَالِمٌ»، «هُؤُلَاءِ ذَهَبُوا» و «هُؤُلَاءِ يَذْهَبُونَ».

می‌دانیم که همه‌ی این جملات از دو رکن مبتدا و خبر ساخته شده‌اند. مبتدا و خبر در همه‌ی مثال‌های بالا مرفوع‌اند. البته، هنگامی که مبتدا یا خبر اسم مبنی باشند و یا وقتی که خبر، جمله باشد، آنها را محلاً مرفوع می‌دانیم. اما گاهی می‌بینیم که با آمدن برخی الفاظ بر سر مبتدا و خبر، اعراب آنها تغییر می‌کند و مثلاً می‌گویند: «إِنَّ زَيْدًا عَالِمٌ». این گونه کلمات را ناسخ مبتدا و خبر می‌نامند.

در این کتاب با دو دسته از نواسخ آشنا می‌شویم:

- حروف مُشَبَّهه بالفعل (إِنَّ، أَنَّ، لَكِنَّ، لَعَلَّ، لِيت).
- افعال ناقصه (كَانَ، أَصْبَحَ، ظَلَّ، صَارَ، لِيس، و...).

حروف مُشَبَّهه بالفعل

از آنجا که این حروف شباهت‌هایی به فعل دارند^۱، آنها را حروف مشبَّهه بالفعل نامیده‌اند. این حروف مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می‌کنند و در ترکیب جملاتی که با این حروف شروع می‌شوند، مبتدا را اسم حروف مشبَّهه بالفعل می‌نامیم، و خبر را خبر حروف مشبَّهه بالفعل. به این مثال‌ها دقت کنید:

الف. **إِنَّ زَيْدًا عَالِمٌ.** (همانا زید دانشمند است)

ب. **أَنَّ زَيْدًا عَالِمٌ.** (... اینکه قطعاً زید دانشمند است)

ج. **كَأَنَّ زَيْدًا عَالِمٌ.** (گویا که قطعاً زید دانشمند است)

د. ... **لَكِنَّ زَيْدًا عَالِمٌ.** (... با این وجود، قطعاً زید دانشمند است)

هـ. **لَعَلَّ زَيْدًا عَالِمٌ.** (شاید زید دانشمند است / امید است که زید دانشمند باشد)

و. **لَيْتَ زَيْدًا عَالِمٌ.** (کاش زید دانشمند بود)

می‌بینیم که این حروف نه تنها اعراب مبتدا و خبر را تغییر داده‌اند، بلکه در معنای جمله نیز تاثیر می‌گذارند^۲:

الف و ب. "إِنَّ" و "أَنَّ" مفید تأکید هستند.

ج. "كَأَنَّ" معنای تشبیه همراه با تأکید را می‌رساند.

د. "لَكِنَّ" برای استدراک همراه با تأکید به کار می‌رود. یعنی: همراه با تأکیدی که دارد، دفع توهم کرده و معنایی را که از جمله پیشین ممکن است به ذهن برسد، تصحیح می‌کند. مثلاً وقتی می‌گوییم: «زَيْدٌ أَعْرَابِيٌّ» ممکن است به ذهن برسد که

۱. از جمله اینکه همه‌ی این حروف، سه یا بیشتر از سه حرف الفبائی دارند، و آخر آنها مثل فعل ماضی مبنی بر فتحه است.

۲. در اینجا معانی پر بسامد حروف مشبَّهه بالفعل بیان می‌شود و لازم به تذکر است که این حروف کاربردهای دیگری نیز می‌توانند داشته باشند.

درس یازدهم: نواسخ مبتدا و خبر (۱) □ ۸۵

چون زید عرب بادیه‌نشین است پس حتماً اهل علم نیست و از علم بی‌بهره است، در ادامه می‌گوییم: «لکنه عالم» تا توهمی را که ممکن است به ذهن رسیده باشد تصحیح کنیم.

هـ. "لعل" برای ترجی (امیدواری و انتظار چیز محبوبی را داشتن) است.

و. "لیت" برای تمنی (آرزو کردن) استعمال می‌شود.

از میان این حروف، "أن" علاوه بر معنایی که ذکر شد، تفاوت دیگری نیز دارد: با آمدن این حرف بر سر مبتدا و خبر، جمله‌ی اسمیه از جمله بودن خود می‌افتد. یعنی: با آمدن حرف "أن" دیگر از عبارت «أن زیداً عالم» معنای جمله‌ی مستقل فهمیده نمی‌شود. بلکه باید چیزی قبل یا بعد از این تعبیر بیاید تا به معنای مستقلی از جمله برسیم، مثلاً می‌توانیم بگوییم: «لاحظت أن زیداً عالم». به عبارت دیگر "أن" باعث می‌شود جمله‌ی پس از آن را در قوه‌ی مصدر بدانیم: «عالم بودن زید را ملاحظه کردم». از این رو می‌گویند: "أن" جمله‌ی ما بعد خود را تأویل به مصدر می‌کند.

خلاصه درس

□ قد یدخل علی المبتدئ و الخبر العوامل اللفظیة فتغیر إعرابهما، و منها "إن" وأخواتها فإنها تنصب المبتدئ اسماً لها وترفع الخبر خبراً لها. نحو: ﴿إن الساعة لآتية﴾!

۱. غافر (۴۰): آیه‌ی ۵۹. ترکیب: "إن" حرف مشبه بالفعل. الساعة: اسم إن. ل: لام مزحلقة که مفید تأکید است و گاهی بر سر خبر إن می‌آید. آتیه: خبر إن، اسم مؤنث فاعل از ماده (أ ت ی)، ضمیر "هی" مستتر در آن به عنوان فاعل اسم فاعل به "الساعة" بازمی‌گردد.

﴿﴾

درس بعدی به معرفی یکی دیگر از نواسخ، یعنی: افعال ناقصه، اختصاص دارد.

﴿﴾

هم‌اندیشی و مباحثه

- در تعریف مبتدا و خبر چه قیدی وجود داشت که اسم و خبر نواسخ را خارج می‌کرد؟
- خبر مبتدا اقسامی دارد؛ آن اقسام را در خبر حروف مشبّهه بالفعل تطبیق کنید.

تمرین

۱- با توجه به معنای کلمات و آنچه در مورد معانی حروف مشبّهه بالفعل آموخته‌اید، جملات زیر را ترجمه و ترکیب کنید:

الف. إِنَّ الصّٰدِیْقِیْنَ مُتَلَازِمٰنَ. (الصّدیق: دوست. متلازم: همراه)

ب. لیت الشّبٰب یعودُ. (الشّبٰب: جوانی. عادُ عوداً: بازگشت)

ج. لعلّ زیداً اکرَمَنی. (اَکَرَمَ: او را گرامی داشت)

د. غَرِقَ المسافرونَ لکنّ ولَدک نَجًا. (غَرِقَ - غَرَقًا: غرق شد. نَجًا - نَجَوًا، نَجَاءً و نَجَاءً:

نجات یافت)

۲- فاعل و نایب فاعل در جملات زیر را مشخص کنید:

الف. یَسْرُفِیْ اَنْتَکَ نَاجِحٌ. (موفقیّت تو مرا خوشحال می‌کند)

ب. رُوِيَ اَنَّ العُجْبَ یُوجِبُ العِثَارَ. (روایت شده است که عجب موجب لغزیدن

می‌شود)

درس دوازدهم: نواسخ مبتدا و خبر (۲)

در درس گذشته با دسته‌ای از نواسخ، یعنی: حروف مشبیه بالفعل، آشنا شدیم. در این درس پیرامون قسم دیگری از نواسخ، یعنی: "کان" و أخوات آن، صحبت می‌کنیم که به افعال ناقصه مشهور هستند.

افعال ناقصه

فعل‌هایی مانند: "کان"، "أصبح"، "ظَلَّ"، "بات" و "صار" بر سر مبتدا و خبر آمده و مبتدا را به عنوان اسم خود مرفوع، و خبر را به عنوان خبر خود منصوب می‌کنند. به این ترتیب، اینگونه افعال دسته‌ی دیگری از عوامل لفظیه را تشکیل می‌دهند که اعراب مبتدا و خبر را تغییر می‌دهند: «و من العوامل اللفظية التي تُغَيِّرُ أعرابَ المبتدئِ و الخبرِ "کان" و أخواتها، فإنها ترفعُ المبتدئَ اسماً لها و تنصبُ الخبرَ خبراً لها». این دسته از افعال را *افعال ناقصه* می‌نامند.

اما چرا به این افعال، افعال ناقصه می‌گویند؟

در جملات اسمیه، مانند: «زیدٌ جالسٌ»، اسناد بدون دلالت بر زمان رخ می‌دهد، اگر چه به صورت عادی آن را در زمان حال در نظر گرفته و اینگونه معنا می‌کنیم: «زید نشسته است». اما با آمدن فعل "کان" این اسناد زمان‌مند می‌شود. در جمله‌ی «کان زیدٌ جالساً»، اسناد به زمان گذشته نظر دارد، و در جمله‌ی «يكون زیدٌ جالساً»، اسناد به زمان حال یا آینده نظر دارد.

بنابراین فعل "کان" در خدمت اسناد میان "زید" و "جالس" است، و چون به صورت مستقل دلالت بر حرکت و تغییر حالت نمی‌کند، آن را فعل ناقص می‌نامیم.

به این مثال‌ها دقت کنید:

- أصبح زيدٌ جالساً. (زيد صبح هنگام نشسته بود)

- أمسى زيدٌ جالساً. (زيد هنگام مساء [بعد از ظهر و شب] نشسته بود)

- ظلَّ زيدٌ جالساً. (زيد در طول روز نشسته بود)^۱

- باتَ زيدٌ جالساً. (زيد در طول شب نشسته بود)^۲

- صار زيدٌ عالماً. (زيد عالم شد)

هر یک از این افعال، اولاً خواهان رفع اسم و نصب خبرشان می‌باشند، و ثانیاً اسناد میان اسم و خبرشان را به زمانی خاص محدود می‌کنند.

تکمله

غیر از افعالی که در اینجا آمد، فعل‌های ناقص دیگری نیز در زبان عربی وجود دارد که مهمترین آنها فعل ناقص "لیس" است. از میان افعال ناقصه، تنها فعل "لیس" به خودی خود معنای نفی می‌دهد. این فعل برای زمان حال به کار می‌رود و معادل فارسی آن را می‌توان فعل ربطی "نیست" دانست، اگر چه می‌شود با اضافه کردن قیدی معنای آینده یا گذشته را به آن داد و مثلاً گفت: «لیس زيدٌ مسافراً غداً» (زيد فردا مسافر نخواهد بود) و «لیس زيدٌ مسافراً أمس» (زيد دیروز مسافر نبود).

۱. فعل "ظلَّ" یادآور "ظلَّ" به معنای سایه است، و وقتی می‌گوییم: «ظلَّ زيدٌ جالساً» یعنی: زيد در زمانی

که سایه وجود دارد مُتَّصِف به جلوس بود، یعنی: طول روز.

۲. "باتَ" یادآور "مبیت" به معنای بیتوته کردن و شب را گذراندن است، و وقتی می‌گوییم: «باتَ زيدٌ

جالساً»، یعنی: زيد در زمان بیتوته کردن مُتَّصِف به جلوس بود، یعنی: طول شب.

دو نکته:

- ۱- غیر از فعل "لیس" دیگر افعال ناقصه‌ای که با آنها آشنا شدیم، به صورت مضارع و امر نیز استعمال می‌شوند، مانند: «یکون زیدُ عالماً» (زید دانشمند می‌باشد یا خواهد بود)، و «کُن عالماً» (دانشمند باش).
- ۲- در مواردی ممکن است افعال ناقصه معنایی کامل و تامّ داشته باشند، مانند: «کان القتال» (جنگ رخ داد)، در این صورت فعل مورد نظر دیگر ناقص نیست، و فعل معلوم لازم به حساب آمده و فاعل می‌خواهد.

خلاصه درس

□ و مِنَ الْعَوَامِلِ اللَّفْظِيَّةِ الَّتِي تُغَيِّرُ إِعْرَابَ الْمُبْتَدَأِ وَالْخَبَرِ "كَانَ" وَأَخْوَاتِهَا، فَإِنَّهَا تَرْفَعُ الْمُبْتَدَأَ اسْمًا لَهَا وَتَنْصِبُ الْخَبَرَ خَيْرًا لَهَا، نَحْوُ: (كُنْتُمْ أَعْدَاءً)!

﴿﴾

آنچه که لازم بود در مورد نواسخ، در این مرحله بدانیم، به پایان رسید و فصل اول از بخش دوم کتاب تمام شد. فصل بعدی به عناوین اسم‌های منصوب و عوامل نصب اسم اختصاص دارد.

﴿﴾

۱. ﴿... إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...﴾. آل عمران (۳): آیه‌ی ۱۰۳.

هم‌اندیشی و مباحثه

- چه تفاوت معنایی میان این دو عبارت: «الْبَيْتُ نَظِيفٌ» و «يَكُونُ الْبَيْتُ نَظِيفًا» وجود دارد؟
- عبارت «إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» را اینگونه ترجمه می‌کنند: «همه چیز به سوی خدا می‌انجامد / منتهی می‌شود». با توجه به ترجمه، نقش کلمه‌ی «الأمور» چیست؟

تمرین

۱- جملات زیر را ترکیب کنید:

الف. ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا﴾!

ب. كُنْ عَاقِلًا وَلَا تَكُنْ جَاهِلًا.

۲- جملات زیر را ترجمه کنید:

الف. صارت فاطمةً عالمَةً.

ب. نَكُونُ مَسْرُورِينَ. (سَرَّهٗ سُرُورًا، مَسْرَرَةً: او را شادمان ساخت)

تطبيق

■ در آیات ۱۷ تا ۲۳ سوره‌ی نبأ، نواسخ مبتدا و خبر را بیابید.

■ مرفوعاتی را که در این آیات آمده است، معین کنید.

۱. آل عمران (۳): آیه‌ی ۶۷: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا...﴾.

فصل دوم اسم‌های منصوب و عوامل نصب آنها

بحث اصلی این بخش در مورد حالات اعرابی اسم است. در فصل پیشین با اسم‌های مرفوع و عوامل رفع اسم و نواسخ آشنا شدیم. در این فصل به منصوبات می‌پردازیم. در فصل پیشین در ضمن مبحث نواسخ با دو عنوان منصوبی، یعنی: خبر افعال ناقصه و اسم حروف مشبّهه، آشنا شدیم. از این رو در این فصل دیگر از آنها صحبت نمی‌کنیم، بلکه درباره‌ی دیگر اسم‌های منصوب پرکاربرد، یعنی: مفعول به، مفعول فیه، مفعول مطلق، مفعول له، منادی، حال، تمییز و مستثنی، بحث خواهیم کرد.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

درس سیزدهم: مفعول به

اولین و پرکاربردترین منصوبات، مفعول به است. در این درس به معرفی مفعول به و عواملی که خواهان نصب مفعول به هستند می‌پردازیم.

تعریف مفعول به

به این جمله توجه کنید: «أَكَلَ زَيْدٌ فِي الْمَسْجِدِ الْخُبْزَ».

اگر از خود بپرسیم: "أَكَلَ" در کجا اتفاق افتاده است؟ پاسخ می‌دهیم: در مسجد. مسجد مکانی است که فعل "أَكَلَ"، توسط "زید" در آنجا پدیدار شده است. "زید"، "أَكَلَ" و "الخبز" در مسجد بوده‌اند.

اما اگر بپرسیم: "أَكَلَ" بر چه چیزی واقع شده است؟ یا به تعبیر دقیق‌تر موضوعی که "أَكَلَ" بر آن پدیدار شده است چیست؟ پاسخ می‌دهیم: "أَكَلَ" بر "الخبز" واقع شده است. "الخبز" موضوعی است که "أَكَلَ" (فعل خوردن) بر آن پدیدار شده است و در اصطلاح نحویین مفعول به نامیده می‌شود و چون مفعول به منصوب است می‌توانیم آن را اینگونه تعریف کنیم: «المفعولُ به هو المنصوبُ الواقعُ عليه الفعلُ (أعني: الحدثُ خاصَّةً)».

عوامل نصب مفعول به

می‌دانیم؛ فعلی را که خواهان مفعول به است فعل متعدی می‌نامند.^۱ بسیاری از فعل‌های متعدی - مانند "أَكَل" و "صَرَب" - تنها خواهان نصب یک مفعول به هستند، اما برخی فعل‌های متعدی خواهان منصوب کردن دو و یا سه مفعول به می‌باشند. به این مثال‌ها دقت کنید:

الف. أُعْطِيتُ زَيْدًا دَرَهْمًا.

ب. كَسَوْتُ زَيْدًا ثَوْبًا.

ج. عَلِمْتُ زَيْدًا عَادِلًا.

د. ظَنَنْتُ زَيْدًا عَالِمًا.

با کمی تأمل متوجه می‌شویم که در مثال‌های (ج) و (د) رابطه‌ای میان مفعول به اول و مفعول به دوم فهمیده می‌شود. به شکلی که می‌توان فرض کرد؛ مفعول به اول و مفعول به دوم در این‌گونه افعال در واقع مبتدا و خبر بوده‌اند. به افعالی که خواهان چنین مفعول‌هایی هستند، افعال قلوب می‌گویند؛ زیرا به معنای ادراک باطنی و قلبی (دانستن) هستند. اما رابطه‌ی مفعول به اول و دوم در مثال‌های (الف) و (ب)، رابطه‌ی أَخَذَ (گیرنده) و مأخوذ (چیزی که گرفته می‌شود) است. از این رو آنها را افعال بابِ إعطاء (دادن و عطا کردن چیزی) نامیده‌اند.

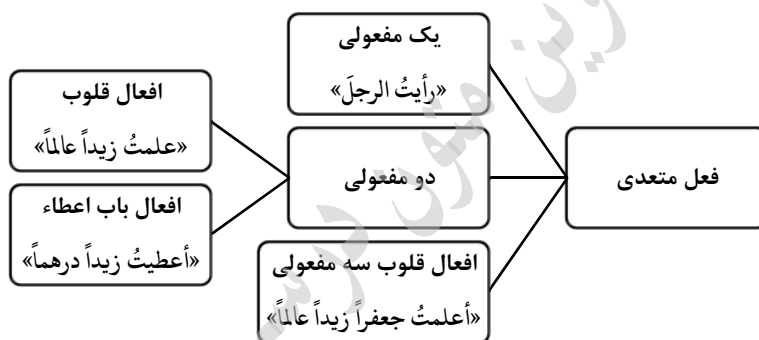
برخی افعال نیز همانطور که اشاره شد، عامل (خواهان) نصب سه مفعول هستند، مانند: «أَعْلَمْتُ جَعْفَرًا زَيْدًا عَالِمًا». می‌بینیم که "جعفر" در این جمله موضوع اعلام (آموختن) قرار گرفته است و چیزی که به او آموزش داده می‌شود (موضوع دیگری که برای اعلام وجود دارد) عبارت است از "زیداً عالماً"، یعنی: در افعال سه مفعولی رابطه‌ی مفعول به دوم و سوم همان رابطه‌ی مبتدا و خبری است.

۱. در تشخیص فعل متعدی باید به استعمال عرب رجوع کرد. به این معنا که هرگاه در زبان عربی برای فعلی، مفعول به در نظر گرفته شده باشد، آن را متعدی می‌دانیم.

درس سیزدهم: مفعول به □ ۹۵

به این ترتیب فعل‌هایی که عامل نصب مفعول به می‌شوند را می‌توان در این نمودار

خلاصه کرد:



دو نکته:

۱- در مثال‌های این درس، تنها از فعل ماضی استفاده شد، اما تفاوتی در فعل‌های متعدی ماضی و مضارع و امر از این حیث نیست، مانند: «لَا يُعْطِي اللَّهُ الْغَافِلَ شَيْئًا»^۱. همچنین اسم فاعل افعال متعدی نیز عامل نصب مفعول به می‌شود، مانند: «زَيْدٌ ضَارِبٌ بَكَرًا» و «جَعْفَرٌ مَعْطِيٌّ زَيْدًا دَرَهْمًا».

۲- از میان فعل‌های متعدی به یک مفعول، فعل «قال - يقول» (که برای نقل قول

۱. المحدث النوری، میرزا حسین. مستدرک الوسائل، ج ۳: ص ۵۷. قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ ق. باب تأکد استحباب المداومة على النوافل والإقبال بالقلب على الصلاة، الحديث ۴: «... فَرُبَّمَا لَمْ يُرْفَعْ مِنَ الصَّلَاةِ إِلَّا الثُّلُثُ أَوْ الرَّبِيعُ أَوْ السُّدُسُ عَلَى قَدْرِ إِقْبَالِ الْمُصَلِّيِّ وَلَا يُعْطِي اللَّهُ الْغَافِلَ شَيْئًا».

۲. چنانچه در مباحث اعراب اسم معرب گذشت، ضمّه که علامت رفع اسم منقوص است تحت تأثیر قواعد اعلائی مقدّر می‌شود: «جَعْفَرٌ مَعْطِيٌّ». اما از آنجا که این کلمه در اینجا بدون الف و لام آمده و می‌خواهیم آن را با تنوین (نون ساکن) بخوانیم، باید تنوین را با آخرین حرکت کلمه بخوانیم که کسره‌ی قبل از یاء است. به همین خاطر آن را «مَعْطِيٌّ» می‌خوانیم و همین گونه نیز می‌نویسیم.

مستقیم به کار می‌رود) جمله را به عنوان مفعول به خود محلاً منصوب می‌کند، مانند: «قال النبي: لا يُحَرِّمُ الحَرَامُ الحَلَالَ»!

خلاصه درس

□ فالْمَفْعُولُ بِهِ هُوَ الْمَنْصُوبُ الْوَاقِعُ عَلَيْهِ الْفِعْلُ (أَعْنِي: الْحَدِيثَ خَاصَّةً). وَالْعَامِلُ فِيهِ إِمَّا الْفِعْلُ الْمَتَعَدِّي إِلَى وَاحِدٍ أَوْ اثْنَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً، وَإِمَّا شَبَهُهُ كَأَسْمِ الْفَاعِلِ. نَحْوُ: ﴿قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲.

﴿﴾

در درس بعدی با مفعول فيه که یکی دیگر از پرکاربردترین منصوبات است آشنا

می‌شویم.

﴿﴾

۱. الإحسانى، ابن أبى جمهور. عوالى اللآلى، ج ۳، ص ۴۶۵. قم، انتشارات سيدالشهداء، ۱۴۰۵ق. باب الأَطْعَمَةِ وَ الْأَشْرَبَةِ، الْحَدِيثَ ۱۳. تَرْكِيب: قَالَ: فِعْلٌ مَتَعَدِّى. النَّبِىُّ: فَاعِلٌ قَالَ. جَمَلُهُ «لَا يُحَرِّمُ الْحَرَامُ الْحَلَالَ» مَفْعُولٌ بِهِ «قَالَ» (مَقُولٌ قَالَ) وَ مَحَلًّا مَنْصُوبٌ. لَا: حَرْفٌ نَفَى. يُحَرِّمُ: فِعْلٌ مَتَعَدِّى بِهِ يَكُ مَفْعُولٌ. الْحَرَامُ: فَاعِلٌ «يُحَرِّمُ». الْحَلَالَ: مَفْعُولٌ بِهِ بِرَأْيِ «يُحَرِّمُ».
۲. البقرة (۲): آیه ۳۰. تَرْكِيب: قَالَ: فِعْلٌ مَتَعَدِّى. اللَّهُ: فَاعِلٌ قَالَ. لِلْمَلَائِكَةِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ. جَمَلُهُ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» مَفْعُولٌ بِهِ «قَالَ» (مَقُولٌ قَالَ). إِنَّ: حَرْفٌ مَشَبَّهُ بِالْفِعْلِ. ي: ضَمِيرٌ مَتَكَلِّمٌ، اسْمٌ إِنَّ. جَاعِلٌ: اسْمٌ فَاعِلٌ، خَبَرٌ إِنَّ. فِي الْأَرْضِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ. خَلِيفَةً: مَفْعُولٌ بِهِ بِرَأْيِ جَاعِلٌ.

هم‌اندیشی و مباحثه

- نمودار زیر، اقسام پنجگانه‌ی مفعول‌به را نشان می‌دهد، آن را تکمیل کنید:

مفعول‌به				
یک جمله مانند:	سه اسم که رابطه‌ی دومی با سومی رابطه‌ی است. مانند:	دو اسم که رابطه‌ی مانند:	دو اسم که رابطه‌ی مبتدا خبری دارند مانند:	یک اسم مانند:

- مفعول‌به در جمله‌ی فعلیه، مسند است یا مسندالیه؟

تمرین

- ۱- جملات زیر را ترکیب کنید:

الف. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۱.

ب. ﴿لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا﴾^۲ (زاغ - زیغاً: برگشت، منحرف شد).

ج. ﴿قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾^۳ (غُلْف، ج غُلْف: کسی که چیزی یاد نمی‌گیرد).

- ۲- عبارت «عَلِمْتُ الصَّلَاةَ وَاجِبَةً» را اعراب گذاری و ترجمه کنید.

۱. الفاتحه (۱): آیه‌ی ۵.

۲. آل عمران (۳): آیه‌ی ۸.

۳. البقره (۲): آیه‌ی ۸۸.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

درس چهاردهم: مفعول فیه

در درس حاضر به معرفی مفعول فیه می‌پردازیم و با عوامل نصب مفعول فیه آشنا می‌شویم. همچنین خواهیم دانست که در مواردی، حذف عامل نصب مفعول فیه واجب است.

تعریف مفعول فیه

روشن است که هر فعلی در زمان و مکانی رخ می‌دهد. برای بیان زمان و مکان فعل می‌توان از حرف جرّ "فی" استفاده کرد و مثلاً گفت: «أَكَلُ زَيْدٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» و «رَأَيْتُ زَيْدًا فِي السَّبْتِ». در عین حال در زبان عربی گاهی بدون آوردن حرف جرّ، زمان و مکان فعل را بیان می‌کنند، مانند: «رَأَيْتُ زَيْدًا يَوْمَ الْجُمُعَةِ» و «أَكَلُ زَيْدٌ الْخُبْزَ أَمَامَ الْإِمَامِ». در این صورت به کلماتی مثل "أمام" و "يوم" که منصوب آمده‌اند و به ظرفِ تحققِ فعل دلالت دارند مفعول فیه می‌گویند.

باید توجه داشت؛ وقتی از ظرفِ تحققِ فعل سخن می‌گوییم، مقصودمان مکان یا زمانی است که فاعل نیز در آن قرار دارد. بنابراین، در جملات بالا "يوم" و "أمام" زمان و مکانی هستند که فعل و فاعل در آن استقرار دارند.

به این ترتیب مفعول فیه را اینگونه تعریف می‌کنیم: اسم منصوبی که حرف جرّ "فی" بر سر آن نیامده است اما معنای "فی" (ظرفیت) را می‌رساند و دلالت بر مکان یا زمان استقرار فاعل و رخ دادن فعل می‌کند: «المفعول فیه هو المنصوبُ الواقعُ فیه الفعلُ (مع فاعله) علي تقدير "في"».

اسم‌هایی که می‌توانند به عنوان مفعول‌فیه استعمال شوند

اسم‌هایی که دلالت بر زمان دارند - مثل "زمان"، "حین"، "یوم"، "شهر"، "سنة"، "قبل" و "بعد" - همگی می‌توانند به عنوان مفعول‌فیه استعمال شوند. مانند: «صَبَرْتُ زَمَانًا»، «نَظَرْتُ حِينًا» و «صَحِکْتُ بَعْدَ الْبِکَاءِ».

اما بسیاری از اسم‌هایی که بر مکان دلالت می‌کنند، نمی‌توانند به عنوان مفعول‌فیه استعمال شوند، بلکه باید همراه با حرف جرّ به کار روند، مانند: "الدار"، "المدرسة" و "المسجد" در جمله‌های «أَكَلْتُ فِي الْمَسْجِدِ الْخَيْرَ»، «لَقِيتُ زَيْدًا فِي الْمَدْرَسَةِ» و «جَلَسْتُ فِي الدَّارِ». در ترکیب این کلمات می‌گوییم: جارّ و مجرور متعلّق (وابسته) به فعل "ضربت"، "رأيت" و "جَلَسْتُ"!

این دسته از اسم‌ها به خودی خود دلالت بر مکان معینی دارند، و در اصطلاح ظرف مکان مختصّ یا محدود نامیده می‌شوند.

در مقابل، برخی از اسم‌هایی که بر مکان دلالت می‌کنند، قابلیت مفعول‌فیه شدن را دارند، مانند: "فوق"، "تحت"، "آمام"، "خلف"، "یمن"، "یسار"، "عند" و "لدى"، و چنانچه در جمله‌ی «أَكَلُ زَيْدٌ الْخَيْرَ أَمَامَ الْإِمَامِ عِنْدَ جَعْفَرٍ» مشاهده می‌کنیم، این کلمات معنای ظرفیت را می‌رسانند و از این رو مفعول‌فیه به حساب آمده و منصوب می‌شوند.

این دسته از اسم‌ها به خودی خود، یعنی: بدون آنکه در ترکیبی اضافی قرار گرفته باشند، مصداق معینی ندارند؛ مثلاً نمی‌توانیم برای "عند" یا "آمام" بدون آنکه اضافه شده باشند، مصداقی معین در نظر بگیریم. از این رو این‌گونه اسم‌ها را ظرف مکان مبهم می‌نامند.

۱. جارّ و مجرورها معمولاً فعل یا شبه فعل هستند، و در حکم مفعول می‌باشند. به همین دلیل همیشه باید به فعل یا شبه فعلی تعلّق داشته باشند. در آینده بیشتر با اصطلاح "تعلّق" آشنا می‌شویم.

درس چهاردهم: مفعول فیه □ ۱۰۱



عوامل نصب مفعول فیه

غیر از فعل، شبه فعل (مثل اسم فاعل و اسم مفعول) نیز می‌تواند عامل نصب مفعول فیه باشد، مانند: «زَيْدٌ ذَاهِبٌ يَوْمَ الْخَمِيْسِ» و «بَكْرٌ مُضْرِبٌ عِنْدَنَا».

عامل مفعول فیه در مواردی واجب الحذف است، یعنی: فعل یا شبه فعلی که خواهان نصب مفعول فیه است تلفظ یا کتابت نمی‌شود، اما معنا و اثر آن وجود دارد. به این جمله توجه کنید: «بَكْرٌ أَمَامَ زَيْدٍ».

در این جمله، فعل یا شبه فعلی دیده نمی‌شود تا عامل نصب "أمام" باشد، اما چون این جمله به معنای «بَكْرٌ مُسْتَقَرٌّ أَمَامَ زَيْدٍ» است، "بکر" را مبتدا می‌دانیم و "مستقر" محذوف را خبر، و "أمام" را مفعول فیه برای "مستقر" محذوف در نظر می‌گیریم. این اتفاق ممکن است برای جارّ و مجرور هم بیفتد، مانند: «زَيْدٌ فِي الْمَسْجِدِ» که به معنای «زَيْدٌ مُسْتَقَرٌّ فِي الْمَسْجِدِ» است.

خلاصه درس

□ المفعول فيه هو المنصوب الواقع فيه الفعل (مع فاعله) على تقدير "في". ويعمل فيه الفعل أو شبهه، مذكوراً أو مقدراً، نحو: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾!

✎

در درس بعدی با دو عنوان دیگر از منصوبات، یعنی: مفعول مطلق و مفعول له، آشنا خواهیم شد.

✎

۱. الفتح (۴۴): آیه ۱۰. ترکیب: ید: مبتدا. یدالله: ترکیب اضافی (مضاف و مضاف الیه). فوق: مفعول فيه برای "مستقر" که خبر محذوف است. فوق ایدي: ترکیب اضافی (مضاف و مضاف الیه) ایديهم: ترکیب اضافی (مضاف و مضاف الیه).

هم‌اندیشی و مباحثه

- تعریف مفعول به چه تفاوتی با تعریف مفعول فيه دارد؟
- آیا لفظ "یوم" در جمله‌ی «یوم الجمعة مبارک» مفعول فيه است؟

تمرین

۱- مفعول فيه و عامل آن را در عبارات قرآنی زیر معین کنید.

الف. ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۱.

ب. ﴿إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا﴾^۲.

۲- جملات زیر را ترکیب کنید.

الف. إِنَّ الْخَيْرَ فِي الصَّبْرِ.

ب. الْمَرْءُ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. (المَرْءُ: مرد، انسان، بدون الف و لام تعریف به صورت إِمْرَأٌ

استعمال می‌شود. حَبَّأَهُ - حَبْنًا: کسی یا چیزی را پنهان کرد)

۱. المائدة (۵): آیه‌ی ۳.

۲. نوح (۷۱): آیه‌ی ۵.

زفتد تلویین متون درسی حوزه های علمیہ

درس پانزدهم: مفعول مطلق و مفعول له

تا به اینجا با مفعول به و مفعول فیه آشنا شدیم. در این درس به معرفی دو عنوان دیگر از اسم‌های منصوب، یعنی: مفعول مطلق و مفعول له، و عامل آنها می‌پردازیم. مفعول مطلق و مفعول له هر دو می‌بایست مصدر باشند و از این رو شبیه یکدیگرند، اما چنانچه خواهیم دید؛ کارکردهای معنایی هر کدام از دیگری متفاوت است.

تعریف مفعول مطلق

به این مثال توجه کنید: ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾!

”کَلَّمَ“ فعل ماضی است و خواهان فاعل است، کلمه‌ی جلاله‌ی ”اللَّهُ“ فاعل آن است و مرفوع. همچنین فعل ”کَلَّمَ“ از آنجا که متعدی است خواهان مفعول به است و از این جهت ”موسی“ را منصوب کرده است. البته، فتحه‌ی اعرابی ”موسی“ مقدر شده است و چون اسم غیرمنصرف است تنوین نمی‌گیرد.

در درس‌های پیشین با این مطالب آشنا شدیم. چیزی که در این درس می‌خواهیم بدانیم آن است که کلمه‌ی ”تکلیماً“ در آیه‌ی بالا چه نقشی را ایفا می‌کند؟ در زبان عربی روش‌های متعددی برای تأکید کلمات و جملات وجود دارد، قبل از این دانستیم که استفاده از ”إِنَّ“، ”أَنَّ“ و ”لَكِنَّ“ مفید تأکید است و به وسیله‌ی آنها مضمون

جمله تأکید می‌شود. در اینجا می‌آموزیم؛ گاهی برای تأکید معنا و مضمون فعل می‌توان از مصدر همان فعل کمک گرفت، مانند: ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾. بنابراین فعل "كَلَّمَ" برای آنکه مضمون خود را تأکید کند خواهان آمدن مصدر شده و آن را منصوب کرده است. مصدری را که چنین نقشی در جمله ایفا می‌کند مفعول مطلق می‌نامند.

اما این، تنها یک قسم از اقسام مفعول مطلق است. گاهی مفعول مطلق برای بیان تعداد رخ دادن فعل استعمال می‌شود، مانند: «يُوقَفُ الْعَبْدُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَوْ مِرَارًا!».^۱

گاهی نیز از مفعول مطلق برای بیان نوع و کیفیت فعل استفاده می‌شود، مانند: ﴿اصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾^۲، یا «كَانَ النَّبِيُّ يَأْكُلُ إِكْلَةَ الْعَبْدِ وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ»^۳.

از این مثال‌ها روشن می‌شود؛ مفعول مطلق مصدری^۴ است که فعل برای تأکید مضمون خود و یا بیان تعداد رخ دادن و یا برای بیان نوع و کیفیت خود، آن را منصوب می‌کند: «المفعول المطلق هو المصدرُ المنصوبُ على أن يؤكِّدَ مضمونَ عاملِهِ أو يبيِّنَ عددهُ أو نوعَهُ».

عوامل نصب مفعول مطلق

در تعریف مفعول مطلق به جای آنکه بگوییم: «يُوكِّدُ مضمونَ الفعل» گفتیم: «يُوكِّدُ

۱. الخَرَّ الْعَامِلِي، مُحَمَّد بن حَسَن. وسائل الشيعة، ج ۸: ص ۱۵۹. قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۹ق. باب كراهة ترك صلاة الليل، الحديث ۱: «ليس من عبدٍ إلَّا وَيُوقَفُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَوْ مِرَارًا فَإِنْ قَامَ كَانَ ذَلِكَ وَإِلَّا فَحَجَّ الشَّيْطَانُ فَبَالَ فِي أُذُنِهِ...».

۲. المعارج (۷۰): آیه ۵.

۳. وسائل الشيعة، ج ۲۴: ص ۲۵۱، باب كراهة الأكلِ مُتَكِنًا...، الحديث ۶: «مَا أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ مُتَكِنًا مُنْذُ بَعَثَهُ اللَّهُ حَتَّى قُبِضَ كَانَ يَأْكُلُ إِكْلَةَ الْعَبْدِ وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ».

۴. در سطوح بالاتر خواهید دید که گاهی اسم‌های غیر مصدری می‌توانند در حکم مصدر باشند و به عنوان مفعول مطلق منصوب شوند.

درس پانزدهم: مفعول مطلق و مفعول له □ ۱۰۷

مضمون عامله؛ زیرا علاوه بر فعل، شبه فعل (مثل اسم فاعل و اسم مفعول) نیز می‌تواند عامل نصب مفعول مطلق باشد، مانند: «زیدٌ مُسرِعٌ إسرَاعاً» و «بکرٌ مَضْرُوبٌ ضَرْبَتَيْنِ».

تعریف مفعول له

برای رخ دادن هر فعلی می‌توان انگیزه‌ای بیان کرد. انگیزه‌ی رخ دادن فعل را می‌توان با حرف جرّ لام یا "مِنْ" نشان داد، مانند: «ضربتُ زیداً للتأديب» یا «قَعَدَ الرَّجُلُ عَنِ الْحَرْبِ مِنْ أَجْلِ الْجُبْنِ». در عین حال در مواردی بدون آوردن حرف جرّ می‌گویند: «ضربتُ زیداً تأديباً» یا «قَعَدَ الرَّجُلُ عَنِ الْحَرْبِ جُبْنًا». در چنین صورتی مصادر "تأديباً" و "جُبْنًا" را مفعول له می‌نامند.

به این ترتیب مفعول له مصدر منصوبی است که انگیزه‌ی تحصیل یا حصول فعل را بیان می‌کند: «المفعول له هو المصدرُ المنصوبُ بعاملٍ فُعِلَ لتحصيـله أو حصوله».

بنابراین در جمله‌ی «صَلَّ رَكَعَتَيْنِ قَرَبَةً إِلَى اللَّهِ» فعل امر "صَلَّ" از این جهت که اقتضای بیان انگیزه دارد، مصدر "قربة" را به عنوان مفعول له منصوب کرده است. همانطور که در جمله‌ی «عَبَدَ اللَّهُ قَوْمٌ حُبًّا لَهُ»، فعل "عَبَدَ" اقتضای بیان انگیزه دارد و از این رو "حُبًّا" را به عنوان مفعول له منصوب کرده است.

عوامل نصب مفعول له

در تعریف مفعول له گفتیم: «المنصوب بعاملٍ فُعِلَ...» و نگفتیم: «المنصوب بفعلٍ فُعِلَ...»؛ زیرا در اینجا نیز علاوه بر فعل، شبه فعل می‌تواند عامل نصب مفعول له باشد، مانند: «الرَّجُلُ قَاعِدٌ عَنِ الْحَرْبِ جُبْنًا» و «زیدٌ مَضْرُوبٌ تَأْدِيبًا».

۱. هر فعلی اقتضای بیان انگیزه دارد و می‌تواند مفعول له داشته باشد، همانطور که هر فعلی اقتضای بیان مکان و زمان دارد و می‌تواند مفعول فیه داشته باشد، اما برای نصب مفعول له شرایطی وجود دارد که در سطوح بالاتر با آن آشنا می‌شویم.

خلاصه درس

- المفعول المطلق هو المصدرُ (حقیقهً أو حکماً) المنصوبُ علی أن یؤکدَ مضمونَ عاملِهِ أو یبیینَ عددَهُ أو نوعَهُ.
- و المفعول له هو المصدر المنصوب بعامِلٍ فُعِلَ لتحصیله أو حصوله.

﴿﴾

در درس بعدی با منادی که یکی دیگر از منصوبات است آشنا می‌شویم.

﴿﴾

هم‌اندیشی و مباحثه

- با توجه به تعریف و کارکرد معنایی مفعول مطلق تأکیدی، و با توجه به آنکه مفعول مطلق تأکیدی معادل حقیقی در زبان فارسی ندارد، کدام ترجمه از عبارت ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ مناسب‌تر است؟
الف. خدا با موسی [قطعاً] سخن گفت.
ب. خدا با موسی سخنی آشکارا گفت.
ج. خدا با موسی سخن گفت سخن گفتنی [گونه‌ای از سخن گفتن].

تمرین

- ۱- مفعول مطلق و عامل آن را در جملات زیر شناسایی کنید:
الف. ﴿تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾^۱. (نصوح: بی‌ریا و خالص)
ب. ظننتُ زیداً مجتهداً اجتهداً حسناً. (اجتهاد: تلاش کردن)
۲- جملات زیر را ترکیب کنید:
الف. سیرتُ سَیرِ الصَّالِحِينَ (سار - سَیْرًا: سفر کرد، سیر و گذر کرد، رهسپار شد).
ب. زُرْتُ المریضَ زیارتَینِ (زار - زیارةً: ملاقات کرد).
ج. لم أُودِّعْ أُمِّي تَوَدِّيعَ الرَّاحِلِ (وَدَّعَ ه: از او خداحافظی کرد، با او وداع کرد/الراجل: کوچ کننده، مسافر).
د. ﴿لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ﴾^۲. (أولاد، ج ولد: فرزند. خَشِيَةَ: ترسیدن و بیم‌داشتن. إِمْلَاق: تهیدستی و فقر)

۱. التحريم (۶۶): آیه‌ی ۸.

۲. الإسراء (۱۷): آیه‌ی ۳۱.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

درس شانزدهم: منادی'

در این درس با منادی آشنا می‌شویم، و خواهیم دید؛ گاهی منادی منصوب خوانده می‌شود و گاهی مبنی بر ضمّه. بنابراین مهمترین مسأله‌ی درس حاضر، آشنایی با اقسام منادی است.

تعریف منادی'

هنگامی که می‌خواهیم عبارتی مثل «یا عبد الله احفظ عرک» را ترکیب کنیم این سؤال مطرح می‌شود که چرا در ترکیب اضافی «عبد الله» کلمه‌ی «عبد» (مضاف) منصوب آمده است؟ به عبارت دیگر عامل نصب «عبد» در این حدیث شریف چیست؟
نحویون تعبیر «یا عبد الله» را جمله می‌دانند، و معتقدند معنای آن طلب اقبال است؛ با گفتن «یا عبد الله» گوینده می‌خواهد توجه «عبد الله» را به خود جلب کند و او را مخاطب خویش نماید. از این رو تعبیر «یا عبد الله» را در قوه‌ی «أدعو عبد الله» می‌دانند، و منادی را اینگونه تعریف می‌کنند: «المنادی هو الاسم المنصوب المطلوب إقباله بحرف نائِبٍ منابٍ "أدعو"». به این ترتیب «عبد» در واقع مفعول به برای فعل محذوف «أدعو» است و از این رو منصوب می‌شود. همچنین است: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾^۲.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷: ص ۱۳. باب استحباب التجارة واختيارها على أسباب الرزق، الحدیث ۱۲: «قال أبو

عبدالله ﷺ لِمَوْلَى لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ احْفَظْ عِرْكَ. قال: وما عِرِّي جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قال: غَدْرُكَ إِلَى سَوْقِكَ وَإِكْرَامِكَ نَفْسَكَ».

۲. النساء (۴): آیه‌ی ۱۷۱.

از این توضیح روشن می‌شود که منادی^۱ همیشه منصوب است. با این وجود در مواردی مثل ﴿يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوُّكَ وَزَوْجِكَ﴾^۱ اگر چه منادی محلاً منصوب است اما مضموم خوانده می‌شود. همچنین است: «یا علی» و «یا فاطمه».

چه تفاوتی میان این مثال‌ها و مثال‌های پیشین وجود دارد؟

در مثالهای پیشین منادی^۱ مضاف بود، یعنی: در ترکیبی اضافی قرار داشت، اما در عباراتی مثل ﴿یا آدم﴾، «یا علی» و «یا فاطمه» منادی^۱ مفرد است، یعنی: در ترکیبی اضافی قرار ندارد. در عین حال در همه‌ی این مثال‌ها منادی^۱ اسم عَلَم (اسم خاص) است. «آدم»، «علی» و «فاطمه» همگی مفرد و عَلَم هستند. در واقع هرگاه منادی^۱ مفرد و عَلَم باشد، مضموم خوانده می‌شود و محلاً منصوب است.

غیر از منادای مفرد عَلَم، یک قسم دیگر از منادی^۱ نیز همین حکم را دارد. به این مثال‌ها توجه کنید:

الف. ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِنِّي آهِمٌ﴾^۲.

ب. ﴿يَا جِبَالَ أَوْبِي مَعَهُ﴾^۳.

«نار» و «جبال» مفرد هستند، یعنی: در ترکیبی اضافی قرار ندارند، اما عَلَم نیستند و در تقسیم‌بندی اسم‌ها به معرفه و نکره، از جمله اسم‌های نکره به حساب می‌آیند. با این وجود، چون حرف ندا بر سر آنها آمده و مقصود از «نار» آتشی خاص و معین است، و مقصود از «جبال» کوه‌های معین و مشخصی است، بنابراین دیگر نکره محسوب نمی‌شوند و در اصطلاح به آنها نکره‌ی مقصوده می‌گویند.

۱. طه (۲۰): آیه‌ی ۱۱۷.

۲. الأنبياء (۲۱): آیه‌ی ۶۹. «کونی» فعل ناقص، امر مخاطبه از «کان - یكون». ی: اسم «کان». برداً: خبر کان.

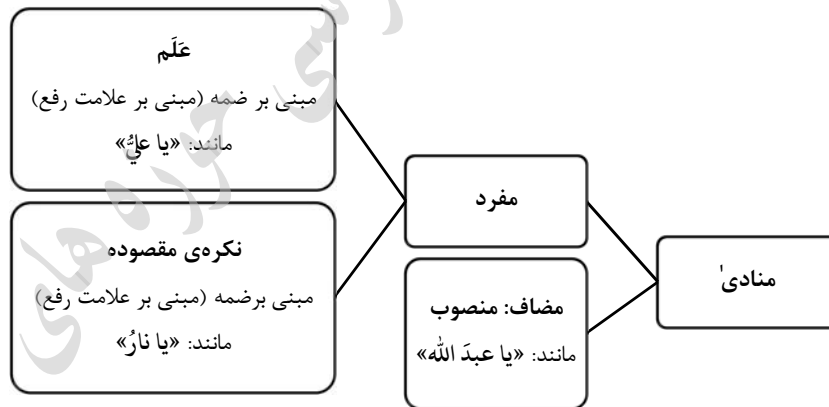
۳. سبأ (۳۴): آیه‌ی ۱۰. «أوبی» فعل امر مخاطبه از «أَوَّبَ - يُأَوِّبُ» به معنای بازگرداندن، در اینجا یعنی:

تسبیح داود را بازگردانید و با او هم آوا شوید.

تبصره:

در مثال‌های این درس منادای مفردِ عَلَم و نکره‌ی مقصوده مضموم خوانده می‌شدند و می‌گفتیم: مبنی بر ضمّه هستند. اما در تعبیری مثل: «یا تَلْمِیْذَانِ اجْلِسَا عِنْدَنَا». "تلمیذان" مفرد نکره‌ی مقصوده است ولی مبنی بر ضمّه نیست بلکه مبنی بر علامت رفع (یعنی: "ا") است. از این رو می‌گویند: «إِذَا كَانَ الْمُنَادَى مُفْرَدًا أَوْ نَكْرَةً مَقْصُودَةً يُبْنَى عَلَى مَا يُرْفَعُ بِهِ، فِي مَحَلِّ نَصْبٍ».

نمودار اقسام منادی'



خلاصه درس

□ المنادی هو المنصوب المطلوب إقباله بحرف نائِبٍ منابٍ "أدعو". وإذا كان مفرداً أو نكراً مقصوداً يُبنى على ما يُرفعُ به، في محلِّ نصبٍ.

❦❦❦

درس بعدی به معرفی حال که یکی از پرکاربردترین منصوبات است اختصاص دارد.

❦❦❦

هم‌اندیشی و مباحثه

- عبارت «یا مسلمون» در کدام یک از اقسام منادی قرار می‌گیرد؟ عبارت «یا زیدان» چگونه؟

تمرین

۱- کلمات زیر را اعراب گذاری کنید و مشخص نمایید از کدام اقسام منادی هستند؟

الف. یا حَتَّان، یا مَنَّان:

ب. یا جعفر:

ج. یا جواد الأئمة:

۲- عبارت ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا كِتَابَ﴾^۱ را ترکیب و ترجمه کنید.

۱. مریم (۱۹): آیه‌ی ۱۲.

درس هفدهم: حال

در این درس یکی از پرکاربردترین عناوین اسم‌های منصوب، یعنی: حال، را تعریف می‌کنیم و در این بین با اصطلاح ذوالحال نیز آشنا می‌شویم. همچنین اقسام حال و عوامل نصب دهنده‌ی آن را شناسایی خواهیم کرد.

تعریف حال

به جمله‌های زیر توجه کنید:

الف. ذهب زيدٌ راکباً.

ب. أدبٌ ولدك صغيراً.

با آمدن کلمات "راکباً" و "صغیراً" چه نکته‌ای برای شنونده‌ی این جملات آشکار می‌شود؟ روشن است که با آمدن این دو کلمه در جمله‌های (الف) و (ب) شنونده مطلع می‌شود؛ زید (فاعل "ذهب") در حالی که سواره بود رفت، و فرزندت (مفعول به "أدب") را در حالی که کودک است تربیت کن.

بنابراین "راکباً" و "صغیراً" اسم‌های منصوبی هستند که برای بیان هیئت فاعل یا مفعول به استعمال شده‌اند. این کلمات را *حال* می‌نامیم: «الحالُ هو المنصوبُ المَبَيَّنُ هیئَةَ الفاعلِ أو المفعولِ به»، و به آن فاعل یا مفعول به که توسط حال، هیئت‌شان تبیین می‌شود، *ذوالحال* می‌گوییم.

بنابراین در جمله‌ای مثل ﴿خَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا﴾^۱، "خائفاً" حال است، و ذوالحال ضمیر فاعلی مستتر در فعل "خرج". همچنین در جمله‌ی ﴿تَرَكُوكَ قَائِمًا﴾^۲، "قائماً" حال است و ذوالحال ضمیر منصوبی "ك" که مفعول به است برای "ترکوا".

اما گاهی ذوالحال حقیقتاً فاعل یا مفعول به نیست. به این مثال توجه کنید:

- لا تذهب في الليل مُظْلِماً.

در این جمله "مُظْلِماً" هیئت "اللیل" را بیان می‌کند، اما "اللیل" نه فاعل است و نه مفعول به. الا اینکه چون جار و مجرور در حکم مفعول به است آن را مفعول به حکمی می‌نامیم و از این رو تعریفی که از حال ارائه دادیم دربرگیرنده‌ی این گونه مثال‌ها نیز می‌شود. همچنین است: ﴿اتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾^۳. در این عبارت "حنيفاً" (به معنای راستین و استوار) هیئت "ابراهیم" را بیان می‌کند. اما "ابرهیم" نه فاعل است و نه مفعول به حقیقی. در عین حال، با کلمه‌ی "ملة" (به معنای آیین) ترکیبی اضافی به وجود آورده و "ملة" مفعول به است و وضعیت معنایی کلمه‌ی "ابراهیم" به گونه‌ای است که می‌توان گفت: «اتَّبِعُوا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»، بنابراین "ابراهیم" نیز در حکم مفعول به است و ذوالحال قلمداد می‌شود.

نکته:

در تمام مثال‌های این درس ذوالحال معرفه است، اما ذوالحال می‌تواند نکره نیز باشد، که در این صورت حال بر ذوالحال مقدم خواهد شد، مانند: «جاء راكباً رجلاً».

۱. القصص (۲۸): آیه ۲۱: ﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ

فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ * فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا...﴾.

۲. الجمعة (۶۲): آیه ۱۱: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾.

۳. آل عمران (۳): آیه ۹۵.

تقسیمات حال

در ضمن تعریف حال، دیدیم که حال به اعتبار ذو الحال به سه دسته تقسیم می‌شود:

- ۱- حالی که بیان کننده‌ی هیئت فاعل است.
 - ۲- حالی که بیان کننده‌ی هیئت مفعول به حقیقی است.
 - ۳- حالی که بیان کننده‌ی هیئت مفعول به حکمی است.
- همچنین حال را به دو دسته‌ی دیگر تقسیم می‌کنیم:
- ۱- حال ممکن است اسم مفرد (در مقابل جمله) باشد، و در این صورت غالباً نکره و مشتق خواهد بود، مانند همه‌ی مثال‌هایی که تا به اینجا ذکر شده است.
 - ۲- حال ممکن است جمله باشد. مانند: «جاء زید و هو راکب» و «جاء زید یرکب». می‌بینیم که جمله‌های «هو راکب» و «یرکب» برای بیان هیئت ذوالحال (یعنی: "زید") به کار برده شده‌اند، پس این جمله‌ها حال هستند و محلاً منصوب. از این جهت بود که در تعریف حال گفتیم: «هو المنصوب المبین...» و نگفتیم: «الحال اسم منصوب مبین...».
- علاوه بر این تقسیم‌بندی‌ها، تقسیمات دیگری نیز برای حال وجود دارد که در سطوح بالاتر با آنها آشنا خواهید شد.

عوامل نصب حال

چنانچه از مجموع مثال‌های درس روشن است فعل می‌تواند عامل حال باشد. همچنین است شبه فعل (مثل اسم فاعل و اسم مفعول)، مانند: «زید ضاحك راکباً» و «زید مضروب ماشياً». و علاوه بر اینها، ممکن است کلمه‌ای که معنای فعل را برساند عامل حال باشد، مانند: «هَذَا بَعِي شَيْخًا»^۱ که در این عبارت قرآنی کلمه "هذا" اگر چه نه فعل

۱. هود (۱۱): آیه‌ی ۷۲: ﴿قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾.

۱۱۸ □ درسنامهٔ نحو

است و نه شبه فعل اما چون معنای فعل «أُشِيرُ إِلَيْهِ» را به ذهن می‌رساند توانسته است "شیخاً" را به عنوان حال منصوب کند.

خلاصه درس

□ الحال هو المنصوب المبيّن هيئته الفاعل أو المفعول به، نحو: ﴿خَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا﴾ و ﴿تَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ و ﴿اتَّبَعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾ و يعمل فيه الفعل أو شبهه أو معناه، نحو: ﴿هَذَا بَعْلِي شَيْخًا﴾.

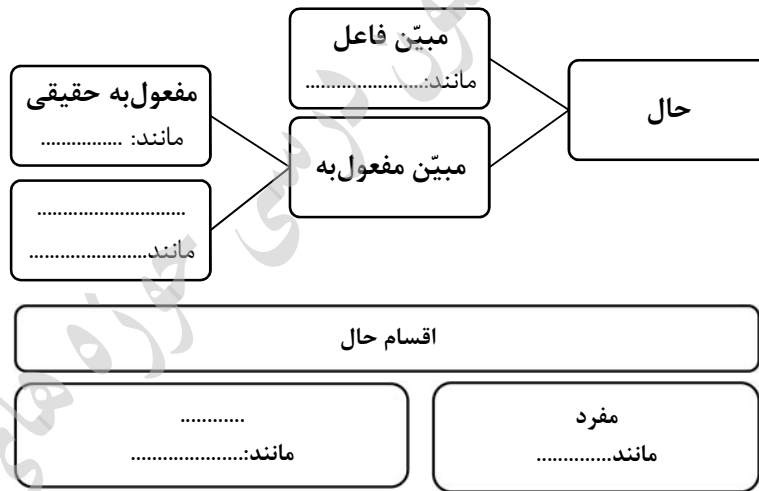
﴿﴾

در درس بعدی با یکی دیگر از عناوین اسم‌های منصوب، یعنی: تمییز، آشنا خواهیم شد.

﴿﴾

هم‌اندیشی و مباحثه

- با توجه به آنچه در مورد عبارت «اتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» گفته شد، آیا می‌توان در جمله‌ی «أَدَّبُ وَلَدَكَ صَغِيرًا»، «صَغِيرًا» را حال برای ضمیر «كَ» بدانیم؟
- دو نمودار زیر را که برای بیان بعضی از تقسیمات حال تنظیم شده است، کامل کنید:



تمرین

- ۱- حال، ذو الحال و عامل آن را در جملات زیر تعیین کنید:
 - الف. «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»!
 - ب. از دَحَمَ النَّاسُ يَبْكُونَ.
- ۲- جمله‌ی «آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»^۲ را ترکیب کنید. (آتی فلاناً شیئاً: چیزی را به کسی عطا کرد. الصبی: کودک)

۱. النساء (۴): آیه‌ی ۲۸.

۲. مریم (۱۹): آیه‌ی ۱۲.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

درس هجدهم: تمییز

درس حاضر به معرفی تمییز اختصاص دارد. در ضمن تعریف تمییز با اقسام آن نیز آشنا می‌شویم و عواملی که خواهان نصب تمییز می‌شوند را شناسایی می‌کنیم.

تعریف تمییز

به این مثال‌ها توجه کنید:

الف. اشتریتُ عشرینَ کتاباً.

ب. اشتهَرَ زیدٌ صدقاً.

”کتاباً“ و ”صدقاً“ در این دو جمله تمییز هستند. برای روشن شدن اصطلاح تمییز لازم است تأمل کنیم و ببینیم با آمدن ”کتاباً“ و ”صدقاً“ چه نکته‌ای برای شنونده‌ی این جمله‌ها آشکار می‌شود؟

اگر در جمله‌ی (الف) فقط می‌گفتیم: «اشتریتُ عشرینَ» این سؤال مطرح می‌شد که بیست عدد از چه چیزی خریده‌ای؟ یعنی: مقصودمان از لفظ ”عشرین“ مبهم باقی می‌ماند. با آوردن لفظ ”کتاباً“ این ابهام از بین می‌رود. بنابراین ابهامی که در لفظ ”عشرین“ وجود دارد خواهان تمییز شده و کلمه‌ی ”کتاباً“ را منصوب کرده است.

اما در جمله‌ی (ب) هیچ کدام از کلمات به تنهایی مبهم نیستند؛ «اشتهَرَ زیدٌ» یعنی: زید شهره شد. این جمله هیچ ایرادی ندارد، مگر آنکه فرض شده باشد منظور گوینده‌ی آن صرفاً بیان شهره شدن زید نبوده است، بلکه منظور وی شهره شدن راستگویی زید بوده است. از این

رو باید می‌گفت: «اشتهر صدقُ زید»، ولی با گفتن «اشتهر زید» مقصود خود را در هاله‌ای از ابهام قرار داده^۱ و برای خارج شدن از این ابهام کلمه‌ی «صدقاً» آمده است. به بیان دیگر، فعل «اشتهر» باید کلمه‌ی «صدقاً» را به عنوان فاعل رفع می‌داد، اما «زید» فاعل شده است و از این رو برای رفع این ابهام خواهان تمییز شده و کلمه‌ی «صدقاً» را منصوب می‌کند.

از این توضیح روشن شد؛ تمییز اسم منصوبی است که ابهام زدایی می‌کند؛ یا ابهام موجود در کلمات مبهم (ذوات مبهمه) را بر طرف می‌کند و یا ابهام موجود در اسنادهای مبهم (نسب مبهمه) را از بین می‌برد: «التمييزُ اسمٌ منصوبٌ مفسَّرٌ لما أُنبهَم من الذوات والنسب».

بنابراین تمییز به دو قسم عمده تقسیم می‌شود:

۱- تمییز ذات که رافع ابهام از کلمات مبهم است.

۲- تمییز نسبت که رافع ابهام از اسنادهای مبهم است.

اقسام تمییز ذات

تمییز ذات را می‌توان به دو قسمت عمده‌ی زیر تقسیم نمود:

۱- تمییز/عداد، هر عددی نیازمند آن است که معدود داشته باشد؛ هنگامی که عدد یازده یا بیست یا هر عدد دیگری را به زبان می‌آوریم، لازم است معلوم شود که یازده عدد چه؟ بیست عدد چه؟ در زبان عربی معدودِ عدد «أَحَدَ عَشَرَ» (یازده) تا «تِسْعَةً وَتِسْعُونَ» (نودونُه) منصوب است و از جمله اقسام تمییز ذات به حساب می‌آید، مانند: «اشتریتُ عشرين كتاباً» و ﴿رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا﴾^۲.

اما تمییز/عداد همیشه منصوب نیست؛ تمییز عدد «ثلاثة» تا «عشرة» مجرور است،

۱. گاهی متکلم بلیغ به منظور جلب توجه مخاطب یا برای تنوع در تعبیر یا اغراضی دیگر کلام خود را مبهم کرده و سپس تبیین می‌کند. یکی از روش‌های تبیین بعد از ابهام، استفاده از تمییز است.

۲. یوسف (۱۲): آیه‌ی ۴.

درس هجدهم: تمییز □ ۱۲۳

مانند: «جاء ثلاثة رجال». اعداد و تمییز آنها در زبان عربی احکام مفصّلی دارند که در سطوح بالاتر با آنها آشنا می‌شوید.

۲- تمییز مقادیر (واحد‌های اندازه‌گیری)، برای اندازه‌گیری اشیاء گاهی وزن آنها را لحاظ می‌کنیم و گاهی حجم یا مساحت آنها را. در زبان عربی همه‌ی انواع واحد‌های اندازه‌گیری نیازمند تمییز هستند، مانند: «ما أملك شبراً أرضاً» (شبر: یک وجب)، «اشتریت صاعاً شعيراً» (صاع: یک پیمانه) و «عندي مَدَان قَمْحاً» (مُد: واحد وزن جامدات [تقریباً ۷۵۰ گرم]).

اقسام تمییز نسبت

دوباره به مثال «اشتهر زيدٌ صدقاً» توجه کنید!

می‌توانیم فرض کنیم؛ این جمله قبلاً به صورت «اشتهر صدقٌ زيدٌ» بوده است، اما گوینده، لفظ "صدق" را حذف کرده و به جای آن "زيد" را فاعل قرار داده است، سپس برای آنکه منظور خود را برساند لفظ "صدق" را دوباره به جمله برگردانده است، اما این بار به عنوان تمییز. شبیه این فرض در جمله‌ی «حَصَدْنَا الْأَرْضَ قَمْحاً» نیز قابل تطبیق است. می‌توان فرض کرد؛ این جمله در اصل به صورت «حصدنا قَمْحَ الْأَرْضِ» بوده است، اما مفعول به اصلی (یعنی: کلمه‌ی "قَمْح") حذف شده و "الأرض" مفعول به شده است، سپس برای آنکه منظور گوینده روشن شود، کلمه‌ی "قَمْح" با عنوان تمییز به جمله باز گشته است. به این نوع از تمییز نسبت، تمییز منقول می‌گویند که در مقابل آن تمییز غیر منقول است. در کتابهای بعدی با تمییز غیر منقول آشنا می‌شویم.

عوامل نصب تمییز

عامل نصب تمییز ذات، همان ذات مبهم است. با این توضیح که ذات مبهم (یعنی: اعداد و مقادیر) خواهان تمییز و رفع ابهام هستند و از این رو در کلمه‌ای که ابهام آنها را برطرف می‌کند، عمل کرده و آن را منصوب می‌کنند.

اما عامل نصب تمییز نسبت، فعل است^۱. با این توضیح که فعل چون در اسنادش به فاعل یا در نسبتی که با مفعول به برقرار کرده است، ابهام دارد و نتوانسته است مقصود اصلی گوینده را برساند، از این جهت خواهان تمییز و رفع ابهام است و در کلمه‌ای که این ابهام را برطرف می‌کند، عمل کرده و آن را منصوب می‌کند.



خلاصه درس
 □ التَّمْيِيزُ اسْمٌ مَنْصُوبٌ مَفْسَّرٌ لَمَّا اُنْبَهَمَ مِنَ الذَّوَاتِ وَ النِّسَبِ. وَ الْعَامِلُ فِيهِ مَا قَبْلَهُ مِنَ الْمُبْهَمَاتِ الْمَفْتَقِرَةِ اِلَيْهِ.

﴿﴾

درس بعدی به معرفی مستثنی بـ "إِلَّا" اختصاص دارد.

﴿﴾

۱. همچنین است شبه فعل در جملاتی مانند: «الْبَيْتُ مُشْتَعِلٌ نَارًا» و معنای فعلی «تَعَجَّبُ» در جملاتی مانند: «يَا لَزِيْدٍ عِلْمًا».

هم‌اندیشی و مباحثه

- با توجه به مثال‌های متن درسی، چند نوع تمییز منقول می‌شناسید؟

تمرین

- ۱- نوع تمییز و عامل آن را در جملات زیر تعیین کنید:
الف. ﴿فَجَرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا﴾! (فَجَرَّ يُفَجِّرُ تَفْجِيرًا: حفر کرد، کند. عُيُون ج عُيُن:
چشمه‌ی آب)
ب. ﴿تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا﴾^۲. (تَمَّ - تماماً: کامل شد، تکمیل شد)
ج. شَرِبْنَا رَطْلًا عَسَلًا. (رَطْل: معادل ۲ کیلو و ۵۶۶ گرم)
د. قَرَأْتُ حَمْسِينَ كِتَابًا (خمسون / خمسين: پنجاه)
۲- جملات بالا را ترکیب و ترجمه نمایید.

۱. القمر (۵۴): آیه‌ی ۱۲.

۲. الأنعام (۶): آیه‌ی ۱۱۵.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

درس نوزدهم: مستثنی بـ "إِلَّا"

در این درس با مستثنی بـ "إِلَّا"، به عنوان آخرین عنوان منصوبی کتاب حاضر، آشنا می‌شویم. چنانچه خواهیم دید؛ مستثنی تنها در برخی موارد، عنوانی اعرابی تلقی می‌شود. بنابراین مهمترین مسأله‌ی درس حاضر شناسایی مواردی است که در آن مستثنی عنوان اعرابی داشته و از این جهت منصوب باشد.

تعریف مستثنی بـ "إِلَّا"

تشخیص مستثنی بـ "إِلَّا" کار ساده‌ای است؛ زیرا پس از حرف "إِلَّا"ی استثنائیه می‌آید و از این رو به محض مشاهده‌ی "إِلَّا" می‌توان مستثنی را تشخیص داد. به همین دلیل در تعریف آن نیز مطلب خاص و پیچیده‌ای گفته نمی‌شود: «المستثنی بـ "إِلَّا" هو ما خَرَجَ بـ "إِلَّا" مِنْ حَكْمٍ مَا قَبْلَهَا». بنابراین هر اسمی که بعد از "إِلَّا" قرار بگیرد تا از حکم ما قبل "إِلَّا" خارج شود مستثنی بـ "إِلَّا" خواهد بود، مانند "رجلاً" و "زیداً" در جمله‌های زیر:

الف. ذهب القومُ إِلَّا رجلاً.

ب. ماجاء أحدٌ إِلَّا زیداً.

روشن است که "رجلاً" و "زیداً" مستثنی هستند؛ زیرا بعد از "إِلَّا" واقع شده‌اند تا از حکم ما قبل "إِلَّا" (رفتن و آمدن) خارج شوند.

نکته:

در دو جمله‌ی بالا کلمات "القوم" و "أحد" مستثنی‌منه نامیده می‌شوند؛ زیرا معنایی عام

را می‌رسانند که شامل "رجل" و "زید" هم می‌شد، اما "رجل" و "زید" را با "إلا" خارج کردیم. نکته‌ی قابل توجه آن است که آمدن مستثنی منه پیش از "إلا"ی استثنائیه ضرورت ندارد. برخی جملات مثل «ما رأيتُ إلا جعفرًا» فاقد مستثنی منه است.

عامل و اعراب مستثنی بـ "إلا"

در جمله‌ی «ذهب القومُ إلا رجلاً» و «ما جاء أحدٌ إلا زیداً» مستثنی بـ "إلا" منصوب است و عامل نصب آن حرف "إلا" می‌باشد؛ زیرا حرف "إلا" معنای «استثنیْتُ» را می‌رساند و از این جهت مستثنی را به عنوان مفعول به منصوب می‌کند.

اما "إلا" همیشه نمی‌تواند مانند «استثنیْتُ» عمل کند؛ در جمله‌ی «ما رأيتُ إلا جعفرًا»، عامل نصب "جعفرًا" فعل «رأيتُ» است که خواهان مفعول به بوده و دیگر مجالی به عمل کردن "إلا" نمی‌دهد.

نحویون برای نشان دادن مواضعی که در آن "إلا" عمل می‌کند، تقسیم‌بندی‌هایی برای استثناء در نظر گرفته‌اند که عمده‌ی آن از قرار زیر است:

الف. مستثنی منه در جمله مذکور باشد (استثناء تام). در این صورت دو حالت برای آن جمله قابل تصور است:

۱- جمله مثبت (موجب) باشد. مانند: «ذهب القومُ إلا رجلاً» و «أكرم العلماء إلا بکرًا».

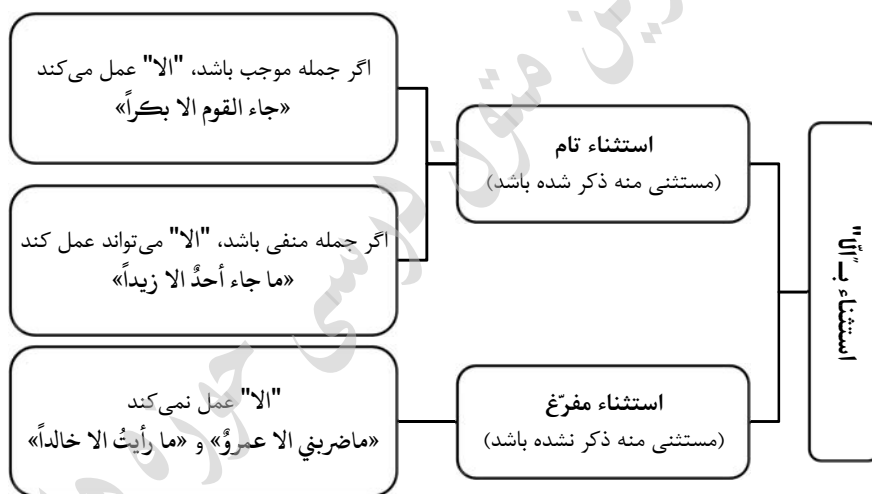
۲- جمله منفی باشد. مانند: «ما جاء أحدٌ إلا زیداً» و «لا تضربُ أحداً إلا العدو».

در هر دو صورت "إلا" عمل کرده و مستثنی را نصب داده است. با این تفاوت که در صورت نخست عمل کردن "إلا" واجب است و در صورت دوم جایز (یعنی: می‌توان اعراب دیگری نیز برای مستثنی در نظر گرفت که در آینده با آن آشنا می‌شوید).

ب. جمله فاقد مستثنی منه باشد (استثناء مُفْرَغ)، مانند: «ما جاء إلا زیداً». «ما رأيتُ إلا جعفرًا»، «لا تضربُ إلا العدو» و «ما زیدٌ إلا كاتبٌ».

درس نوزدهم: مستثنی بـ "إِلَّا" □ ۱۲۹

در این صورت "إِلَّا" عمل نمی‌کند و عاملی که قبل از آن وجود دارد مستثنی را به عنوان معمول خود گرفته و به آن اعراب می‌دهد.



دو نکته:

۱- غیر از "إِلَّا" ادوات دیگری نیز برای استثناء وجود دارد، مانند: "غیر"، "سوی"، "خلا"، "حاشا" و "عدا". با احکام و اعراب مستثنی و شرایط آنها در کتابهای بعدی آشنا خواهید شد.

۲- گاهی ممکن است جمله به عنوان مستثنی بیاید، مانند: «لَا يُفْتُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»^۱! در این عبارت شریفه، استثناء مفرغ است و "إِلَّا" عمل نمی‌کند، اما جمله «وَهُمْ كَارِهُونَ» از آنجا که جمله‌ی حالیه است محلاً منصوب می‌باشد. با توجه به همین نکته در تعریف مستثنی بـ "إِلَّا" گفتیم: «هو ما خرج بـ "إِلَّا" ...» و نگفتیم: «هو اسمٌ خرج بـ "إِلَّا" ...».

۱. التوبة (۹): آیه‌ی ۵۴.

خلاصه درس

□ المستثنى بـ "إلا" هو ما حَرَجَ بـ "إلا" مِنْ حَكْمٍ مَا قَبْلَهَا وَهُوَ مَنْصُوبٌ عَلَى الْإِسْتِثْنَاءِ إِذَا كَانَ الْكَلَامُ تَامًا مُوجِبًا، نَحْوُ ﴿تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ﴾^۱، وَإِنْ كَانَ تَامًا غَيْرَ مُوجِبٍ فَجَازَ فِيهِ النَّصْبُ عَلَى الْإِسْتِثْنَاءِ [التَّبَعِيَّةُ]، نَحْوُ ﴿مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ﴾^۲ وَقُرِّءَ بِالنَّصْبِ أَيْضًا.

﴿﴾

فصل منصوبات به پایان رسید. در فصل بعدی با عناوین مجروری اسم و عوامل جر آشنا می‌شویم.

﴿﴾

۱. البقرة (۲): آیهی ۸۳: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ﴾.
۲. النساء (۴): آیهی ۶۶: ﴿وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ...﴾.

هم‌اندیشی و مباحثه

- با توجه به تعریف استثناء، چرا جمله‌ی «جاء زيدٌ إلاً بكرةً» غلط است؟

تمرین

۱- نوع استثناء در جملات زیر را تعیین کرده و ترکیب کنید:

الف. ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾!

ب. لا تَخَفُ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ.

۲- اعراب مستثنی در عبارات زیر چیست؟

الف. جَلَسَ الْقَوْمُ إِلَّا الْأَطْفَالَ.

ب. مَا حَضَرَ الطَّلَابَ إِلَّا إِبْرَاهِيمَ.

ج. مَا قَرَأَ الْقُرْآنَ إِلَّا الْمُصْطَفَى.

تطبیق

- در آیات ۶ تا ۱۶ سوره‌ی نبأ، چند مفعول به وجود دارد؟
- در آیات ۲۵، ۳۰ و ۳۸ سوره‌ی نبأ، چه نوع استثنائی رخ داده است؟
- در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی نبأ، کلمات "لابثین" و "أحقابا" چه نقشی دارند؟
- در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی نبأ، کلمه‌ی "كذّابا" چه نقشی دارد؟

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیة

فصل سوم اسم‌های مجرور و عوامل جرّ

پس از شناسایی مرفوعات و منصوبات، اینک با آخرین قسم از عناوین اعرابی اسم، یعنی: مجرورات، آشنا می‌شویم.

فصل حاضر تنها در دو درس تنظیم شده است؛ زیرا اسم‌هایی که اصالتاً مجرور می‌شوند تنها دو قسم‌اند: مجرور به حرف جرّ، و مجرور به اضافه (مضاف‌الیه).

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

درس بیستم: مجرور به حرف جرّ

درس حاضر به معرفی جارّ و مجرور اختصاص دارد. مهمترین مسأله در این درس، آشنایی با معانی برخی از پرکاربردترین حروف جارّه است.

جارّ و مجرور

در خلال مباحث گذشته بارها از جارّ و مجرور سخن گفتیم. دانستیم که اولاً حروف جرّ (مانند دیگر حروف) برای ایجاد ارتباط میان کلمات به کار می‌روند. و ثانیاً جارّ و مجرور در حکم مفعول به است و حتماً به عاملی مثل فعل یا شبه فعل، تعلق و بستگی دارد. در واقع حروف جرّ از سویی عامل و خواهان مجرور شدن اسم مابعدشان هستند و از سوی دیگر باید اسم ما بعد خود را با عامل دیگری مرتبط سازند که به آن عامل، متعلق جارّ و مجرور می‌گویند.

بنابراین در جمله «ذهبْتُ من البصرة إلى الكوفة»، «ذهبْتُ» عامل برای جارّ و مجرورها است و هرکدام از حروف جارّه، عامل جرّ اسم ما بعد خود می‌باشند:

$\text{ذهبْتُ} \leftarrow \text{إلى} \leftarrow \text{الكوفة}$ <p>عامل عامل معمول</p> <p>معمول</p>	$\text{ذهبْتُ} \leftarrow \text{من} \leftarrow \text{البصرة}$ <p>عامل عامل معمول</p> <p>معمول</p>
--	---

با توجه به کارکرد معنایی حروف جارّه ضروری است با معنایی که این حروف در ارتباط بین عامل و مجرور خود پدید می‌آورند آشنا شویم.

معانی حروف جرّ

در زبان عربی هفده حرف، به عنوان حروف جازه شناسایی شده‌اند که در این بیت آمده است:

باء تاء كاف لام واو منذ مذ خلا

رُبَّ حاشا مِنْ عدا في عن على حتى إلى

در اینجا با پر بسامدترین معانی برخی از این حروف آشنا می‌شویم. قبل از ورود به بحث لازم به ذکر است که اغلب حروف عربی و فارسی را نمی‌شود با یکدیگر تطبیق داد به همین خاطر نمی‌گوییم: "من" معادل "از" در فارسی است، بلکه معنایی که در عربی برای آن به کار می‌رود را متذکر می‌شویم. همچنین باید در نظر داشته باشیم که معنای هر حرفی را مطابق با کلماتی که در پس و پیش آن می‌آید و همچنین به تناسب قرائن مشخص می‌کنیم، نه اینکه حرف به تنهایی قابلیت انتقال چنان معنایی را داشته باشد.

حرف باء جازه: الصاق، تعدیه و استعانت.

الف. أمسكتُ بزید - مسحتُ برأسي - مررتُ بیکرٍ.

در این جملات، از حرف باء معنای پیوستن و چسبیدن فهمیده می‌شود و از این رو می‌گویند: باء در این جملات معنای *الصاق* (چسباندن و پیوستن) می‌دهد.

ب. ذهبْتُ بزید - أسرى اللهُ بعبيده.

در این جملات از حرف باء معنای تعدیه فهمیده می‌شود؛ زیرا "ذهب" (رفت) و "أسرى" (شبانۀ سفر کرد) فعل لازم‌اند و نمی‌توانند مفعول به بگیرند، اما با آمدن باء جاره معنای آنها شبیه فعل متعدی (أذهبَه [او را بُرد] و سیرَه ليلاً [شبانۀ او را به سفر فرستاد]) می‌شود.

ج. كتبتُ بالقلم - بدأتُ عملي باسمِ الله.

در این جمله‌ها از حرف باء معنای *استعانت* فهمیده می‌شود.

حرف لام جازه: ملکیت، اختصاص و سببیت.

درس بیستم: مجرور به حرف جرّ □ ۱۳۷

الف. الدارُ لزيدٍ - الأرضُ لله.

از حرف لام در این جملات معنای ملکیت فهمیده می‌شود.

ب. الحمد لله - الصبّاحة لبني هاشم.

در اینجا نمی‌توان از ملکیت سخن گفت؛ زیرا "صبّاحة" (خوش رویی) یا "حمد" (ستایش) چیزی نیستند که قابل ملکیت باشند، بلکه مقصود از لام در این جملات استحقاق و اختصاص است.

ج. ضربتُ زيدا للتأديب - فررتُ للخوف.

در این جملات از حرف لام، تعلیل و سببیت فهمیده می‌شود.

حرف "مِن" جاره: ابتداء، تبعیض، تبیین.

الف. خرجتُ من المدينة - بكيثُ من الصباح - عَجِبْتُ من كلامك.

با معنای ابتداء که از حرف "مِن" فهمیده می‌شود پیش از این آشنا شدیم، اما گاهی "مِن" نه برای ابتدای مکانی یا زمانی بلکه برای ابتداء و منشأ یک کار یا پدیده (حدث) به کار می‌رود، چنانچه در جمله‌ی «عَجِبْتُ من كلامك» می‌بینیم.

ب. انفقُ من أموالك.

"مِن" در این جمله معنای "بعض" می‌دهد و از این رو آن را "مِن" تبعیض نامیده‌اند.

ج. اشتریتُ خاتماً من الحديد.

در این جمله، اسمی که بعد از حرف "مِن" آمده است جنس "خاتم" را بیان می‌کند و از

این رو به آن "مِن" بیان جنس یا "مِن" تبیین می‌گویند.

حرف "في" جاره: ظرفیت.

- سِرْتُ في النهار - زيدٌ في المسجد - ﴿في القِصَصِ حَيَاةٌ﴾!

در این جمله‌ها حرف "فی" به معنای ظرفیت است، با این تفاوت که در جمله‌ی نخست ظرفیت زمانی و در جمله‌ی دوم ظرفیت مکانی است، اما در جمله‌ی سوم این طور فرض شده است که قصاص ظرف است و زندگی و حیاتی در آن قرار دارد. به این نوع ظرفیت، ظرفیت مجازی می‌گویند.

حرف "عن" جازه: مجاوزه

- رَحَلْنَا عَنِ الْوَطَنِ - أَخَذْنَا الْعِلْمَ عَنِ زَيْدٍ.

حرف "عن" در جمله‌ی اول معنای مجاوزه (گذشتن و فراتر رفتن) را به ذهن می‌آورد، و در جمله دوم نیز مجاوزه‌ی مجازی فهمیده می‌شود؛ زیرا در این جمله فرض شده است که علم چیزی است که از زید گرفته‌ایم، به این معنا که علم از وی فراتر رفته و به ما رسیده است.

حرف "علی" جازه: استعلاء

- صَعِدَ عَلَيَّ الْمَنْبِرُ - عَلِيٌّ زَيْدٌ دَيْنٌ.

در جمله‌ی اول حرف "علی" معنای استعلاء (بالا آمدن و برجیزی بودن) را به ذهن می‌رساند. در جمله‌ی دوم نیز معنای استعلاء وجود دارد اما استعلاء مجازی؛ زیرا بدهکاری چیزی نیست که بتواند روی "زید" قرار بگیرد بلکه مجازاً آن را شیئی فرض کرده‌ایم که بر دوش زید قرار گرفته است.

حرف "إلی" جازه: انتهاء

- ذَهَبْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ - صُمْتُ إِلَى اللَّيْلِ - جِئْتُ إِلَى زَيْدٍ.

در این جملات از حرف "إلی" معنای انتهاء فهمیده می‌شود؛ در جمله‌ی نخست انتهای مکانی، در جمله‌ی دوم انتهای زمانی و در جمله‌ی سوم "مَجِيء" (آمدن) به شخصی به نام "زید" منتهی می‌شود. بنابراین در جمله‌ی سوم انتهاء حدث مورد نظر است.

درس بیستم: مجرور به حرف جرّ □ ۱۳۹

خلاصه درس

□ و مِن الحروفِ الحارّة الباءُ و مِن معانيها الإلصاقُ و التعديّةُ و الاستعانةُ، و اللامُ للملكية و الاختصاص و السببية، و "مِن" للإبتداء و التبيين و التبويض، و "في" للظرفية، و "عن" للمجاورة، و "على" للاستعلاء، و "إلى" للإنتهاء.

﴿﴾

در درس بعدی با دومین و آخرین عنوان مجروری، یعنی: مضاف الیه، آشنا می شویم.

﴿﴾

هم‌اندیشی و مباحثه

- آیا حروف جارّه معمول واقع می‌شوند؟

تمرین

۱- حروف جرّ در عبارات زیر برای چه معنایی به کار رفته‌اند؟

الف. «امسحوا برءوسکم»^۱!

ب. «ذهب الله بنورهم»^۲.

ج. «بك عرفتک»^۳.

د. «منهم من کلم الله»^۴.

هـ. الفصاحة لقريش.

۲- متعلّق جارّ و مجرور در عبارات بالا را معین کنید.

۱. المائدة (۵): آیهی ۶.

۲. البقرة (۲): آیهی ۱۷.

۳. الکفعمی، ابراهیم بن علی. المصباح: ص ۵۸۸. دعاء السحر لعلی بن الحسین علیه السلام رواة أبو حمزة الثمالی.

قم، انتشارات الرضی، ۱۴۰۵ق.

۴. البقرة (۲): آیهی ۲۵۳.

درس بیست و یکم: مضاف الیه

در درس حاضر با دومین عنوان مجرورات، یعنی: ترکیب اضافی، بیشتر آشنا شده و خواهیم دید هر یک از مضاف و مضاف الیه در حالت اضافه چه احکامی دارند. همچنین از اقسام اضافه و کارکردهای معنایی آن‌ها سخن خواهیم گفت.

تعریف اضافه

در درس سوم، ضمن بحث از معنای جمله، با عنوان ترکیب ناقص آشنا شدیم، ترکیبی که در آن، کلمات کنار هم قرار می‌گیرند، بدون آنکه حکم و اسنادی تامّ میان آنها دیده شود. چنانچه در خلال درس‌های پیشین مشاهده شد؛ یکی از شایع‌ترین این ترکیب‌ها ترکیب اضافی است. در ترکیب اضافی دو کلمه به هم گرایش پیدا می‌کنند به طوری که مانند یک کلمه‌ی واحد می‌شوند و از این رو تنوین از جزء اول (مضاف) حذف می‌شود. مانند:

ولّد + الرجل ← ولّد الرجل

کتاب + الولد ← کتاب الولد

کتاب + ولّد + الرجل ← کتاب ولّد الرجل

اما به چه منظوری کلمات را به هم می‌چسبانیم؟

نحویون مهم‌ترین غرض از اضافه کردن کلمات به یکدیگر را کسب تعریف یا کسب تخصیص می‌دانند. به این بیان که اگر جزء دوم (مضاف الیه) معرفه باشد، مضاف نیز معرفه می‌شود، مانند: "ولد الرجل"، "کتاب الولد" و "کتاب ولّد الرجل". اما اگر جزء دوم (مضاف الیه) نکره باشد، مضاف تخصیص پیدا می‌کند، یعنی: دایره‌ی دلالتی آن تنگ‌تر می‌شود، مانند:

”ولد رجلٍ“، ”كتاب ولدٍ“ و ”كتاب ولد رجلٍ“.

به این ترتیب می‌توان اضافه را اینگونه تعریف کرد: «الإضافة إمالة النكرة إلى المعرفة لتفيد تعريفها أو إمالة النكرة إلى نكرة أخرى لتفيد تخصيصها».

اعراب مضاف و مضاف اليه

مضاف/اليه همواره مجرور است؛ همین که دو کلمه را به هم اضافه می‌کنیم این اضافه شدن، خواهان مجرور شدن مضاف اليه می‌شود.

هر چند مضاف اليه همیشه مجرور است اما مضاف می‌تواند بسته به اقتضای عوامل، مرفوع یا منصوب و یا مجرور باشد، مانند: «هذا كتابُ الولدِ»، «اشتريتُ كتابَ الولدِ» و «رأيتُ صورةً في كتابِ الولدِ».

بنابراین مضاف در جمله‌های بالا، به ترتیب، خبر، مفعول به و مجرور به حرف جرّ است، اما مضاف اليه در همه‌ی این موارد مجرور به اضافه می‌باشد.

تبصره:

کلماتی مثل ”کتابانِ - کتابين“ و ”معلّمونَ - معلّمينَ“ هنگامی که مضاف واقع می‌شوند، نون آخر آنها که نون عوض/از تنوین و حرکت نام دارد^۱ حذف می‌شود، مانند: «هذا كتابا زيدٍ»، «اشتريتُ كتابي زيدٍ»، «رأيتُ شيئاً في كتابي زيدٍ»، «أولاءِ معلّمو زيدٍ»، «رأيتُ معلّمي زيدٍ» و «مررتُ بمعلّمي زيدٍ».

۱. این نون هرچند در مضاف حذف می‌شود اما همراه با ”ال“ می‌ماند، مانند: «جاء المعلّمونَ»، «رأيتُ المعلّمينَ» و «مررتُ بالمعلّمينَ».

اقسام اضافه

در یک تقسیم بندی کلی اضافه را به دو قسمت زیر تقسیم می‌کنند:

۱- *اضافه‌ی معنوی (اضافه‌ی حقیقی)*: در این نوع از اضافه، میان مضاف و مضاف‌الیه معنای یکی از حروف جرّ (لام ملکیت یا اختصاص، "من" بیان جنس و یا "فی") فهمیده می‌شود، مانند: «هذا کتابُ الولدِ»، «اشتریتُ لحامَ الفرسِ»، «هذا بابُ خشبٍ»، «اشتریتُ خاتمَ حدیدٍ»، «درستُ درّسَ المساءِ^۱» و «صلّیتُ صلاةَ اللیلِ».

۲- *اضافه لفظی*: در اینگونه از اضافه معنای حروف جاره فهمیده نمی‌شود. مانند: «هذا ضاربٌ زیدٍ»؛ در تعبیر "ضاربٌ زیدٍ" هیچ یک از معانی حروف جرّ (لام، "من" و "فی") فهمیده نمی‌شود، بلکه این عبارت در واقع چنین بوده است: «هذا ضاربٌ زیداً»، یعنی: کلمه‌ی "زید" مفعول به برای "ضارب" بوده، ولی برای آنکه راحت‌تر ادا شود "ضارب" را به معمول خود اضافه کرده‌ایم. بنابراین هرگاه اسم فاعل^۲ را به مفعول به آن اضافه کنیم، اضافه‌ی لفظی پدید می‌آید.

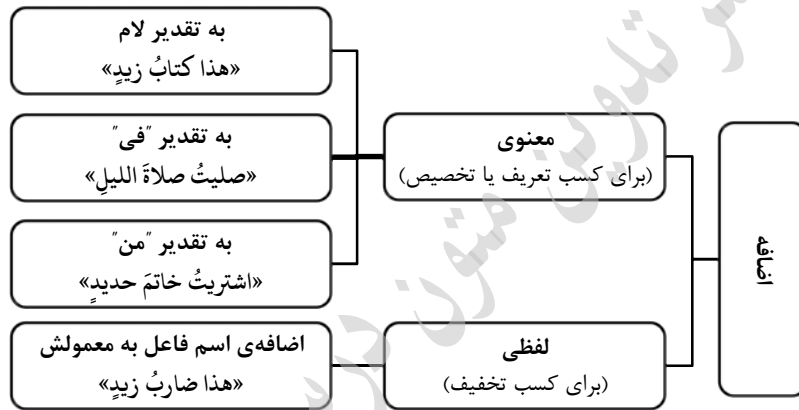
تبصره:

در اضافه‌ی لفظی نه کسب تعریف رخ می‌دهد و نه کسب تخصیص بلکه فایده‌ی این نوع از اضافه صرفاً تخفیف (راحت‌تر ادا کردن عبارت) است. از این رو در تعریف اضافه، همان اضافه‌ی معنوی را تعریف می‌کنند و اضافه‌ی لفظی را اضافه‌ای حقیقی نمی‌دانند.

۱. "درس" در این جمله، و "صلاة" در جمله‌ی بعدی مفعول مطلق نوعی هستند.

۲. اسم مفعول و صفت مشبیه نیز می‌توانند به معمول خود اضافه شوند و اضافه‌ی لفظی پدید بیاورند.

در کتابهای بعدی با این نوع اضافه بیشتر آشنا خواهیم شد.



نکته:

برخی کلمات قابلیت اضافه شدن به جملات را دارند و در این صورت جمله، مضاف الیه می‌شود، مانند: ﴿هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ﴾^۱. در این موارد برای ترجمه‌ی جمله‌ی مضاف الیه، آن را به مصدر تأویل می‌کنیم و یا از حرف ربط "که" استفاده می‌کنیم. بنابراین ترجمه‌ی آیه‌ی شریفه این چنین می‌شود: «این روز سخن نگفتن آنهاست» یا «این روزی است که سخن نمی‌گویند».

خلاصه درس

□ الإضافة إمالة النكرة إلى المعرفة لتفيد تعريفها أو إلى نكرة أخرى لتفيد تخصيصها. و تسمى بالإضافة المعنوية، نحو: ﴿قَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيَّ مَجْوَاطَ صَدَقَةٍ﴾^۱، ويقابله الإضافة اللفظية وهي إمالة المشتق (أعني: اسم الفاعل أو اسم المفعول أو الصفة المشبهة) إلى معمولها، نحو: ﴿إِنَّا مَرْسَلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ﴾^۲.

﴿﴾

فصل مجرورات به پایان رسید. فصل بعدی به معرفی توابع اختصاص دارد.

﴿﴾

۱. المجادلة (۵۸): آیه ۱۲. ترکیب: قَدَّمُوا: فعل امر، واو ضمیر فاعلی. بین: مفعول فیہ، مضاف. یَدَی: مضاف الیه، نون عوض از تنوین و حرکت حذف شده است، مضاف. مَجْوَاطَ: مضاف الیه، مضاف. كُمْ: مضاف الیه. صَدَقَةٌ: مفعول به.

۲. القمر (۵۴): آیه ۲۷. ترکیب: إِنَّ: حرف مشبّه بالفعل. نا: اسم إنّ [در واقع إنّنا بوده است که برای تخفیف یکی از نون‌ها حذف شده است]. مَرْسَلُو: خبر إنّ، اسم فاعل، مضاف. الناقه: مفعول به "مرسلو"، مضاف الیه به اضافه‌ی لفظیه. فِتْنَةً: مفعول له. لهم: جارّ و مجرور متعلّق به "فتنة".

هم‌اندیشی و مباحثه

- در ترکیب اضافی «امام زید» معنای چه حرف جرّی فهمیده می‌شود؟

تمرین

۱- نوع اضافه در ترکیب‌های زیر را معین کنید:

الف. ضربتُ سارقِ المالِ.

ب. زیدُ مسروقُ المالِ

ج. «إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ الْعِبَادِ»^۱.

۲- عبارات زیر را ترکیب و ترجمه کنید:

الف. «تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ»^۲. (التصفية: پالایش و پاکسازی)

ب. لَا تَأْكُلْ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ.

ج. أَنَا طَالِبُ الْعِلْمِ.

د. أَمْسَكْتُ بِلِجَامِ الْفَرَسِ.

تطبيق

■ در آیات ۳۶ تا ۴۰ سوره‌ی نبا، جار و مجرورها و متعلق آنها را معین نمایید.

■ در این آیات چند ترکیب اضافی وجود دارد؟

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱: ص ۳۵۳. باب نوادر ما يتعلّق بأبواب الوضوء، الحديث ۳: «كَمَا أَنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ تُطَهِّرُ

ذُنُوبَ الْعِبَادِ كَذَلِكَ التَّجَاسَاتُ الظَّاهِرَةُ يُطَهِّرُهَا الْمَاءُ».

۲. الأمّدى، عبد الواحد بن محمّد. غرر الحکم و دَرر الکَلِم، الحديث ۲۹۰۳. قم، انتشارات دفتر تبلیغات،

۱۳۶۶ش.

فصل چهار توابع

تا به اینجا با مهمترین عناوین مرفوعات، منصوبات و هر دو قسم مجرورها آشنا شدیم. اما برخی اسمها بدون آنکه عامل رفع یا نصب و یا جرّ مستقیماً بر آنها وارد شده باشد، اعراب رفع یا نصب و یا جرّ می‌گیرند، مانند کلمه‌ی "عالم" در جمله‌ی «جاء رجلٌ عالمٌ». نحویون کلماتی مثل "عالم" را تابع می‌نامند. به این معنا که "عالم" در اعراب رفع از کلمه‌ی "رجل" که فاعل و مرفوع است تبعیت کرده و از این رو تابع نامیده می‌شود. توابع پنج قسم‌اند: نعت، عطف بیان، بدل، تأکید و معطوف به حرف. در این فصل با این پنج قسم آشنا خواهیم شد.

زفتد تلویین متون درسی حوزه های علمیہ

درس بیست و دوم: نعت و عطف بیان

درس حاضر به معرفی دو عنوان از پنج عنوان توابع، یعنی: نعت و عطف بیان اختصاص دارد. چنانکه خواهید دید؛ این دو عنوان از نظر کارکرد معنایی، شبیه یکدیگرند و از این رو هر دو را با هم مورد بحث قرار می‌دهیم.

تعریف نعت

به این جملات دقت کنید:

- رأيتُ رجلاً جاهلاً.

- مررتُ بزيدِ العالم.

- جاء الرجلان العادلان.

- اولئك تلاميذُ مجتهدون.

در این جمله‌ها هر یک از کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده است، نقش مشخصی داشته و در یکی از عناوین مرفوعات، منصوبات و یا مجرورات قرار می‌گیرند. اما کلماتی که پس از آنها آمده‌اند نه فاعل‌اند و نه مفعول‌به و نه حال، نه مجرور به حرف جرّ و نه هیچ یک از عناوینی که تا اینجا آموخته‌ایم. این کلمات تابع کلمات ماقبل خودشان هستند و همان اعرابی را که کلمه‌ی پیشین دارد می‌گیرند.

با دقت در جملات بالا می‌بینیم؛ کلمات تابع در این مثال‌ها دو ویژگی بارز دارند:

۱- همگی در توضیح و توصیف اسم ماقبل خود آمده‌اند (قید ماقبل خود هستند).

۲- همگی معنای حدث (انجام کار یا پدید آمدن حالتی) را در خود دارند.

به این نوع از توابع، نعت می‌گویند، و به متبوعشان (کلماتی که زیر آنها خط کشیده‌ایم) منعوت گفته می‌شود.
 بنابراین نعت تابعی است که دلالت بر وجود حدثی در متبوع خود می‌کند و می‌توانیم بگوییم: «إِذَا كَانَ التَّابِعُ قَيْدًا لِلْمَتَّبِعِ فَإِنَّ دَلَّ عَلَى حَدَثٍ فِي مَتَّبِعِهِ، فَهُوَ النَّعْتُ».

نکته:

باید توجه داشت که نعت، احوال منعوت را به صورت مطلق بیان می‌کند. یعنی: وقتی می‌گوییم: «جاء زيدُ العالمُ»، زيد را به صورت مطلق، عالم معرفی کرده‌ایم و ترجمه‌ی آن می‌شود: «زيد عالم آمد». در صورتی که اگر می‌گفتیم: «جاء زيدُ عالماً» عالم بودن را در محدوده‌ی فعل "جاء" برای زيد اثبات کرده‌ایم و ترجمه‌ی تحت اللفظی آن می‌شود: «زيد در حالی که دانشمند بود آمد». در این صورت عالم بودن هنوز یک قيد ثابت و دائمی برای زيد نیست. این تفاوت کارکرد نعت و حال است. در سطوح بالاتر با کارکردهای معنایی هر یک از عناوین اعرابی بیشتر آشنا خواهید شد.

تعريف عطف بيان

به این مثال‌ها دقت کنید:

- جاء ليثٌ أسدً.

- رأيتُ صديقكُما جعفرًا.

- مررتُ بولدكُ زيد.

در این جملات نیز کلماتی که زیرشان خط کشیده شده است متبوع هستند و توابع بعد از آنها قرار دارند. اینجا نیز توابع قيد متبوع هستند و با آمدنشان متبوع را توضیح می‌دهند، با این تفاوت که هیچ معنای حدثی در آنها نمی‌بینیم. به این‌گونه از توابع، عطف بیان می‌گویند: «إِذَا كَانَ التَّابِعُ قَيْدًا لِلْمَتَّبِعِ فَإِنَّ لَمْ يَدَلَّ عَلَى حَدَثٍ فِي مَتَّبِعِهِ فَهُوَ عَطْفُ الْبَيَانِ».

نکته:

نعت و منعت، و عطف بیان و متبوع آن باید از حیث نکره یا معرفه بودن با یکدیگر مطابقت داشته باشند از این رو اگر منعت معرفه باشد، نعت نیز معرفه است و بالعکس. همچنین اگر متبوع عطف بیان، معرفه باشد، عطف بیان نیز معرفه خواهد بود و بالعکس. این نکته را می‌توانید در تمام مثال‌های این درس تطبیق نمایید.

همچنین لازم است نعت و منعت از حیث افراد، تشبیه و جمع نیز مطابق یکدیگر باشند. بنابراین نعت "الزیدان" می‌شود: "العالمان"، و نعت "الزیدون" می‌شود "العالمون"; «جاء الزیدان العالمان» و «جاء الزیدون العالمون». این نکته در عطف بیان نیز صادق است، مانند: «رأيتُ صديقك الزیدین».

علاوه بر این‌ها نعت و منعت، و عطف بیان و تابع آن، لازم است از حیث تذکیر و تأنیث نیز مطابق باشند، مانند: «ذهبَتْ فاطمةُ العالمَةُ» و «ذهبَتْ أمُّك فاطمةُ». بنابراین هر گاه دو اسم در کنارهم قرار گرفتند و هر دو از حیث اعراب، تعریف و تنکیر، تأنیث و تذکیر، تشبیه، افراد و جمع مطابق یکدیگر بودند، احتمال آنکه اسم دوم نعت یا عطف بیان باشد بسیار زیاد است.

خلاصه درس

- واعلم أنّ بعض الأسماء لايمسُّه الإعرابُ إلا على سبيل التّبع لغيرها ويُسمّى بالتابع.
- والتوابع خمسة أنواع؛ النعتُ و عطفُ البيانِ و البدلُ و المؤكّدُ و عطفُ النسقِ.
- فإذا كان التابع قيداً للمتبوع فإنّ دَلَّ على حدّثٍ في متبوعه فهو النعتُ، وإلا فهو عطفُ البيانِ...



درس بعدی به معرفی دو عنوان دیگر از توابع، یعنی: بدل و تاکید، اختصاص دارد.



هم‌اندیشی و مباحثه

- تعریف حال و نعت را مقایسه نمایید؛ چه قیودی در تعریف‌ها لحاظ شده است که این دو عنوان را از هم جدا می‌کند؟

تمرین

۱- عبارات زیر را ترکیب کنید:

الف. ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ﴾^۱.

ب. هَذَا يَوْمٌ شَدِيدٌ حَرًّا. (الحر: گرما)

ج. لَيْسَتْ الثَّوْبَ الدُّرْعَ. (الدُّرْع: زره، لباس رزم)

۲- با توجه به ترکیب عبارات بالا، آنها را ترجمه کنید.

درس بیست و سوم: بدل و تأکید

در درس حاضر با تعریف سومین نوع از توابع، یعنی: بدل، آشنا می‌شویم و سپس به بیان اقسام آن می‌پردازیم، و در نهایت چهارمین نوع از توابع، یعنی: تأکید، را معرفی می‌کنیم. تأکید و بدل از این جهت که قید توضیحی برای ماقبل خود نیستند شبیه یکدیگرند.

تعریف بدل

در ترکیب جمله‌ی «وَضَعَ النُّحُوَ الإِمَامُ عَلِيٌّ» می‌گوییم: «وَضَعَ» فعل است و «النُّحُو» مفعول به آن است که مقدم بر فاعل شده. اما فاعل «وَضَعَ» کیست؟ «الإمام» را فاعل بدانیم یا «عليٌّ» را؟ در واقع مقصود اصلی گوینده‌ی این جمله آن بوده است که «عليٌّ» (علیه‌السلام) فاعل «وَضَعَ» باشد، اما کلمه‌ی «الإمام» را برای مقدمه‌چینی (توطئة) آورده است. در مواردی از این دست، کلمه‌ی «الإمام» را فاعل دانسته و «عليٌّ» را که مقصود اصلی است بدل می‌دانیم که در اعراب از مبدلٌ منه («الإمام») تبعیت می‌کند.

به این ترتیب بدل تابعی است که مقصود اصلی حکم باشد، یعنی: قید و توضیح ما قبل خود نیست. از این رو می‌گوییم: «إِذَا كَانَ التَّابِعُ قَائِمًا مَقَامَ مَتَّبِعِهِ وَ بَدَلًا عَنْهُ فَهُوَ الْبَدَلُ».

نکته:

در بسیاری از موارد بدل اسم جامد است و از آنجا که عطف بیان نیز جامد بود، این دو در بسیاری از موارد شبیه یکدیگرند و تنها نیت متکلم است که روشن می‌کند آیا متبوع مقصود اصلی است و تابع به عنوان قید و توضیح آمده است تا عطف بیان باشد، یا اینکه

متبوع توطئة آمده است و تابع مقصود اصلی است تا بدل باشد. مثلاً در جمله‌ی «قال أبو الحسنِ عليٌّ عليه السلام: العبادَةُ انتظرُ الفرجَ»، ممکن است «أبو الحسن» که کنیه‌ی حضرت است به عنوان مقصود اصلی آمده باشد و «عليٌّ» توضیح دهنده‌ی آن باشد (عطف بیان) و یا آنکه «أبو الحسن» برای مقدمه‌چینی آمده و «عليٌّ» مقصود اصلی (بدل) باشد.

اقسام بدل

با توجه به تعریف بدل، اکنون می‌توانیم بدل و مبدل^۱ منه را در جملات زیر تشخیص دهیم:

الف. جاء الأستاذُ جعفرٌ - مررتُ بالغلامين ولديك.

ب. أكلتُ السمكةَ رأسها.

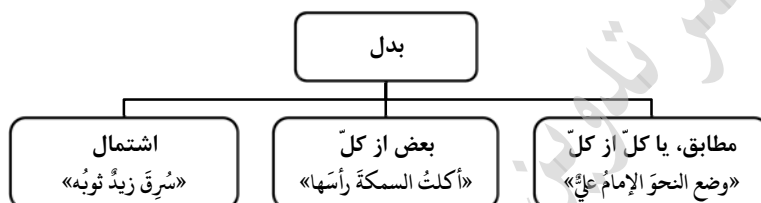
ج. سُرقتُ زیدٌ ثوبه.

در جمله‌های (الف) دایره‌ی معنایی کلمه‌ی «جعفر» (بدل) و «الأستاذ» (مبدل منه) کاملاً مطابق یکدیگر است و هر دو به یک شخص خاص دلالت دارند. کما اینکه میان «ولديك» (بدل) و «الغلامين» (مبدل منه) چنین تطابقی را ملاحظه می‌کنیم. اما در جمله‌ی (ب) رابطه‌ی «رأسها» (بدل) و «السمكة» (مبدل منه) رابطه‌ی بعض و کل است.

اگر دایره‌ی معنایی بدل و مبدل منه کاملاً مطابق هم باشند آن را *بدل کلّ از کلّ* یا *بدل مطابق* می‌نامند، و اگر رابطه‌ی بدل و مبدل منه بعض و کل باشد آن را *بدل بعض از کلّ* می‌نامند.

در جمله‌ی (ج) اما رابطه‌ی میان «ثوب» (بدل) و «زید» (مبدل منه) نه مطابقت است و نه بعض و کل، بلکه در این جمله بدل («ثوب») چیزی است که مبدل منه («زید») آن را فراگرفته و به آن اشمال دارد. چنین نوعی از بدل را *بدل اشمال* می‌نامند.

۱. غرر الحکم و ذرر الکلم: ص ۲۸۰، الحدیث ۶۲۲۶: «أولُ العبادَةِ انتظرُ الفرجَ بالصبر».



تعریف تأکید (مؤکّد)

چنانچه پیش از این نیز دیدیم، در زبان عربی روش‌های متعدّدی برای تأکید وجود دارد. یکی دیگر از این روش‌ها استفاده از تابعی است که در اصطلاح به آن تأکید می‌گویند. به این مثال‌ها توجه کنید:

الف. جاء زيدٌ زيدٌ - رأيتُ زيداَ زيداَ - مررتُ بزيداَ زيداَ.

ب. جاء زيدٌ نفسُه - رأيتُ زيداَ نفسَه - مررتُ بزيداَ نفسِه.

در جملات (الف) تنها با تکرار اسم، تأکید رخ داده است، و آنچه تکرار می‌شود (مؤکّد) در اعراب از لفظ تأکید شده (مؤکّد) تبعیت می‌کند. از این رو لفظ دوم ("زيد" مؤکّد) در هر سه حالت اعرابی از لفظ اول ("زيد" مؤکّد) تبعیت کرده است.

این نوع از تأکید نه تنها در اسم ظاهر بلکه در ضمیر، فعل، جمله و حتی حروف هم دیده می‌شود، مانند: «أذهبُ أنا»، «ذهبَ ذهبَ زيدٌ»، «ذهبَ زيدٌ ذهبَ زيدٌ» و «لا لا أذهبُ». به این نوع از تأکید، تأکید لفظی می‌گویند.

اما در جملات (ب) به جای تکرار کلمه‌ی "زيد" از لفظ "نفس" استفاده شده که در اعراب از "زيد" (مؤکّد) تبعیت کرده است. به این نوع از تأکید، تأکید معنوی می‌گویند. غیر از کلمه‌ی "نفس" کلمات دیگری نیز برای تأکید معنوی به کار گرفته می‌شوند، مانند "عين"، "كلا"، "كلتا" و "كلّ" در جملات «جاء زيدٌ عينُه»، «جاء الزيدانِ كلاهما»، «مررتُ بالفاطمتينِ كلتيهما»، «رأيتُ القومَ كلهم».

خلاصه درس

- و إذا كان التابع قائماً مقام متبوعه و بدلاً عنه فهو البدل، نحو: ﴿صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ﴾^۱ و ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ﴾^۲ و ﴿تَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ صِرَاطِ اللَّهِ^۳.
- و اذا كان التابع تقريراً للمتبوع لفظياً أو معنوياً فهو المسمى بالتأكيد.

﴿﴾

درس بعدی به معرفی آخرین عنوان از توابع، یعنی: معطوف به حرف، اختصاص دارد.

﴿﴾

۱. المائدة (۵): آیه ی ۷۱. ترکیب: صَمُّوا: فعل امر، واو فاعل. كَثِيرٌ: بدل جزء از کل. مِنْهُمْ: جار و مجرور برای بیان.
۲. البقرة (۲): آیه ی ۲۱۷. ترکیب: يَسْأَلُونَكَ: فعل، واو فاعل. كَ: مفعول به. عَنِ الشَّهْرِ: جار و مجرور، متعلق به "يَسْأَلُونَكَ". الْحَرَامِ: نعت برای "الشهر". قِتَالٍ: بدل اشمال؛ زیرا ماه حرام شامل اموری می شود و یکی از آن امور قتال و جنگیدن است. فِيهِ: جار و مجرور، متعلق به "قتال".
۳. الشورى (۴۲): آیه ی ۵۲ و ۵۳. ترکیب: تَهْدِي: فعل، فاعل هی مستتر. إِلَى صِرَاطٍ: جار و مجرور، متعلق به "تهدي". مُسْتَقِيمٍ: نعت برای "صراط". صِرَاطٍ: بدل کل از کل، مضاف. اللَّهُ: مضاف الیه.

هم‌اندیشی و مباحثه

- جمله‌های «جاء زيدُ العالم» و «جاء العالمُ زيدُ» را به زبان فارسی ترجمه کنید. آیا می‌توانیم در زبان فارسی برای بدل معادلی بیابیم؟

تمرین

۱- انواع توابع را در عبارات قرآنی زیر معین کنید:

الف. ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾^۱.

ب. ﴿عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۲.

۲- در جمله‌های بالا، متعلق جار و مجرورها را مشخص نمایید.

۱. آل عمران (۳): آیه‌ی ۹۷.

۲. البقرة (۲): آیه‌ی ۳۱.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

درس بیست و چهارم: معطوف به حرف

در این درس با آخرین عنوان توابع، یعنی: معطوف به حرف آشنا می‌شویم. به این ترتیب بخش دوم کتاب که به معرفی عناوین اعرابی اسم اختصاص داشت به پایان می‌رسد.

تعریف معطوف به حرف

هر گاه تابع به واسطه‌ی حرف عطف از متبوعش تبعیت کند و تحت تأثیر عاملی که بر متبوع عمل کرده قرار بگیرد، به آن تابع، معطوف به حرف عطف می‌گویند. مانند کلمه‌ی "بکر" در جمله‌های «جاء زید و بکر» و «أكرمْتُ زيداَ ثُمَّ بَكَراً». بنابراین در تعریف معطوف به حرف می‌گوییم: «و إذا شارك التابع متبوعه في تأثر العمل بتوسط حرف من أحرف العاطفة فهو المسمّى بالمعطوف بالحرف».

در زبان عربی نه حرف به عنوان حروف عاطفه شناسایی شده‌اند که عبارتند از: واو، فاء، ثمّ، حتّی، او، أم، بل، لا، لكنّ.

برای آشنایی بیشتر با این نوع از تبعیت لازم است با کارکردهای این حروف بیشتر آشنا شویم. در اینجا درباره‌ی واو، فاء، "ثمّ"، "أو" و "لا" صحبت می‌کنیم و باقی مباحث را به سطوح بالاتر موکول می‌نماییم.

۱- واو، فاء و "ثمّ": این سه حرف عاطفه دلالت بر مشارکت معطوف و معطوف علیه می‌کنند، یعنی: وقتی می‌گوییم: «جاء زید و بکر»، «جاء زید فبکر» «جاء زید ثم بکر» آوردن این حروف دلالت می‌کند که "زید" و "بکر" هر دو آمده‌اند، با این تفاوت که وقتی

از فاء استفاده می‌کنیم، نشان می‌دهد که اولاً آمدن "زید" زودتر از "بکر" بوده است و ثانیاً فاصله‌ی زیادی میان آنها نبوده است (ترتیب و تعقیب).

اما وقتی از حرف "ثم" استفاده می‌کنیم، به این معناست که اولاً آمدن "زید" زودتر رخ داده و ثانیاً میان آمدن "زید" و آمدن "بکر" فاصله‌ی قابل توجهی وجود داشته است (ترتیب و تراخی).

و اگر از واو برای عطف استفاده کرده باشیم، تنها دلالت بر آمدن "زید" و "بکر" می‌کند و نشان نمی‌دهد کدام یک زودتر آمده و آیا بین آمدنشان فاصله‌ای بوده است یا خیر.

۲- حرف عطف "أو" در دو صورت به کار می‌رود:

أ. در جمله‌ای که به منظور اطلاع رسانی از واقعه‌ای استعمال شده باشد، مانند: «جاء زیداً أو بکر» و «الكلمة اسم أو فعل أو حرف». در این صورت غالباً "أو" معنای شک و ابهام، و یا تقسیم و تفصیل را می‌رساند.

ب. در جمله یا جملاتی که برای طلب کردن چیزی استعمال شده باشد، مانند: «جالس العلماء أو الزهاد» و «إذهب إلى دمشق أو دَع ذلك فلا تذهب اليوم». در این صورت "أو" معنای اباحه و تخییر و یا اضراب (نادیده گرفتن و عدول کردن از حکم ماقبل) را می‌رساند.

۳- حرف عاطفه‌ی "لا" برای افاده‌ی معنای نفی به کار می‌رود، مانند: «جاء زیداً لا بکر» و «خُذ الكتاب لا القلم».

۱. عدول از حکم ماقبل گاهی همراه ابطال است که به آن *اضراب ابطالی* می‌گویند. اضراب ابطالی از کارکردهای حرف "بل" بوده و در سطوح بالاتر با آن آشنا می‌شوید.

نکته:

همانطور که مفردات می‌توانند به عنوان یکی از توابع پنجگانه، اعراب تبعی بگیرند، جملات نیز می‌توانند تابع شده و اعراب محلی بگیرند، مانند:

- الف. ﴿اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾^۱!
- ب. ﴿فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى﴾^۲.
- ج. ﴿وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ * أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَيْنٍ﴾^۳.
- د. «يا رَبِّ يَا رَبِّ أَنْتَ مَوْلَاهُ»^۴.
- هـ. ﴿اللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾^۵.

-
۱. البقرة (۲): آیه ۲۸۱. ﴿يَوْمًا﴾ مفعول به است و منعوت، و جملهی ﴿ترجعون فيه الى الله﴾ نعت آن است.
۲. طه (۲۰): آیه ۱۲۰. جملهی ﴿قال يا آدم...﴾ عطف بیان است از ﴿وسوس إليه الشيطان﴾. هر چند در اینکه آیا عطف بیان می‌تواند جمله باشد یا خیر میان نحویین اختلاف است.
۳. الشعراء (۲۶): آیه ۱۳۳. جملهی ﴿أمدكم بأنعام...﴾ بدل بعض است از جملهی ﴿أمدكم بما تعلمون﴾.
۴. «يا ربَّ يا ربَّ أَنْتَ مَوْلَاهُ * فارحم عبیداً إليك ملجأه». قاله ابو عبدالله الحسين عليه السلام. مناقب آل أبي طالب، ج ۴: ص ۶۹. «يا ربَّ» در اصل «يا ربِّي» بوده است. اما یاء متکلم حذف شده و به جای آن کسره‌ی «ربَّ» باقی مانده است.
۵. آل عمران (۳): آیه ۱۵۶. جملهی ﴿يُحْيِي﴾ خبر است و محلاً مرفوع، و چون جملهی ﴿يميت﴾ عطف بر آن شده است محلاً مرفوع است.

خلاصه درس

□ و اذا شارك التابع متبوعه في تأثر العمل بتوسط حرف من أحرف العاطفة فهو المستى بالمعطوف بالحرف.

﴿﴾

در بخش اول این کتاب، آموختیم که حروف مبنی هستند و نقش اعرابی ندارند، اما اسم‌ها و فعل‌های مضارع تحت تأثیر عوامل قرار می‌گیرند. با انواع اعراب اسم و فعل مضارع آشنا شدیم و همچنین عوامل اعرابی فعل مضارع را شناسایی کردیم. در این بخش عناوین اعرابی اسم را برشمردیم و در ضمن دیدیم که گاهی جمله در جای کلمه نشسته و محلاً اعراب می‌گیرد. به این ترتیب با آنچه می‌بایست پیرامون اعراب کلمه و جمله بدانیم آشنا شدیم، یعنی: علم نحو (علمی که به بررسی کلمه و جمله از حیث اعراب می‌پردازد) را در حد آشنایی فراگرفتیم. در کتابهای بعدی مسائل این علم به شکلی کامل‌تر ارائه خواهد شد و احکام و شرایط و جزئیاتی که در این کتاب بیان نشده است، بیان خواهد شد تا به این ترتیب به شناخت و تسلط بر این علم نایل شویم.

﴿﴾

هم‌اندیشی و مباحثه

- تا کنون چند روش برای تأکید در زبان عربی، آموخته‌اید؟
- با توجه به کارکرد معنایی واو عاطفه، عبارت «الواوُ تُسْتَعْمَلُ لِطَلْقِ الْجَمْعِ» را توضیح دهید.

تمرین

۱- انواع توابع را در عبارات زیر مشخص نمایید:

- الف. ﴿سَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ﴾^۱ .
ب. ﴿يَنْشُرُهُمْ بِعَذَابِ أَلِيمٍ﴾^۲ .
ج. «صِفَتَانِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الْأَعْمَالَ إِلَّا بِهِمَا التَّقَىٰ وَ الْإِخْلَاصُ»^۳ (تَقَىٰ وَ تَقَوَّى [وقی]:
پرهیزکاری)

۲- عبارات زیر را ترکیب و ترجمه کنید:

- الف. ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾^۴ .
ب. لَا تُخَالِطِ الرَّجُلَ الْعَامِلَ عَمَلِ السُّفَهَاءِ. (خَالَطَ ه، يُخَالِطُ مَخَالِطَةً: با او سر‌کار
داشت و معاشرت کرد)

تطبيق

- در آیات ۳۵ تا ۴۰ سوره‌ی نبا چند معطوف به حرف مشاهده می‌کنید؟
- در این آیات چند نعت می‌توانید بیابید؟
- "رب" و "الرحمن" در آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی نبا چه نقشی دارند؟

۱. الحجر (۱۵): آیه‌ی ۳۰.

۲. آل عمران (۳): آیه‌ی ۲۱.

۳. غُرر الحِکْم و دُرر الکَلِم: ص ۱۵۵، الحدیث ۲۹۱۴.

۴. الفاتحة (۱): آیه‌ی ۶ و ۷.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

إعراب سورة النبأ

بسم الله الرحمن الرحيم

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (١) عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (٢) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (٣) كَلَّا
سَيَعْلَمُونَ (٤) ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (٥)

﴿عَمَّ﴾ مركبٌ من كلمتين هما حرفٌ "عن" الجارُّ و"ما" التي هي اسمٌ استفهامٌ بمعنى: أي شيء، ويتعلّق ﴿عَمَّ﴾ بفعل ﴿يَتَسَاءَلُونَ﴾ فأصل ترتيبه: «يَتَسَاءَلُونَ عَنْ مَا»، فقُدِّمَ اسمُ الاستفهام؛ لأنه لا يقع إلا في صدر الكلام.

والاستفهام بما في قوله: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ ليس استفهاماً حقيقياً بل هو مستعمل في التشويق إلى تلقي الخبر، نحو قوله تعالى: ﴿هل أنبئكم على من تنزل الشياطين * تنزل على كلِّ أفَّاكٍ أثيمٍ﴾!

وضمير ﴿يَتَسَاءَلُونَ﴾ يجوز أن يكون ضمير جماعة الغائبين مراداً به المشركون، ولم يسبق لهم ذكرٌ في هذا الكلام ولكن ذكرهم متكرراً في القرآن فصاروا معروفين بالقصد. ولما كان الاستفهام مستعملاً في غير طلب الفهم حسن تعقيبهِ بالجواب عنه بقوله: ﴿عن النبيا العظيم﴾.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (٦) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (٧) وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (٨) وَجَعَلْنَا
نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (٩) وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَاسًا (١٠) وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (١١) وَبَنَيْنَا
فَوْقَكُمْ سَبْعًا شَدَادًا (١٢) وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا (١٣) وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ
مَاءً مَّجْجًا (١٤) لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا (١٥) وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (١٦)

﴿عَنِ النَّبِيَّ﴾ يتعلّق بفعلٍ مقدّرٍ يُفسّره الفعل المذكور، و كأنه قيل: هم يتساءلون عن النبأ العظيم.

و مختلفون في ﴿الذي هُم فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾ خبر ﴿هم﴾ والجارُّ والمجرور متعلّق به. والموصول تابع لـ ﴿لنَّبَأٍ﴾.

﴿كَلَا﴾ حرف رَدْعٍ وإبطالٍ لشيءٍ يسبقه غالباً في الكلام. والمعنى: إبطال الاختلاف في ذلك النبأ وإنكار التساؤل الذي أرادوا به الاستهزاء وإنكار الوقوع.

والغالب في استعمال "كَلَا" أن تُعقَّب بكلامٍ يُبيِّن ما أجمَلته من الرَدْعِ والإبطال، فلذلك عُقِّبَتْ هنا بقوله: ﴿سيعلمون﴾ وهو زيادةٌ في إبطال كلامهم. مع أن في هذا التعبير تهديداً كما في قوله تعالى: ﴿و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون﴾!

﴿ثم كلا سيعلمون﴾ لم تكن تأكيداً لفظياً لتوسط حرف العطف وإن أفادت تأكيد الوعيد والتهديد السابقين؛ فإن العطف بـ "ثم" يُفيدُ الترتيبَ الرتبيّ، فمدلولُ الجملة التي بعدها أرقى رتبةً في الغرض من مضمون الجملة التي قبلها، فالوعيدُ والتهديدُ في الجملة الثانية أعظمُ ممَّا يُحسَّبون.

الاستفهامُ في ﴿ألم نجعل الأرض﴾ تقريرِي. و ﴿مِهَادًا﴾: مفعولٌ ثانٍ؛ لأنَّ الجُعَلَ بمعنى التصيير.

إعراب سورة النبأ □ ١٦٧

﴿وَالْحِبَالُ أَوْتَادًا﴾ عطفٌ على ﴿الأرض مهادًا﴾ فالواو عاطفة ﴿الجبال﴾ على ﴿الأرض﴾، وعاطفة ﴿أوتادًا﴾ على ﴿مهادًا﴾.

﴿وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا﴾ معطوفٌ على التقريرِ الذي في قوله: ﴿ألم نجعل الأرض مهادًا﴾ و كذلك ﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا﴾ و ما بعدها.

وَأَنْتَصَبَ ﴿أزواجًا﴾ على الحالِ مِنْ ضميرِ الخطابِ في ﴿خلقناكم﴾، و الأزواجُ جمعُ "زوج" و هو اسمٌ للعددِ الذي يُكرَّرُ الواحدَ تكريرةً واحدةً. ثُمَّ غَلَبَ على كُلِّ مِنَ الذكِرِ وَأُنثاهِ مِنَ الإنسانِ والحيوانِ، فقوله: ﴿أزواجًا﴾ أفادَ أن يكونَ الذكْرُ زوجاً للأُنثى والعكس.

وَأَنْتَصَبَ ﴿سُباتًا﴾ على أَنه مفعولٌ ثانٍ لـ ﴿جعلنا نومكم﴾ و هو اسمٌ مصدرٍ بمعنى السَّبْتِ أَي: القطع، أَي: جعلناه لكم قطعاً لَعْمَلِ الجسدِ فهو الراحةُ للبدن.

و يجوزُ أن يكونَ اللباسُ في ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَاسًا﴾ محمولاً على معنى الاسمِ، أَي: ما يلبسه الإنسانُ مِنَ الثيابِ، فيكونُ وصفُ الليلِ به على تقديرِ كافِ التشبيهِ، أَي: جعلنا الليلَ للإنسانِ كاللباسِ له.

﴿وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعاشًا﴾ أَي: جعلنا النهارَ زماناً لحياتكم، أو موضعاً لحياتكم، على أنَّ المعاشَ كانَ اسمَ زمانٍ أو اسمَ مكانٍ.

و لم يكنِ ﴿فوقكم﴾ في ﴿وَبَيْنَنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا﴾ مُتَعَلِّقًا بـ ﴿بيننا﴾ بل هو مفعولٌ فيه لحالٍ مُقَدَّرٍ مِنْ ﴿سبعًا﴾ فَإِنَّ المعنى: خلقنا سبعَ سماواتٍ كائناتٍ فوقكم. و يجب تقديم الحالِ على صاحبِها إذا كان صاحبِ الحالِ نكرةً. و ﴿شدادًا﴾ جمعُ "شديدة"، نعتٌ لـ ﴿سبعًا﴾.

﴿وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا﴾ أَي: سراجاً شديدَ الإضاءةِ. والمعنى: و خلقنا سراجاً شديدَ الإضاءةِ. فلا يتعدَّى ﴿جعلنا﴾ إلا إلى مفعولٍ واحدٍ. و السراجُ اسمٌ جنسٍ و يُحتمَلُ أن يرادَ به الشمسُ.

﴿من المعصرات﴾ في قوله تعالى: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَحَّاجًا﴾ يَتَعَلَّقُ بـ ﴿أنزلنا﴾ و يفيدُ معنى الإبتداءِ. و المعصراتُ جمعُ "مُعصرة" اسمُ فاعلٍ مِنْ أعصرتُ السحابةَ، إذا تُنزلُ السحابةَ إنزالاً شبيهاً بالعصرِ. و النَّحَّاجُ فَعَالٌ مِنْ نَحَّجَ يَنْحُجُّ، يقال: نَحَّجَ الماءُ إذا انصبَّ بقوة.

إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا (١٧) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (١٨)
وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (١٩) وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (٢٠) إِنَّ
جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (٢١) لِلظَّالِمِينَ مَا بَأْسًا (٢٢) لَا يَثْبِيحُ فِيهَا أَحْقَابًا (٢٣)

و فعل ﴿لُخْرِجَ بِهِ حَبًّا﴾ منصوبٌ بـ "أن" مقدرةً ليكون مؤولاً باسم مجرورٍ باللام مُتعلِّقَةٌ
بـ ﴿أَنْزَلْنَا﴾ و تُفيدُ التعليل. و الباءُ تَتعلَّقُ بـ ﴿نُخْرِجُ﴾ و تُفيدُ الاستعانة.

و ﴿نباتاً﴾ و ﴿جناتٍ﴾ معطوفٌ على ﴿حَبًّا﴾، و ﴿ألفافاً﴾ اسمٌ جمعٌ لا واحد له من لفظه
و نعتٌ لـ ﴿جناتٍ﴾، أي: كل جنة مُلتفة، أي: ملتفة الشجر.

﴿يوم﴾ اسم إنَّ و ﴿الفصل﴾ مضاف إليه، و خبرها ﴿كان ميقاتاً﴾. و أكدَّ الكلام بحرف
التأكيد؛ لأنَّ فيه إبطالاً لإنكار المشركين و تكذيبهم بيوم الفصل. و يومُ الفصل: يومُ البعث
للجزاء. و الفصل: التمييز بين الأشياء المختلفة.

و ﴿مِيقَاتًا﴾ خبرٌ لـ ﴿كَانَ﴾ و اسمه ضميرٌ يعودُ إلى ﴿يوم﴾ و المِيقَاتُ: مفعول، مشتقٌّ من الوقت،
و لا يُستعمل لفظُ "وقت" إلا مقيداً بإضافةٍ أو نحوها، نحو «جعلتُ وقتَ الصلاة». و المِيقَاتُ
جاء على زنة اسم الآلة و أريد به نفس الوقت المحدد به شيء، مثل "ميعاد" و "ميلاد"، فخرج عن
كونه اسم آلة إلى كونه اسماً لنفس ما اشتق منه. و السياقُ دلٌّ على أنه مِيقَاتًا للبعث و الجزاء.

﴿يوم﴾ الثاني بدلٌ من ﴿يوم﴾ الأوَّل أو عطْفٌ بيان، و اضيف إلى جملة ﴿يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾
و نائبُ الفاعل هو الجارُّ و المجرور.

و الفاءُ في ﴿فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ عاطفةُ الجملة على ﴿ينفخ في الصور﴾، و الواوُ في ﴿تَأْتُونَ﴾
فاعلُهُ، و ﴿أفواجاً﴾ حالٌ منه. و الأفواجُ جمعُ الفوجِ و هي جماعةُ المتصاحبة من أناسٍ مقسمين
باختلاف الأغراض.

و يجوز أن يكون الواوُ في ﴿و فتحت السماء﴾ عاطفةً أيضاً و التعبير بالفعل الماضي
لتحقيق وقوع هذا التفتيح حتى كأنه قد مضى وقوعه. و فتحُ السماء انشاقها بنزول الملائكة

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا (٢٣) إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا (٢٥) جَزَاءً وَفَاقًا (٢٦)

فَاتَّصَلَ بِهِ عَالَمُ الْإِنْسَانِ بِعَالَمِ الْمَلَائِكَةِ. و فرّع على انفتاح السماء بالفاء العاطفة المفيدة الترتيب والتعقيب فقال ﴿فَكَانَتْ أَبْوَابًا﴾ أي: صارت السماء ذات أبواب. فقد تكون "كان"، "أصبح"، "أمسى" و "أضحى" و "ظلّ" و "بات" بمعنى "صار".
و كذلك قوله ﴿وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾ و السراب ما يُلَوِّحُ في الصحاري ممّا يشبه الماء و ليس بماء.

﴿جَهَنَّمَ﴾ اسم إنّ و لم يُتَوَّنْ؛ لأنّه غير منصرف؛ للعلمية و العجمية و التأنيث. و خبرها ﴿كَانَتْ مِرْصَادًا﴾، و ﴿كَانَتْ﴾ هنا على معناها، و ﴿مِرْصَادًا﴾ خبرها، و هو مكان الرصد على وزن مفعال الذي غلب في اسم الآلة، مثل "منهاج" للموضع الذي يُنْهَجُ منه.
﴿لِلطَّاغِيَتِينَ﴾ متعلّق بـ ﴿مَأَبًا﴾ و هو خبر ثانٍ لـ ﴿كَانَتْ﴾، و الطاغون هم المتلبسون بالطغيان و هو الخروج عن الحدّ، و المأب اسم مكان من الأوب بمعنى الرجوع، و لا ضير في تعلق الجارّ و المجرور باسم المكان؛ فإنّ الجارّ قد يتعلّق بما فيه رائحة الفعل، كما يتعلّق بالفعل و شبهه.
و انتصب ﴿لَابِثِينَ﴾ على الحال من الطاغين، و اللابث: اسم فاعلٍ بمعنى المقيم بالمكان، و هو متعلّق ﴿فِيهَا﴾، و ﴿أَحْقَابًا﴾ مفعولٌ فيه، و عامله ﴿لَابِثِينَ﴾، و الأحقاب: جمع حُقب بضمتين، و هو زمنٌ طويلٌ نحو الثمانين سنة. و قد فسّروا ﴿أَحْقَابًا﴾ في الآية بالحقب بعد الحقب بلا تحديد و لا نهاية فلا تنافي الآية ما نصّ عليه القرآن من خلود الكفار في النار.
اعلم أنّ "لا" حرفٌ تردُّ على وجهين؛ عاملة و غير عاملة. فالعامله على ثلاثة أنواع: الأوّل: أن تكون نافية للجنس فتعمل عمل "إن"، نحو قول أمير المؤمنين عليه السلام: «لا وحدة أوحش من العجب»^١ إلا أنّ اسمها نكرة و الغالب فيه أن يكون مفرداً يُبنى على الفتح.

١. وسائل الشيعة، ج: ١، ص ١٠٣. باب ٢٣ من أبواب مقدمة العبادات.

والثاني: أن تكونَ مشبَّهةً بـ "ليس" وتعملُ عملَها، وقد أنكرَ عملُها الامامُ الرضِيُّ وقال: «لم يوجَدَ في شيءٍ من كلامهم خبرٌ "لا" منصوباً».

و الثالث: أن تكونَ ناهيةً جازمةً، نحو قولِ الصادقِ عليه السلام: «إذا أمْرُوكَ بأمرٍ و سألوكَ فقل «نعم» و لا تقُلْ «لا» فإنَّ "لا" عيٌّ و لُؤْمٌ»^١.

أما غيرُ العاملةِ فهي على أربعةِ أنواع:

الأوَّل: أن تكونَ حرفَ جوابٍ منقُضاً لـ "نعم".

و الثاني: أن تكونَ حرفَ عطف، نحو «جاء زيدٌ لا بكرٌ».

و الثالث: أن تكونَ زائدةً، نحو «ما نَجَحَ زيدٌ و لا بكرٌ».

و الرابع: أن تردَّ في غيرِ المواردِ المذكورةِ فتسمَّى بـ "لا" النافية، نحو: «لا يَدُوْقُونَ فِيهَا بَرْدًا و لا شَرَابًا» ❀ «إلا حَمِيمًا و غَسَاقًا» ❀.

و حقيقةُ الذوقِ: إدراكُ طعمِ الطعامِ و الشرابِ. و يُطلَقُ على الإحساسِ بغيرِ الطعومِ إطلاقاً مجازياً. و قد أُستعملَ هنا في معنيته حيثُ نَصَبَ «بردًا» و «شرباً» ❀. و الواوُ في «ولا شرباً» عاطفةٌ و "لا" زائدةٌ تفيِدُ تقويةَ النفيِّ و تأكيدَهُ.

و «حميماً» منصوبٌ على الاستثناء، و استثناءُ «حميماً و غَسَاقًا» ❀ من «بردًا» أو «شرباً» ❀ استثناءٌ غيرٌ حقيقيٌّ و يسمَّى بالاستثناءِ المنقطعِ؛ لأنَّ الحميمَ ليس من جنسِ البردِ و كذا الغساقُ ليس من جنسِ الشرابِ. و الاستثناءِ المنقطعُ مشبَّهٌ بالعطفِ و لكن عطفُ الشيءِ على ما هو من غيرِ جنسه، كقولك: «جاءني رجلٌ لا حمارٌ» فشبَّهتُ «إلا» بـ "لا"؛ لأنَّ الاستثناءَ و النفيَّ متقاربانِ إلا أنَّ المعطوفَ بـ "لا" تابعٌ لهما قبلهما و المستثنى بالاستثناءِ المنقطعِ منصوبٌ على الاستثناءِ.

١. وسائل الشريعة، ج ١١: ص ٤٤. باب ١٥ من أبواب آداب المسافر. العيُّ: اللؤمُ: مهانة النفس.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (٢٧) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (٢٨) وَكُلُّ شَيْءٍ
أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (٢٩) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (٣٠)

اما الحميم فهو اسم جامد بمعنى الماء الشديد حرارته. والغساق: اسم جامد أيضاً، أطلقه القرآن على ما يسيل من جلود أهل النار. و الأسماء الجامدة على زنة "فعال" قليل في كلامهم و لذلك قيل: إنه مبالغة في "عاسق" بمعنى سائل.

و يجوز أن يكون ﴿جَزَاءً﴾ منصوباً على كونه مفعول لأجله أي: يذوقون فيها حمياً و غساقاً للجزاء الموافق لأعمالهم. و يجوز أن يكون مفعولاً مطلقاً نائباً عن الفعل، و المعنى: يُجْزَوْنَ جزاءً موافقاً لأعمالهم. و ﴿وَفَاقًا﴾ مصدر "وَفَّقَ" و هو مؤول بالمشتنق نعتٌ لـ ﴿جَزَاءً﴾. ﴿إِنَّ﴾ للاهتمام بالخبر و ليست لرد الإنكار؛ إذ لا يُنْكَرُ أحدٌ أنهم لا يرجون حساباً، و شأن "إِنَّ" إذا قصد بها مجرد الاهتمام أن تكون مفيدةً للتعليل فهذه الجملة تعليل يوضح موافقة جزائهم لعملهم.

و ﴿كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا﴾ خبر إن فمحلها الرفع، و جملة ﴿لا يرجون حساباً﴾ خبر كان فمحلها النصب، و ﴿كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا﴾ معطوفة على ﴿كانوا لا يرجون حساباً﴾ فمحلها الرفع. و انتصب ﴿كِذَابًا﴾ على أنه مفعول مطلق مؤكِّدٌ لعامله لإفادة شدة تكذيبهم بالآيات؛ فإنه مصدر "كَذَّبَ" و "فَعَّالٌ" بكسر أوله و تشديد عينه مصدر "فَعَّلَ" مثل "تفعليل". و انتصب ﴿كُلُّ﴾ على كونه مفعولاً لـ ﴿أَحْصَيْنَا﴾ و المعنى: «أحصينا كلَّ شيءٍ» فقدم المفعول به على الفعل فقال ﴿كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَا﴾ ثم اشتغل ﴿أَحْصَيْنَا﴾ بالضمير العائد إلى ﴿كُلِّ﴾ فصار ﴿كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ﴾. كقولك: «زيداً أكرمته» و لك أن ترفع "زيداً" و تقول: «زيداً أكرمته». و تسمى هذه الطريقة بطريقة الاشتغال.

أما نصب ﴿كِتَابًا﴾ فالأنه مفعول مطلق لـ ﴿أَحْصَيْنَا﴾ و التقدير: «أحصينا إحصاءً كتابيةً»، فالكتاب مصدر بمعنى الكتابة و هو كناية عن شدة الضبط؛ لأنَّ الأمور المكتوبة مصونة عن النسيان و الإغفال، فباعتبار كونه كناية عن الضبط جاء مفعولاً مطلقاً لـ ﴿أَحْصَيْنَا﴾.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (٣١) حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (٣٢) وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا (٣٣) وَكَأْسًا
 دِهَاقًا (٣٤) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا (٣٥) جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً
 حِسَابًا (٣٦) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ
 خِطَابًا (٣٧) يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ
 الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (٣٨) ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَا (٣٩)
 إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا
 لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (٤٠)

و الفاء في ﴿فَذُوقُوا﴾ عاطفة تفيده التسبب على جملة ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾ و ما بعدها.
 فإن الفاء العاطفة تفيده التعقيب و الترتيب الحقيقي، نحو: «قام زيد فعمرو»، أو الترتيب
 الذكري نحو: ﴿نادى نوح ربه فقال رب...﴾ و ﴿ادخلوا أبواب جهنم خالدين فيها فيئس
 مثوى المتكبرين﴾، و قد تفيده تسبب المعطوف على المعطوف عليه، فتسمى فاء السببية أو
 النتيجة او التفريع، و يغلب ذلك في العاطفة جملة.

و قرع على ﴿فذوقوا﴾ ما يزيد تحسيرهم بإعلامهم بأن الله سيزيدهم عذاباً فوق ما هم فيه و
 قال ﴿قلن نريدكم إلا عذاباً﴾. و الاستثناء مفرغ و انتصب ﴿عذاباً﴾ على كونه مفعولاً ثانياً
 لـ ﴿نريدكم﴾.

﴿للمتقين﴾ جارٌّ و مجرورٌ متعلقٌ بمحذوف خبرٌ لـ «إِنَّ» تقديرُهُ: «إِنَّ مَفَازًا لِلْمُتَّقِينَ». و
 تقديم خبر «إِنَّ» على اسمها للاهتمام به. و المَفَاز: مكان الفوز وهو الظفرُ بالخير و نيلُ
 المطلوب. و يجوز أن يكون مصدرًا ميميًا بمعنى الفوز.

﴿حَدَائِقَ﴾ بدلٌ من ﴿مَفَازًا﴾ و هو بدل البعض من الكل باعتبار أن الحدائق بعضٌ من
 مكان الفوز، و لم تُنَوَّنْ؛ لكونها ممنوعةً من الصرف. و ﴿أَعْنَابًا﴾ معطوف بالواو على
 ﴿مَفَازًا﴾ و كذلك ﴿كَوَاعِبَ﴾، و الأعناب جمع «عنب» و هو اسم يطلق على شجرة العنب

إعراب سورة النبأ □ ١٧٣

كما يطلق على ثمرها. والكواعب جمع "كاعب"، ولما كان "كاعب" وصفاً خاصياً بالمرأة لم تَلَحُّهُ هاءُ التأنِيثِ، و﴿أَتْرَابًا﴾ نعت له، وهو جمع تَرَبُّبٍ وهو المساوي غيرَه في السنِّ، وأكثرُ ما يُطْلَقُ على الإناث.

و﴿كَأْسًا﴾ أيضاً معطوف على ﴿مَفَازًا﴾ والكأس إناء معدّ لشرب الخمر، وهو اسم جامد مؤنث. و﴿دِهَاقًا﴾ نعت له، وهو اسم مصدر "دَهَقَ" أو اسم مصدر "أَدَهَقَ". والدهقُ والإدهاق ملءُ الإناء من كثرة ما صُبَّ فيه، فنعت الكأس بالدهاق من إطلاق المصدر على المفعول كالتخلف بمعنى المخلوق فإنَّ الكأس مُدَهَّقَةٌ، أي: مملوءةٌ.

﴿لَا يَسْمَعُونَ﴾ فعلٌ مضارعٌ مرفوعٌ؛ لتجرّده عن الناصب والجازم، منفيٌّ بـ"لا" النافية و الواو فاعله و ﴿فِيهَا﴾ متعلّق بـ﴿يَسْمَعُونَ﴾ أي: لا يسمعون في المفاز المفسّر بالحدائق، ﴿لَعَوًّا﴾ مفعول به وهو الكلامُ الباطلُّ والهُدْيَانُ. و﴿كَذَابًا﴾ معطوف عليه بالواو و ﴿لَا﴾ زائدة.

يجوز أن يكون ﴿جَزَاءً﴾ مفعولاً مطلقاً نائباً عن الفعل، والمعنى: جزينا المتقين جزاءً أو يُجْزَوْنَ جزاءً أو نحو ذلك، و﴿مِنْ رَبِّكَ﴾ متعلّق بـ﴿جَزَاءً﴾ ويفيد الإبتداء كما في نحو: «عجبتُ من كلامك» و «رأيتُ من زيدٍ ما أحبُّ». و﴿عَطَاءً﴾ بدلٌ من ﴿جَزَاءً﴾ فإنَّ العطاء اسم مصدر و يجوز أن يكون مفعولاً مطلقاً نحو «أعطيتُ زيدا عطاءً» و «اغتسلتُ غُسلًا» والمعنى: جزيناهم جزاءً أعطيناهم عطاءً. و﴿حِسَابًا﴾ نعت لـ﴿عَطَاءً﴾ فهو إما مصدرٌ من حَسَبَ المَالُ أي: قدره و أحصاه، اقيم مقام اسم المفعول، أو اسم مصدرٍ من أحسَبَ الشَّيْءُ أي: كفي، اقيم مقام اسم الفاعل، والمعنى: عطاءً محسوباً مقدراً أو عطاءً كافياً.

﴿رَبِّ السَّمَاوَاتِ﴾ نعتٌ لـ﴿رَبِّكَ﴾، و الربِّ مصدر يراد به الوصفية كالضرب و الصَّعب، فيدلُّ على المبالغة في الاتِّصاف و الثبوت. و ﴿السَّمَاوَاتِ﴾ مجرور بالإضافة و يعطف عليه ﴿الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾، و ما موصولة و ﴿بَيْنَهُمَا﴾ مفعول فيه متعلّق بفعل محذوف تقديره ما استقرَّ بينهما. و المراد بالسَّمَاوَاتِ و الأرض و ما بينهما مساهما مع ما فيها من الموجودات؛ لأنَّ اسم المكان قد يراد به ساكنه.

﴿الرَّحْمَنُ﴾ نعت ثانٍ أو بدل من ﴿رَبِّكَ﴾، و جملة ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴾ حالٌ من أهل السماوات و الأرض و ما بينهما.

و ﴿منه﴾ يفيد الابتداء فيتعلّق بـ ﴿خطاباً﴾ و هو مفعول به لـ ﴿لا يملكون﴾ و الضميرُ عائِدٌ إلى أهل السماوات و الأرض و ما بينهما، و المعنى: لا يملكون خطاباً صادراً منه تعالى.

﴿يَوْمٌ﴾ مفعول فيه لـ ﴿لا يملكون﴾، اضيف إلى جملة ﴿يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾ و انتصب ﴿صَفًّا﴾ على أنّه حال من الروح و الملائكة فإنّه مصدرُ أريدَ به اسمُ الفاعل. أي يقوم الروح الملائكة حال كونهم صافين. و المراد بالروح المخلوق الأمري الذي يشير إليه قوله تعالى ﴿قل الروح من أمر ربي﴾^١.

و جملة ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ عطف بيان و بدل من ﴿لا يملكون منه خطاباً﴾. و الإستثناء تامٌ فـ ﴿مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ إما منصوبٌ على الإستثناء و إما مرفوع على البدلية من واو ﴿لا يتكلمون﴾ و ﴿الرحمن﴾ فاعل ﴿أذن﴾ و ﴿له﴾ يفيد الاختصاص و يتعلّق بـ ﴿أذن﴾ و الضمير عائِد إلى الموصول. و جملة ﴿قَالَ صَوَابًا﴾ معطوف على ﴿أذن له الرحمن﴾. و ﴿صواباً﴾ نعت لمصدر محذوف و التقدير: قال قولاً صواباً و هو ضدُّ الخطأ.

﴿ذَلِكَ﴾ مبتدأ مرفوعٌ محلاً و ﴿الْيَوْمُ﴾ عطف بيان أو بدل منه، و ﴿الحَقُّ﴾ خبرٌ. و الفاء في ﴿فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءً﴾ عاطفة الجملة على جملة مقدّرة و التقدير: فإذا علمتم ذلك فمن شاء اتخذ... و تسمّى بالفاء الفصيحة؛ لإفصاحها عن شرط مقدّر ناشيء عن الكلام السابق.

﴿مَنْ﴾ اسمٌ شرطٌ مبتدأ، و خبره ﴿شاء﴾ فالفعل مجزومٌ محلاً بـ ﴿مَنْ﴾، و الجملة الفعلية مرفوعةٌ محلاً خبراً لـ ﴿مَنْ﴾ و ﴿من شاء﴾ شرطٌ و جزاءه ﴿اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءً﴾. و الجار و المجرور متعلّق بـ ﴿مَا بَاءً﴾ و هو مفعول لـ ﴿اتَّخَذَ﴾. و المآب مصدر ميمي بمعنى الرجوع.

إعراب سورة النبأ □ ١٧٥

والأصل في ﴿إِنَّا﴾: إِنَّا، كقوله تعالى: ﴿إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا^١، وَإِنَّا حُذِفَتْ إِحْدَى نُونِي "إِنَّ" لَمَّا اتَّصَلَتْ بِنُونِ "نَا"، تَخْفِيفًا، وَجُمْلَةٌ ﴿أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا﴾ خَبَرٌ إِنَّ، وَعَذَابًا مَفْعُولٌ ثَانٍ لـ ﴿أَنْذَرْنَاكُمْ﴾ وَ﴿قَرِيبًا﴾ نَعْتٌ لَهُ. وَالْإِنْذَارُ الْإِخْبَارُ بِحُصُولِ مَا يَسُوءُ فِي مَسْتَقْبَلِ قَرِيبٍ. وَعَبَّرَ عَنْهُ بِالْمَاضِي؛ لِأَنَّ أَعْظَمَ الْإِنْذَارِ قَدْ حَصَلَ بِمَا تَقَدَّمَ مِنْ قَوْلِهِ ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾ إِلَى ﴿فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾.

وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ ﴿يَوْمَ﴾ مَفْعُولًا فِيهِ لـ ﴿عَذَابًا﴾؛ لِأَنَّهُ بِمَعْنَى التَّعْذِيبِ، وَجُمْلَةٌ ﴿يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾ مَجْرُورٌ مَحَلًّا بِالْإِضَافَةِ. وَ﴿مَا﴾ مَوْصُولَةٌ وَصَلْتُهُ ﴿قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾ وَيَدَاهُ فَاعِلٌ مِضَافٌ وَالضَّمِيرُ الْمِضَافُ إِلَيْهِ عَائِدٌ إِلَى ﴿الْمَرْءِ﴾ وَالضَّمِيرُ الْعَائِدُ إِلَى الْمَوْصُولِ مَحذُوفٌ وَالتَّقْدِيرُ: مَا قَدَّمَتْهُ يَدَاهُ.

وَالْوَاوُ فِي ﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ عَاطِفَةٌ الْجُمْلَةِ عَلَى الْجُمْلَةِ فِيهِ مَجْرُورٌ مَحَلًّا أَيْضًا. وَجُمْلَةٌ ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ مَنْصُوبٌ مَحَلًّا لِأَنَّهَا مَقُولٌ يَقُولُ، وَ﴿يَا﴾ إِمَّا حَرْفُ نِدَاءٍ حَذَفَ مَنَادَاهُ وَالتَّقْدِيرُ: يَا قَوْمِ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ. وَإِمَّا حَرْفُ تَنْبِيهِ. ﴿لَيْتَ﴾ مِنَ الْحُرُوفِ الْمَشْبَهَةِ بِالْفِعْلِ وَالنُّونُ وَقَايَةُ وَيَاءُ الْمُتَكَلِّمِ اسْمُ لَيْتٍ وَجُمْلَةٌ ﴿كُنْتُ تُرَابًا﴾ خَبَرُهَا فَهِيَ مَرْفُوعٌ مَحَلًّا وَانْتَصَبَ ﴿تُرَابًا﴾ عَلَى أَنَّهُ خَبَرُ ﴿كُنْتُ﴾.

١. آل عمران (٣): آية ١٩٣.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

منابع و مأخذ

١. القرآن الكريم.
٢. ابن شهر آشوب، محمد بن علي. مناقب آل أبي طالب. چاپ نخست، قم، انتشارات علامه، ١٣٧٩ق.
٣. ابن عاشور، محمد بن طاهر. التحرير و التنوير. چاپ نخست، بيروت، مؤسسة التاريخ، بی تا.
٤. ابن هشام الأنصاري، عبد الله بن يوسف. مغني اللبيب عن كتب الأعراب. چاپ نخست، تهران، نشر مؤسسة الصادق، ١٣٧٨ ش.
٥. ابن هشام الانصاري، عبدالله بن يوسف. أوضح المسالك إلى ألفية ابن مالك. تحقيق اميل بديع يعقوب. چاپ نخست، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٨ ق.
٦. ابن هشام الانصاري، عبدالله بن يوسف. شرح قَطْرِ النَّدى و بَلِّ الصِّدى. تحقيق محمد جعفر الكرباسي. چاپ پنجم، قم، ذوی القربی، ١٣٨٩ ش.
٧. ابوحيان الاندلسي، محمد بن يوسف. الهداية في النحو. تحقيق حسين شيرافكن. چاپ بیست و یکم، قم، نشر المصطفى ﷺ، ١٣٩١ ش.
٨. الإحسائي، ابن أبي جمهور. عوالي اللآلی. چاپ نخست، قم، انتشارات سيد الشهداء، ١٤٠٥ق.
٩. الأزهری، خالد بن عبدالله. التصريح على التوضيح. تحقيق محمد باسل عيون السود. چاپ نخست، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢١ ق.

۱۷۸ □ درسنامه نحو

۱۰. آذرنوش، آذرتاش. آموزش زبان عربی. چاپ دوازدهم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۷ش.
۱۱. آذرنوش، آذرتاش. فرهنگ معاصر عربی فارسی. چاپ چهاردهم، تهران، نشر نی، ۱۳۹۱ش.
۱۲. الأمدی، عبدالواحد بن محمد. غرر الحکم و درر الکلم. چاپ نخست، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ش.
۱۳. آملی، میرزا هاشم. مجمع الأفكار ومطرح الأنظار. تقریرات محمد علی اسماعیل پور. چاپ نخست، قم، المطبعة العلمية، ۱۳۹۵ق.
۱۴. الجامی، عبدالرحمن بن أحمد. شرح الجامی علی الکافیة (الفوائد الضیائیة). چاپ سنگی، تهران، المكتبة العلمية الاسلامية، بی تا.
۱۵. جزایری، سید حمید. النحو الجامع. چاپ دوم، قم، نشر المصطفی صلى الله عليه وآله، ۱۳۹۱ش.
۱۶. الحرّ العاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعة. چاپ نخست، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۱۷. حسن، عباس. النحو الوافی. چاپ پنجم، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۵م.
۱۸. رحیمی اردستانی، مصطفی. ترجمه المنجد. چاپ نخست، تهران، انتشارات صبا، ۱۳۷۷ق.
۱۹. الرضی الأسترآبادی، محمد بن الحسن. شرح الکافیة فی النحو. تهران، نشر المكتبة الرضویة قطع رحلی، بی تا.
۲۰. الزمخشری، محمود بن عمر. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. تحقیق مصطفی حسین أحمد. چاپ سوم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۱. السمین الحلبي، أحمد بن یوسف. الدرّ المصون فی علوم الكتاب المکنون. چاپ نخست، بیروت، دار الکتب العلمية، ۱۴۱۴ق.

منايع و مأخذ □ ١٧٩

٢٢. السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن. **همع الهوامع**. چاپ نخست، قم، انتشارات الرضى (زاهدى)، ١٤٠٥ق.
٢٣. الشرتونى، رشيد. **مبادئ العربية**. تحقيق حميد محمدى. چاپ سى ويكم، قم، دارالعلم، ١٣٩٠ش.
٢٤. شميسا، سيروس. **معانى**. تهران، چاپ دوم از ويرايش دوم، نشر ميتر، ١٣٨٩ش.
٢٥. الشيخ البهائى، محمد بن حسين. **الفوائد الصمدية**. (جامع المقدمات) تحقيق محمدعلى مدرس افغانى. چاپ هفدهم، قم، انتشارات هجرت، ١٣٨٤ش.
٢٦. الصبان، محمد بن على. **حاشية الصبان على شرح الأشمولى على الألفية**. مصر، دارإحياء الكتب العربية، قطع رحلى، بى تا.
٢٧. صفوى، كورش. **آشنايى با زبان شناسى**. تهران، چاپ نخست، انتشارات علمى، ١٣٩١ش.
٢٨. طباطبايى، سيد محمد حسين. **الميزان فى تفسير القرآن**. چاپ پنجم، قم، انتشارات اسلامى، ١٤١٧ق.
٢٩. الطبرسى، أبوعلى الفضل بن الحسن. **مجمع البيان فى تفسير القرآن**. چاپ نخست، بيروت، دار المعرفة (افست انتشارات ناصر خسرو)، ١٤٠٦ق.
٣٠. عبدالحميد، محمد محيى الدين. **التحفة السنّية بشرح المقدمة الأجرؤميّة**. چاپ نخست، دمشق، مكتبة دارالفيحاء، ١٤١٤ق.
٣١. عصارى، محمودرضا. **مفاهيم علم نحو**. چاپ نخست، قم، نشر المصطفى ﷺ، ١٣٨٨ش.
٣٢. الغلايينى، مصطفى. **جامع الدروس العربية**. چاپ نخست، قم، نشر نويد اسلام، ١٣٧٩ش.
٣٣. قباوة، فخر الدين. **مشكلة العامل النحوي و نظرية الاقتضاء**. چاپ نخست، بيروت، دار الفكر، ١٤٢٤ق.

۱۸۰ □ درسنامه نحو

۳۴. الكفعمی، ابراهیم بن علی. المصباح. چاپ دوم، قم، انتشارات الرضی (زاهدی)، ۱۴۰۵ق.
۳۵. المحدث النوری، میرزا حسین. مستدرک الوسائل. چاپ نخست، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق.
۳۶. مصطفی، ابراهیم - الزیات، أحمد حسن - عبد القادر، حامد - النجار، محمد علی. المعجم الوسيط. چاپ دوم، استانبول، دار الدعوة، ۱۹۸۹م.
۳۷. معروف، یحیی. فن ترجمه. چاپ هشتم، تهران، نشر سمت، ۱۳۸۹ش.
۳۸. موسوی بهبهانی، سید علی. أساس النحو. تحقیق محمد حسین احمدی شاهرودی. چاپ نخست، قم، دارالعلم بهبهانی، ۱۳۸۰ش.
۳۹. موسوی بهبهانی، سید علی. الاشتقاق حول حدیث ابی الاسود الدؤلی. تحقیق محمد حسین احمدی شاهرودی. چاپ نخست، قم، دارالعلم بهبهانی، ۱۳۸۱ش.
۴۰. موسوی بهبهانی، سید علی. مقالات حول مباحث الالفاظ. تحقیق امیر خداوردی. چاپ نخست، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۹۱ش.
۴۱. یونس علی، محمد محمد. المعنی و ظلال المعنی. چاپ دوم، تونس، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۷م.

«درسنامه نحو» نخستین کتاب آموزشی علم نحو در حوزه‌های علمیه است که متناسب با مرحله آشنایی تدوین شده و برخی از ویژگی‌های آن عبارت است از:

- تبیین ساختار کلی علم نحو،
- آموزش مفاهیم اساسی و اصطلاحات بنیادین نحوی،
- بهره‌مندی از آیات مبارکه قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام،
- بهره‌گیری از تراث نحوی شیعه،
- تنوع مثال‌ها و تمرین‌ها،
- استفاده از جداول، نمودارها، هم‌اندیشی و ...

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه
دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

۰۲۵-۳۷۸۳۴۰۴۴

WWW.TMD.IR